آفرينش از آغاز خلقت تا جهان بعد از مرگ

نويسنده : تقى ژاله فر

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است. لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است

# پيش گفتار

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روزها فكر من اين است و همه شب سخنم |  | كه چرا غافل از احوال دل خويشتنم |
| از كجا آمده ام ، آمدنم بهر چه بود |  | به كجا مى روم آخر، ننمايى وطنم |

راز آفرينش ، يكى از تفكرات پنهانى انسانهايى است كه به جهان با ديد كنجكاوانه مى نگرند. براى پى بردن به اين حقيقت ، راههاى دور و درازى پيموده شده است و دانشمندان ، هر كدام براساس ديدگاه خود، بخشى از چهره پر رمز و راز آفرينش را آشكار ساخته اند. اما هيچكدام از اين آگاهى ها و شناخت ها، همانند كلام خداوند متعال و رهنمودهاى ائمه معصومين عليهما‌السلام به يقين نزديك تر نمى باشند.

اين مجموعه بر اين اساس تدوين يافته است كه بتواند پاسخگوى بخشى از سؤ الات ذهنى متفكران باشد.

اين مجموعه از بخش هاى بظاهر جدا از هم و در حقيقت پيوسته با هم ، تدوين يافته است ؛ زيرا كه مفاهيم موجود در آن ، از آغاز آفرينش شروع و با گسترش نسل انسان بر روى زمين ادامه پيدا مى كند و سپس به ويژگى قوانين حاكم بر جهان و خلقت انسان مى پردازد كه مى تواند بخشى از سؤ الات ذهنى يك انسان كنجكاو را در اين زمينه ، پاسخگو باشد.

و بالاخره ، بخش نهايى آن ، با پايان زندگى انسان بر روى زمين و آغاز زندگى او در عالمى ديگر، به نام عالم برزخ ، خاتمه مى يابد.

اميد است اين مجموعه بتواند بخشى از نيازهاى فكرى صاحبان تفكر و انديشه را پاسخگو باشد.

تقى ژاله فر، زنجان

# آغاز خلقت

يكى از موضوعات پيچيده اى كه در ذهن هر انسان كنجكاوى مى تواند وجود داشته باشد آن است كه مى خواهد بداند اين جهان چگونه پديد آمده و نسل انسان چگونه بر روى زمين مستقر گرديده است ، زيرا نمى تواند باور داشته باشد كه اولين انسان بدون پدر و مادر خلق شده باشد، به لحاظ اينكه هر فردى در زندگى مشاهده گر آن است كه هر انسانى در ارتباط با پيوند يك پدر و يك مادر پديد مى آيد و تاكنون شرايطى را مشاهده نكرده است كه انسانى بدون پدر و يا بدون پدر و مادر به وجود آمده باشد. اما انسان از اين حقيقت غافل است كه وقتى خداوند متعال اراده فرمايد، مى تواند موجودى را بدون پدر و يا بدون پدر و مادر بيافريند.

با تفكر و مطالعه در زمانى كه مخلوق و جهانى وجود نداشته است ، اراده خداوند متعال بر آن قرار مى گيرد كه جهانى بيافريند و موجوداتى در آن خلق نمايد، مى توان دريافت كه بالاخره اين جهان از نقطه اى آغاز گرديده است كه در آن هيچ موجود زنده اى وجود نداشته است .

مطالعه در نقطه آغازين خلقت براى ما بسيار دشوار است ؛ زيرا شواهدى از آن زمان در اختيار ما وجود ندارد كه براساس آن به استدلال آغازين خلقت بپردازيم .

در زمينه نقطه آغازين خلقت نظريه هاى متعددى از سوى دانشمندان ارائه گرديده است اما اين نظريه ها سست بنياد است و نمى تواند حقايقى را بطور شفاف در اختيار ما قرار دهد؛ زيرا كه هر فرضيه اى با نظريه دانشمندى ديگر، به آسانى مردود شناخته مى شود. بر همين اساس نمى توان بر نظريه هيچ دانشمندى در زمينه نقطه آغازين خلقت تكيه داشت و براساس آن به اطلاعات دقيق دسترسى پيدا كرد.

اما بايد توجه داشت كه در معارف اسلامى ، بخصوص آيات قرآن كريم و روايات اسلامى كه هيچگونه خِلل و نقصى در مفاهيم آن وجود ندارد، نقطه آغازين خلقت براساس آنچه كه واقع گرديده ، تبيين شده است و با بررسى آنها مى توان نقطه آغازين خلقت و راز آفرينش را مورد بررسى قرار داد. چنين ديدگاهى مى تواند خلاء ناشى از اين تفكر را در ذهن ما پُر كند و ما را به شناخت حقايق هستى و راز آفرينش راهنمايى كند.

روايتى ارزنده از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام در زمينه نقطه آغازين خلقت مى تواند يارى گر ما باشد.

عبدالله بن سنان گويد؛ راجع به اولين مخلوق خداى عزوجل ، از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام پرسيدم .

آن بزرگوار فرمودند:

«اولين مخلوق خداوند، موجودى است كه هر موجود ديگرى از آن آفريده شده است .»

عرض كردم : فدايت شوم ، آن چيست ؟

فرمودند:

«آب (١)»

اين روايت ارزنده ، نقطه آغازين خلقت را، ماده اى بيان مى دارد كه خميره اوليه جهان خلقت را پديد آورده است . اما بايد دانست كه اين ماده همانند آب معمولى نمى تواند باشد زيرا اين آب بايد ماده اى باشد كه استعداد جهان خلقت در او بالقوه مستتر است ، همانطورى كه خلقت انسان از ماده مايعى پديد مى آيد كه تمام ويژگيهاى يك انسان كامل در آن مايع وجود دارد.

بر همين استدلال مى توان دريافت ماده اى كه خداوند متعال خلقت جهان را از آن آغاز كرده است ، بايد ماده اى باشد كه تمام ويژگيهاى جهان بطور كامل در آن وجود داشته باشد.

مولاى بزرگوار، امام باقر عليه‌السلام در خصوصيات و ويژگيهاى اين ماده اوليه جهان خلقت مى فرمايند:

«نخستين آفريده اى كه خدا خلق فرمود، چيزى است كه تمام اشياء از آن پديدار گشته است و آن آب است . (٢)»

اين روايت بطور صريح بيان مى دارد كه جهان با ماده اى آغاز گشته است كه ويژگيهاى خلقت در آن بالقوه وجود داشته است و خداوند متعال ابتدا چنين ماده اى را خلق فرموده كه ماده اوليه جهان در آن مستتر است .

روايتى ديگر از مولاى بزرگوار، امام باقر عليه‌السلام درستى اين حقيقت را مورد تاءييد قرار مى دهد. آن بزرگوار در پاسخ مرد شامى مى فرمايند:

«آفريدگار جهان پيش از تمام آفريدگان بوده است و اگر جهان را از چيزى پديد آورده بود (كه قبلا وجود داشت) در نتيجه آن چيز اول موجودات بوده و مانند ذات اقدس الهى ، ماده اصلى جهان نيز قديم و بى آغاز بود، ليكن آن هنگام كه هيچ چيز وجود نداشت ، آفريدگار جهان وجود داشته است و (سپس) ماده نخستين جهان كه همه آفريدگان از اوست ، خلق فرمود و آن آبى (ماده اى) بود كه تمام اشياء از آن خلق شده است .... (٣)»

بررسى اين روايت و ديگر رواياتى كه در اين زمينه وجود دارند، همگى اين حقيقت را بيان مى دارند كه خداوند متعال جهان را از ماده اى كه استعداد تشكيل جهان در او وجود داشته است ، آغاز فرموده و اين ماده آغازين خلقت ، ماده اى بوده است كه جهان خلقت بالقوه در آن وجود داشته است تحولاتى كه در آغاز خلقت جهان بوجود آمده ، در قرآن و روايات اسلامى بطور شفاف مورد بررسى قرار گرفته است . خداوند متعال در آيات متعددى بيان فرموده كه آسمانها و زمين را و آنچه در ميان آنهاست ، در شش روز آفريده است .

در سوره ق ، آيه ٣٨، مى خوانيم :

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ)

«و به حقيقت كه آسمانها و زمين و آنچه در بين آنهاست ، در شش روز آفريديم»

توضيح و چگونگى خلقت آسمانها و زمين در روايتى از پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در پاسخ فردى به نام يزيدبن سالم بيان گرديده است .

آن بزرگوار در پاسخ اين سؤ ال ،

اولين روزى كه خداوند آفريد، كدام روز بود؟ فرمودند:

«روز يكشنبه بود.

آن مرد سؤ ال كرد: چرا يكشنبه ناميده شد؟

فرمودند؛ چون يكى است و محدود است .

گفت : دوشنبه چرا (به اين نام اختصاص يافت)؟

فرمودند؛ چون روز دوم دنيا بود.

گفت : سه شنبه چرا؟

فرمودند؛ روز سوم (دنيا) بود.

گفت : چهارشنبه چرا؟

فرمودند؛ روز چهارم (دنيا) بود.

گفت : پنج شنبه چرا؟

فرمودند؛ پنجمين روز دنيا بود و همان روزِ انيس است كه ابليس در آن ، مورد لعنت قرار گرفت و ادريس را بلند نمود.

گفت : جمعه چرا به اين نام اختصاص يافت ؟

فرمودند؛ آن روزى است كه مردم در آن جمع مى شوند.

(وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ)(هود، ١٠٣)

«و آن روز گِرد هم آمدن است .»

گفت : شنبه را بفرماييد.

فرمودند؛ روز آسوده شدن و تمام گرديدن است و اين آيه در قرآن شاهد آن است :

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ)

«و به حقيقت كه آسمانها و زمين و آنچه در بين آنهاست ، در شش روز آفريديم»

روز يكشنبه خلقت آسمان و زمين شروع شد و روز جمعه پايان يافت و شنبه روز فراغت و تمام شدن كار است . (٤)»

رهنمود پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آغاز تحول خلقت آسمانها و زمين را روز يكشنبه و پايان آن را روز جمعه بيان مى دارد. اما بايد توجه داشت كه اين شش روز كه جهان خلقت در اين مدت به تكامل رسيده است ، همانند روزهاى معمولى ما نمى باشد؛ زيرا خلقت جهان همواره تدريجى بوده است و روزهايى را كه به عنوان تكامل جهان بيان گرديده است ، مى توان دورانهاى تكامل جهان تلقى كرد.

شرح مناظره اى از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام با جابربن حيان ، درستى اين حقيقت را مورد تاءييد قرار مى دهد.

امام بزرگوار عليه‌السلام در پاسخ اين سؤ ال جابربن حيان ،

«كه اگر جهان در يك لحظه بوجود آمده ، براى چه گفته شده كه خداوند، جهان را در شش روز آفريد؟» فرمودند:

«مواد اصلى جهان در يك لحظه بوجود آمد و مدت شش روز طول كشيد كه جهان تحول و تكامل پيدا كرد، تا به اين شكل كه ما امروز مى بينيم درآمد.

ترديد نيست كه در آغاز آفرينش ، جهان داراى اين شكل نبوده و تحول در يك مدت طولانى سبب شده كه جهان به اين شكل درآيد.

و مدت شش روز كه در كلام خداوند متعال آمده ، براى اين بود كه مردم عوام آن را بفهمند. و تو تصور مكن كه شش روز خداوند همانند شش روز من و تو است . ولى مُسَلّم است كه شش دوران تحول وجود داشته تا جهان به اين شكل درآمده است . (٥)»

بر همين اساس مى توان دريافت كه جهان بطور آنى خلق نشده است و دورانهايى بر جهان گذشته تا جهان كنونى ما شكل گرفته است . مطالعات دانشمندان در زمينه تكامل دورانهاى زمين شناسى ، درستى اين حقيقت را مورد تاءييد قرار مى دهد.

براساس مطالعات دانشمندان ، زمين داراى شش دوران تكاملى داشته است كه طى آن زندگى بر روى زمين تشكل پيدا كرده است . بر همين اساس ‍ مى توان گفت كه نامگذارى يكشنبه .... تا جمعه نيز نامگذارى دورانهايى است كه جهان طى آن تكامل يافته است . مطالعه اين دوران ها مى تواند ما را با چگونگى شكل گيرى زمين آشنا سازد.

مطالعه تكامل زندگى بر روى زمين ، اين حقيقت را ثابت مى كند كه انسان ، اولين موجود روى زمين نمى تواند باشد؛ زيرا كه پس از تكامل زمين و ايجاد شرايط مطلوب براى زيست ، نسل انسان بر روى زمين آغاز گشته است . مطالعه اجمالى زندگى بر روى زمين ، مى تواند ما را با اين حقايق آشنا سازد.

# زندگى بر روى زمين

پديده خلقت انسان و موجودات زنده روى زمين يكى از بحث انگيزترين موضوعاتى است كه ذهن دانشمندان را به خود مشغول داشته است . آنها براساس يافته هاى علمى خود به اين حقيقت رسيده اند كه انسان ، آغازگر تاريخ زندگى بر روى زمين نمى تواند باشد. مطالعات ديرين شناسان ، يعنى ، دانشمندانى كه مطالعه سابقه حيات موجودات كره زمين را مورد بررسى قرار مى دهند، درستى اين حقيقت را بيان مى دارد. آنها با توجه به مدارك و شواهدى كه اين علم در اختيار آنان قرار داده است ، به اين حقيقت مسلم پى برده اند كه انسان ، اولين موجود كره زمين نمى باشد و قبل از نسل او، موجودات ديگرى در روى زمين زندگى مى كرده اند.

پيداشدن يك مجسمه متفاوت كه هنوز نامى ندارد در نوامبر سال ١٩٧٢ توسط دكتر ريچارد ليكى Richard Leakey مى تواند اين موضوع را مورد تاءييد قرار دهد.

اين جمجمه كه به تازگى در ليك رودولف در كنيا كشف شده است ، بيش از دو ميليون و نيم سال عمر دارد و در هيچ يك از طبقه بندى هايى كه تا به حال وضع شده است ، جاى نمى گيرد. اهميت اين جمجمه در اين است كه دست كم يك ميليون سال قديمى تر هر يك از جمجمه هاى انسان پيشين است . (٦) در زمينه زندگى موجودات قبل از انسان ، آيات و روايات متعددى نيز وجود دارند كه درستى اين حقيقت را به اثبات مى رسانند.شناخت و مطالعه زندگى گذشته زمين و موجوداتى كه در روى آن پديد آمده و منقرض گرديده اند، بطور شفاف ، در قرآن كريم و روايات اسلامى منعكس گرديده است كه مطالعه دقيق آنها مى تواند ما را با زندگى در روى زمين آشنا سازد.

براى رسيدن به اين حقيقت كه نسل انسان پس از مدتها از تشكيل زمين پديد آمده است و قبل از نسل او، موجودات ديگرى در روى زمين مستقر بوده اند، در سوره بقره ، آيه ٣٠، مورد بررسى قرار گرفته است . خداى تعالى در اين آيه مى فرمايد:

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ)

«و چون پروردگارت به فرشتگان گفت ؛ من گمارنده جانشينى در روى زمينم . فرشتگان گفتند؛ آيا كسى را در آن مى گمارى كه در آن فساد كند و خونها بريزد؟»

خداوند متعال زمانى كه اراده مى فرمايد نسل انسان را بر روى زمين مستقر كند، خطاب به ملائك مى فرمايد؛ مى خواهم بر روى زمين جانشينى براى خود خلق كنم . اين موضوع مورد اعتراض ملائك قرار مى گيرد و خطاب به خداوند متعال مى گويند؛ آيا مى خواهى بار ديگر موجودى در روى زمين مستقر نمايى كه در آن خون ريزى كند؟

كلام خداوند متعال مى تواند بيانگر اطلاعات بسيارى باشد كه به اختصار مى توان به آن اشاره نمود.

١ - ملائك موجوداتى بوده اند كه قبل از خلقت آدم عليه‌السلام و نسل انسان و موجودات ديگر وجود داشته اند، زيرا درباره خلقت آدم عليه‌السلام و نسل انسان ، و موجودات ديگر زبان به اعتراض مى گشايند.

در روايتى از پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين موضوع بطور تلويحى مورد بررسى قرار گرفته است . در اين روايت ارزنده ، ملائك ، اولين موجودات خلقت در روى زمين بيان گرديده است عايشه ، همسر پيامبر، از آن بزرگوار نقل مى كند:«همانا مكه شهرى است كه خداوند او را با عظمت قرار داده است و حرمتش را بزرگ شمرده است .

خداوند متعال ، هزار سال قبل از آنكه مخلوقى در زمين بيافريند، مكه را خلق فرمود و ملائك را بر آن احاطه گرداند... (٧)» اين روايت به خوبى بيان مى دارد كه اولين مخلوق روى زمين ، ملائك بوده اند؛ زيرا قبل از آنها خداوند متعال مخلوقى در روى زمين خلق نفرموده بود.

٢ - كلام فرشتگان حاكى از آن است كه آنها مشاهده گر موجوداتى بر روى زمين بوده اند كه خونريز بوده و در روى زمين به قتل و فساد پرداخته است . آنها براساس مشاهدات عينى خود، به خلقت انسان بر روى زمين اعتراض ‍ مى نمايند. بر همين اساس ، از گفتار فرشتگان مى توان دريافت كه قبل از نسل انسان بر روى زمين موجوداتى بوده اند كه در آن زندگى مى كرده اند.

تفسير اين آيه شريفه ، در كلام مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام به خوبى جلوه گر است . آن بزرگوار مى فرمايند:

«اگر ملائك موجودات زمينى را قبلا نديده بودند كه خونريزى مى كردند از كجا گفتند:

(أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ)

«آيا كسى را در زمين مى گمارى كه در آن فساد كند و خونها بريزد؟ (٨)»

تفسير مولاى بزرگوار عليه‌السلام در مورد اين آيه شريفه ، به خوبى ثابت مى كند كه قبل از زندگى انسانها بر روى زمين ، موجوداتى در آن زندگى مى كرده اند كه ملائك آنها را مشاهده نموده اند و براساس مشاهدات خود بدان استدلال كرده اند.

علاوه بر استدلال قرآن كريم ، رواياتى نيز وجود دارند كه زندگى موجودات قبل از انسان را بر روى زمين مورد تاءييد قرار مى دهند.

محمد بن مسلم گويد؛ از مولاى بزرگوار، امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:

«خداى عزوجل از آن هنگامى كه زمين را آفريده ، هفت گروه از دانايان و خردمندان را كه فرزند آدم عليه‌السلام نبوده اند، در زمين جا داده و همه آنان را از روى زمين آفريده و هر دسته اى را پس از ديگرى در عصر خود در آن جاى داده است .

سپس خداى عزوجل آدم عليه‌السلام را كه پدر انسان امروز است ، آفريد و نژادش را از وى پديد آورد.... (٩)»

اين روايت نيز بطور شفاف ، زندگى موجوداتى را قبل از آن كه خلقت نسل انسان بر روى زمين آغاز شود، مورد بررسى قرار داده است و بر همين اساس مى توان دريافت كه نسل انسان ، اولين موجود كره زمين نمى باشد.

بايد توجه داشت كه علم ديرين شناسى نيز براساس مطالعات خود، موجوداتى را مورد شناسايى قرار داده است كه خيلى پيشتر از نسل انسان بر روى كره زمين زندگى مى كرده اند.

در سال ١٩٢٤ سنگواره جمجمه كوچكى در افريقاى جنوبى پيدا شد و استرالوپيتكوس آفريكانوس ناميده شد. از آن زمان به بعد، بقاياى سنگواره هاى بسيار ديگرى ، از جمله ، استخوان دنده ، مُهره ، دستها و پاها، جمجمه و لگن آن پيدا شده اند.

تصوير بسيار كاملى از اين پيش انسان سر هم شده است . احتمالا او كوتاه تر از بيشتر انسانها بوده و حدود ٩٠ پوند وزن داشته است . بى شك او با قامتى استوار راه مى رفته است . با اين وجود، شيوه مستقيم راه رفتن او، مانند انسان نبوده كه بر پاشنه و پنجه گام برمى دارد. اين راه رفتن ، نسبتا همچون يورتمه بوده كه زمين را با گامهاى نسبتا كوتاه و سريع ، در حالى كه زانوها و تهيگاه كمى خميده بودند، طى مى كرد.

دكتر جان ناپير John Napier كارشناس اين رشته گفته است كه چنين راه رفتنى ، مستلزم صرف انرژى بسيار بوده و پيمودن مسافت هاى طولانى احتمالا ناممكن بوده است . (١٠)

روايات متعددى ، وجود موجوداتى به نام نسناس را (١١) كه قبل از نسل انسان بر روى زمين زندگى مى كرده ، مورد بررسى قرار داده است كه با از بين رفتن آنها، نسل انسان با خلقت آدم عليه‌السلام و همسر او، حوا، آغاز گرديده است .

مطالعه روايتى از مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام اين موضوع را به خوبى مورد تاءييد قرار مى دهد. آن بزرگوار مى فرمايند:

«هفت هزار سال بعد از ايجاد جن و نسناس در روى زمين ، خداى تبارك و تعالى اراده فرمود كه با قدرت بيكرانش انسانها را بيافريند.

چون اراده خداوند بر آن قرار گرفت كه آدم عليه‌السلام به منظور تدبير و تقدير در آسمانها و زمين كه خواسته اش بود، بيافريند و خودش از اراده و آنچه متعلق به آن بود، آگاه بود.

لاجرم حجاب را از طبقات آسمان كنار زد، سپس به فرشتگان فرمود:

به اهل زمين و مخلوقاتم اعم از جن و نسناس بنگريد.

وقتى آنها به اهل زمين (جن و نسناس) نگريسته و معاصى و خونريزى ها و فسادشان را در زمين مشاهده كردند، اين موضوع برايشان گران آمد و سخت برآشفتند و بر اهل زمين تاءسف خوردند و چنان حالت غضب برايشان عارض گشت كه ديگر مالك آن نبوده و اختيار از آنها سلب گرديد لذا به درگاه الهى عرضه داشتند:

پروردگارا، تو صاحب عزت و قدرت بوده ، جبار و غالب بر هر چيزى هستى و عظيم الشاءنى و اينها مخلوقات ضعيف و ذليل تو هستند كه در زمين بوده و تمام تصرفات و حركاتشان در قبضه قدرت تو مى باشد. با روزى تو زندگانى كرده و با عافيت و سلامتى كه تو به ايشان داده اى ، از نعمت هايت بهره مند مى شوند. آنها با اين گناهان بزرگ و ارتكاب مخالفت ها، معصيت و نافرمانى تو را مى كنند، پس چرا از اين عصيان ، متاءسف نشده و غضبناك و خشمگين نگشته و انتقام خود را از آنان نمى گيرى و از آنچه از ايشان شنيده و مى بينى ، بر تو گران و سخت نمى آيد در حالى كه بر ما بسيار بزرگ و عظيم جلوه مى كند. (١٢)»

مفاهيمى كه در اين روايت وجود دارد، به خوبى ثابت مى كند كه قبل از نسل انسان ، موجوداتى به نام جن و نسناس بر روى كره زمين زندگى مى كرده اند كه فرشتگان با مشاهده اعمال آنها به خداوند متعال در مقابل خلقت جديد (نسل انسان) اعتراض مى كنند.

امام بزرگوار عليه‌السلام در ادامه كلامشان مى فرمايند:

«وقتى خداى عزوجل اين سخنان را از فرشتگان شنيد، فرمود:

من در زمين خليفه خود را بر ايشان حجت قرار داده ام .

فرشتگان عرض كردند: پروردگارا تو پاك و منزهى ، اما كسى را در زمين حجت قرار مى دهى كه فساد كرده و خونريزى مى نمايد، در حالى كه ما تو را تسبيح و تقديس مى نماييم . پس چرا از ما خليفه معين ننمودى ؟

آنها در ادامه سخنان خود گفتند؛ حجت را از ما قرار بده كه نه در زمين فساد نموده و نه خونريزى مى كنيم .

خداى جل جلاله فرمود:

اى فرشتگان من ، آنچه من مى دانم ، شما نمى دانيد. مى خواهم با قدرتم مخلوقى بيافرينم كه فرزندانش ، انبياء و فرستادگانم به سوى خلق بوده و جملگى بندگان صالح و پيشوايان مردم باشند.

ايشان را در زمين خليفه و جانشينان خودم نمودم . وظيفه آنها اين است كه بندگانم را از معاصى بازداشته و از عذابم ترسانده و بر اطاعتم راهنمايى كنند. بندگانم به واسطه آنان طريق مرا مى پيمايند. ايشان حجت من بوده كه براى نيكان ، عذر، و براى بَدان بيم و تهديد مى باشند.

طايفه نسناس را از زمين بيرون نموده و آن را (زمين را) از ايشان پاك خواهم گردانيد و نيز سركشان جن را از ميان مخلوقات و مردمان نيكان بيرون برده و در فضا و نقاط دوردست زمين ساكنشان نموده ، بطورى كه مجاور با مخلوقاتم نباشند. بين جن و مخلوقاتم حجاب قرار داده تا مخلوقاتم آنها را رؤ يت نكرده و با ايشان انس نگرفته و آميزش ننموده و همنشينى نكنند و مخلوقاتى كه عصيان مرا نمايند، آنها را در منزل سرپيچان مَسكن داده و در جاى ايشان واردشان نموده و هيچ بيمى از آن ندارم .

فرشتگان گفتند؛ پروردگارا، آنچه مى خواهى بجا آور. جز آنچه به ما ياد داده اى چيز ديگرى ما نمى دانيم و تو عليم و حكيم هستى . (١٣)»

مطالعه اين روايت كه مفاهيم آن با آيات قرآن كريم مطابقت دارد، آغاز خلقت آدم عليه‌السلام و ايجاد نسل انسان را بر روى زمين مورد بررسى قرار مى دهد.

حقيقت خلقت آدم عليه‌السلام در آيات قرآن و روايات اسلامى ، بطور شفاف مورد بررسى قرار گرفته است . براساس اين ديدگاه ، هيچگونه شكى وجود ندارد كه نسل انسان امروز، بعد از خلقت آدم عليه‌السلام و همسرش ‍ حوا، بر روى زمين ايجاد گرديده است . نكته قابل توجه در ميان افكار بعضى از دانشمندان ديرين شناس وجود دارد كه نسل انسان را كه شباهت بسيار زيادى به نوع ميمون دارد، آنها را دچار اشتباه كرده است و آنها باور داشته اند كه نسل انسان از تكامل يافتن اين حيوان بر روى زمين ايجاد گرديده است . اين موضوع كاملا درست است كه تشابه بسيار زيادى از نظر جسمى بين انسان و ميمون وجود دارد و حتى طينت انسان با ميمون يكسان است اما انسان به سبب دارابودن نيروى تفكر و انديشه و قدرت تعقل و سخنگويى بر ميمون برترى دارد و همين موضوع وجه تمايز انسان و ميمون را فراهم ساخته است و اين موضوع ثابت مى كند كه نسل انسان نمى تواند از نسل ميمون باشد.

در روايتى از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مى خوانيم :

(اى مفضل) فكر كن در ساختمان جسمى ميمون و اينكه بسيارى از اعضايش به انسان شباهت دارد. سر و صورت جهاز هاضمه ، بعلاوه هوش ‍ مخصوصى دارد كه اشارات مربّى خود را درك مى كند و اكثر افعال او را تقليد مى كند. اين حيوان در آفرينش و ويژگيها، بسيار شبيه انسان است آدمى از اين حيوان بايد عبرت بگيرد و بداند كه بشر از طينت حيوان ساخته شده و از جنس اوست بخصوص با همه شباهتى كه بين او و ميمون است و اگر خداوند از لحاظ هوش و عقل و سخن گويى به انسان برترى نمى داد، آدمى نيز مانند بعضى از حيوانات بود. چيزى كه ميمون را با تمام شباهتى كه به انسان دارد، از آدمى جدا مى كند و او را در جهان پست حيوانى نگاه مى دارد، همان نقص در عقل و ذهن و سخن گويى وى است . (١٤)

اين روايت ، وجه تشابه و وجه تمايز انسان و ميمون را بطور دقيق مورد بررسى قرار مى دهد و برتربودن انسان را بر ميمون براساس تعقل و تفكر و قدرت سخنگويى مورد تاءييد قرار مى دهد. بدين ترتيب نسل انسان نمى تواند ادامه تكامل نوعى ميمون بر روى زمين باشد. علاوه بر اين ، آيات و روايات متعددى وجود دارد كه آغاز نسل انسان را از موجود برترى به نام آدم عليه‌السلام و همسرش حوا بيان مى كند.

براى رسيدن به اين حقيقت مسلم ، آغاز زندگى آدم عليه‌السلام و مراحل تكامل او را از ديدگاه قرآن و روايات اسلامى مورد بررسى قرار مى دهيم تا بتوانيم به سؤ الات بسيار زيادى كه در ذهن بعضى افراد وجود دارد، پاسخى ارائه كرده باشيم .

# خلقت آدم عليه‌السلام و حوا

موضوع خلقت اولين انسان ، يكى از پيچيده ترين مسائل راز آفرينش ‍ مى باشد؛ به لحاظ اينكه در اين زمينه نظريه هاى متفاوتى نيز مانند، نظريه داروين ، بحث را پيچيده تر كرده است بطورى كه افراد زيادى ، به درستى اين نظريه يقين پيدا كرده اند؛ در حالى كه نظريه داروين صرفا يك نظريه است و مى تواند به وسيله نظريه هاى محكمترى مردود شناخته شود.

اطلاعاتى كه ما در زمينه خلقت اولين انسان روى زمين در اختيار داريم ، فراتر از نظريه هاى دانشمندانى است كه به گمان خود در اين زمينه به حقيقت رسيده اند.

بدون ترديد حقايق خلقت اولين انسان با نظريه اى مى تواند موافق باشد كه از حقيقت محض سخن بگويد و آن آيات محكم قرآن كريم است كه در درست بودن آن هيچگونه شكى وجود ندارد؛ به دليل اينكه درست بودن حقايق آيات قرآن كريم بر همه كس آشكار است . در كنار آيات نورانى قرآن كريم ، وجود روايات معتبر اسلامى مى تواند ما را در رسيدن به اين حقيقت شگفت انگيز يارى كند.

خداوند متعال در مورد آغاز خلقت انسان ، در اولين آيه سوره نساء، مى فرمايد:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّـهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّـهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا)

«اى مردم ، از پروردگارتان پروا كنيد، همان كه شما را از يك تن يگانه بيافريد و همسر او را هم از او پديد آورد، و از آن دو، مردان و زنان بسيارى پراكند.»

بررسى اين آيه بدرستى بيانگر آن است كه نسل انسان از وجود يك زن و يك مرد، آغاز گشته است .

نبايد تصور كرد كه خلقت اولين انسان بطور دفعى و آنى آغاز شده است ؛ زيرا كه براساس روايات ائمه معصومين عليهما‌السلام خلقت آدم عليه‌السلام بطور تكاملى و در طول مدت زمان معينى شكل گرفته است .

مولاى بزرگوار، امام رضا عليه‌السلام مى فرمايند:

«خداوند متعال از آدم نخست مجسمه اش را ساخت و چهل سال به همان حال باقى گذاشت . چون ابليس از كنار او مى گذشت ، به آن مجسمه مى گفت ؛ خدا تو را براى امرى ساخته است . (١٥)»

براساس اطلاعاتى كه از اين روايت حاصل مى شود، مى توان دريافت كه خلقت آدم عليه‌السلام بطور آنى نبوده است و نيز ثابت مى كند كه خلقت اولين انسان بطور مستقل بوده و از تكامل موجودى ديگر پديد نيامده است . اما مسئله تكامل را درباره خلقت آدم عليه‌السلام و همسرش نبايد انكار نمود.

روايت ديگرى از مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام درستى اين حقيقت را مورد تاءييد قرار مى دهد. آن بزرگوار مى فرمايند:

«سپس خداوند سبحان ، خاكى از قسمت هاى گوناگون زمين ، از قسمتهاى سخت و نرم ، شور و شيرين ، گرد آورد، آب بر آن افزود تا گِلى خالص و آماده شد و با افزودن رطوبت ، چسبناك گرديد كه از آن اندامى شايسته و عضوهايى جدا و به يكديگر پيوسته آفريد. آن را خشكانيد تا محكم شد. خشكاندن را ادامه داد تا سخت شد، تا زمانى معين و سرانجامى مشخص ، اندام انسان كامل گرديد.

آنگاه از روحى كه آفريد در آن دميد تا به صورت انسانى زنده درآمد، داراى نيروى انديشه ، كه وى را به تلاش اندازد و داراى افكارى كه در ديگر موجودات تصرف نمايد... (١٦)»

كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام نيز ثابت مى كند كه خلقت آدم عليه‌السلام بطور آنى نبوده است و مدت زمانى طول كشيده است تا خلقت او تكامل يابد. به همين لحاظ، خلقت همسر او نيز، يعنى حوا بايد داراى چنين ويژگى خاصى داشته باشد؛ زيرا خلقت حوا نيز مشابه خلقت آدم عليه‌السلام مى باشد.

روايتى از مولاى بزرگوار، امام باقر عليه‌السلام خلقت حوا را مورد بررسى قرار مى دهد.

«ابومقدام گويد؛ از امام باقر عليه‌السلام پرسيدم ؛ خداوند حوا را از چه آفريد؟

فرمودند؛ اين مردم (در اين مورد) چه مى گويند؟

عرض كردم ؛ مى گويند؛ خداوند او را از يكى از دنده هاى آدم خلق كرده است !

امام عليه‌السلام فرمودند؛ نادرست مى گويند، مگر (خداى تعالى) عاجز بود از اينكه او را از غير دنده آدم بيافريند؟

عرض كردم ؛ فدايت شوم يابن رسول اللّه ، او را از چه چيزى آفريد؟

امام عليه‌السلام فرمودند:

«پدرم از پدرانش به من خبر داد كه رسول خدا فرمود؛ خداوند تبارك و تعالى مشتى گِل برداشت و آن را با دست راست خود به هم آميخت هر دو دست خدا راست است و از آن آدم را خلق كرد و مقدارى كه از آن گِل اضافه آمد، حوا را آفريد. (١٧)»

روايات ارائه شده ، ابهامات زيادى را در زمينه خلقت آدم عليه‌السلام و همسرش ، شفاف مى سازد. براساس اين روايات مى توان دريافت كه خلقت اولين انسان هدفمند بوده است ؛ زيرا خداوند متعال هيچ موجودى را بدون هدف نيافريده است .

مهمترين موضوعى كه در خلقت آدم عليه‌السلام و همسرش ، قابل تاءمل است ، مكان خلقت آنها مى باشد. براساس آيات قرآن كريم مى توان دريافت كه خداوند متعال خلقت آنها را در بهشتى قرار داده و به آنها فرموده است كه از هر نوع خوردنى هاى آن مى توانند استفاده كنند مگر از ميوه اى كه ممنوعشان فرمود.

در آيه ٣٥، سوره بقره ، مى خوانيم :

(وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَـٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ)

«و گفتيم اى آدم ، تو و همسرت در بهشت بياراميد (و از نعمتهاى) آن از هر جا كه خواستيد به خوشى و فراوانى بخوريد، اما به اين درخت نزديك نشويد كه از ستمكاران خواهيد شد.»

در اين آيه ، خداوند متعال مكان زندگى آدم عليه‌السلام و همسرش را در بهشتى بيان مى فرمايد كه داراى نعمتهاى متفاوت و فراوان مى باشد، اما بدرستى مشخص نيست كه آن بهشت چه نوع مكانى است . براى رسيدن به مفهوم واقعى اين حقيقت ، روش صحيح آن است رواياتى را كه در اين زمينه وجود دارند، مورد بررسى قرار دهيم .

شخصى از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام از بهشت آدم پرسيد؛ كه آيا از بهشت هاى دنيا و يا از بهشت هاى آخرت بوده است ؟

آن بزرگوار در پاسخ فرمودند:

«از بهشتهاى دنيا بوده ، آفتاب و ماه در آن طلوع مى كرده ، و اگر از بهشتهاى آخرت بود، هرگز از آن بيرون نمى شد. (١٨)»

مولاى بزرگوار در اين روايت مكان زندگى آدم عليه‌السلام و همسرش را بهشتى بيان مى دارند كه با بهشت واقعى كاملا متفاوت است و تاءكيد مى فرمايند كه اگر زندگى آنها در بهشت واقعى بود، هرگز از آن خارج نمى شدند.

كلامى ديگر از مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام بطور تلويحى اين حقيقت را مورد تاءييد قرار مى دهد. آن بزرگوار مى فرمايند:

«سپس خداوند آدم را در خانه اى مَسكن داد كه زندگى در آن گوارا بود. جايگاه او را امن و امان بخشيد و او را از شيطان و دشمنى او ترساند. (١٩)»

مسكن دادن آدم عليه‌السلام و همسرش در مكانى كه آنها به راحتى در آنجا بسر برند و نه ترسى داشته باشند و نه عاملى امنيت آنها را به هم زند، بيانگر آن است كه آنجا بهشت واقعى نبوده است .

بر همين اساس مى توان دريافت كه آغاز زندگى آدم عليه‌السلام و همسرش ‍ در بهشتى از بهشتهاى دنيا بوده كه با بهشت واقعى متفاوت بوده است . بنابراين مى توان دريافت كه آنها مدت معينى در بهشت مذكور مسكن گزيده اند.

روايتى از مولاى بزرگوار، امام باقر عليه‌السلام روشنگر اين حقيقت مى باشد. آن بزرگوار از پدران بزرگوارشان ، و از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده اند كه فرمود:

«مكث آدم عليه‌السلام و حوا در بهشت ، از هنگامى كه وارد آن شدند تا ساعتى كه بيرون شدند، تنها هفت ساعت از ايام دنيا بود و در همان روز كه اين جريان واقع شد، خدا (آنها را) از بهشتش بيرون كرد. (٢٠)»

اما بايد توجه داشت كه در همين مدت كوتاه ، مسائل زيادى اتفاق افتاده است كه قابل بررسى مى باشد.

اولين موضوعى كه در اين مكان پر رمز و راز اتفاق افتاده است ، درخواست ازدواج آدم عليه‌السلام با حوا بوده است . روايتى بسيار ارزشمند از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام اين موضوع را مورد بررسى قرار داده است .

«وقتى خداوند آدم را آفريد و بعد هم حوا را به وجود آورد، آدم عليه‌السلام عرض كرد؛ خداوندا، اين موجود زيبا كيست كه نزديكى او را دوست مى دارم و مى خواهم به رويش نگاه كنم ؟

خداوند فرمود؛ اى آدم اين كنيز من است ، حوا نام دارد. آيا دوست دارى هميشه با تو باشد تا مونس تو شود و برايت حرف بزند و تابع دستورهاى تو باشد؟

آدم گفت ؛ بلى ، خداوندا من بخاطر اين لطف ، تا زمانى كه زنده هستم بر تو حمد و سپاس مى گويم .

خداوند فرمود؛ او را از من خواستگارى كن ؛ زيرا او كنيز من و براى تو هم از لحاظ شهوت خوب است .

و خداوند شهوت را در آدم آفريده بود در حالى كه قبلا همه چيز را به وى آموخته بود.

آدم گفت ؛ خداوندا من حوا را از تو خواستگارى مى كنم . براى اين كار چه بايد بكنم ؟

خداى عزوجل فرمود؛ رضاى من در اين است كه تو به او مسائل و احكام دينى را كه به تو آموخته ام ، به وى بياموزى .

آدم گفت ؛ خداوندا اگر اين را مى خواهى ، من انجام مى دهم .

خداوند فرمود؛ بلى ، همين را مى خواهم . پس شما دو تن را زن و شوهر كردم و آنها را به هم پيوند داد. (٢١)

نكته بارزى كه در اين روايت قابل بررسى مى باشد، عبارت از آن است كه خداوند متعال آدم عليه‌السلام را پس از خلقتش آموزش داده و تربيت نموده است و لذا از او مى خواهد از آنچه فراگرفته است ، به حوا نيز بياموزد. آموزش آدم عليه‌السلام توسط خداى متعال در قرآن كريم نيز بطور صريح بيان گرديده است .

در آيه ٣١، سوره بقره ، مى خوانيم :

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا)

«و خداوند متعال همه نامها را به آدم آموخت .»

اين آيه شريفه ثابت مى كند كه آدم عليه‌السلام داراى اطلاعات فراوانى بوده كه خداوند متعال در اختيار وى نهاده بود.

روايتى از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام اين آيه شريفه تفسير مى نمايد.

فضيل بن عباس گويد؛ از مولاى بزرگوار امام صادق عليه‌السلام تفسير آيه

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا)

سؤ ال كردم . فرمودند:

«اسامى دواها و گياهان و درختان و كوههاى زمين مى باشد. (٢٢)»

اين روايت به خوبى تاءييد مى كند كه آدم عليه‌السلام تحت آموزش خداى تعالى ، مسائلى كه مورد نياز وى بوده است ، فراگرفته بود.دومين موضوع بسيار مهمى كه در زمان سكونت آدم عليه‌السلام و همسرش در آن بهشت ، وجود دارد، ممنوع نمودن خداوند متعال از نزديك شدن به درختى بود كه به درخت ممنوعه مشهور است كه در آيه ٣٥، سوره بقره ، بدان اشاره گرديده است . در اين آيه خداى تعالى مى فرمايد:

(وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَـٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ)

«و گفتيم اى آدم ، تو و همسرت در بهشت بياراميد (و از نعمتهاى) آن از هر جا كه خواستيد به خوشى و فراوانى بخوريد، اما به اين درخت نزديك نشويد كه از ستمكاران خواهيد شد.»

تحليل اين آيه شريفه مى تواند حقايق بسيارى را در اين زمينه براى ما روشن سازد، زيرا كه همين عامل ، علت خروج آنان از آن بهشت و هبوط به زمين بوده است .

تحليل اين آيه شريفه براساس رواياتى كه در اختيار ما مى باشد، بسيارى از ابهام هاى اين ماجرا را تبيين مى نمايد.

عبدالسلام صالح هروى گويد: از مولاى بزرگوار، امام رضا عليه‌السلام سؤ ال كردم ؛ درختى كه آدم و حوا از آن خوردند، چه درختى بوده ؟ مردم در اين مورد سخنان گوناگون مى گويند، بعضى روايت مى كنند كه گندم بوده است ، بعضى روايت مى كنند كه انگور بوده است و بعضى ديگر روايت مى كنند كه آن ، درخت حسد بوده است .

آن بزرگوار فرمودند:

«تمام اينها صحيح است .»

عرض كردم ؛ معنى اين وجوه با اين تفاوتهايى كه دارند، چيست ؟

فرمودند:

اى اباصلت ، درخت بهشت بار و ميوه هاى مختلفى دارد. آن درخت گندم بود كه انگور نيز داشت و مانند درخت دنيا نيست . و آن زمان كه خداوند، آدم عليه‌السلام را به سجده درآوردن ملائكه و واردشدن در بهشت تكريم نمود، آدم با خود گفت ؛ آيا خداوند تا به حال بشرى بهتر از من خلق كرده است ؟ و خداوند آنچه را كه در نفس او قرار داده بود، دانست . او را صدا زد؛ كه اى آدم ، سرت را بلند كن و به پايه عرش بنگر.

آدم سرش را بلند كرد و به پايه عرش نگريست و اين نوشته را در آنجا يافت :

لا اله الّا اللّه ، محمّد رسول اللّه و على بن ابى طالب اميرالمؤمنين و زوجته فاطمة سيّدة نساء العالمين و الحسن والحسين سيّدا شباب اهل الجنّة

آنگاه آدم عرض كرد؛ خدايا اينها چه كسانى هستند؟

خداى عزوجل فرمود:

«آنها از فرزندان تو هستند و آنان از تو و از تمام مخلوقاتم برترند و اگر آنان نبودند، نه تو و نه آسمان و زمين و بهشت و دوزخ را خلق نمى كردم . مبادا با حسد به آنان بنگرى ، كه در اين صورت تو را از جوار خودم بيرون خواهم كرد!

ولى او با حسد به آنان نگاه كرد و مقام و منزلت آنان را آرزو نمود و در نتيجه ، شيطان بر او مسلط شد تا اينكه از آن درخت ممنوع تناول نمود. و پس از آن شيطان بر حوا نيز مسلط شد، به خاطر اينكه او هم به چشم حسد به فاطمه عليها‌السلام نگاه كرده بود و در نتيجه مثل آدم از درخت خورد و خداى عزوجل آن دو را از بهشت خود بيرون كرد و از جوار خويش به زمين فرستاد. (٢٣)»

نكته بسيار ظريفى كه در اين روايت وجود دارد، بيانگر آن است كه شيطان براساس غبطه خوردن به مقام ائمه معصومين عليهما‌السلام بر آنها مستولى شد. به عبارت بهتر مى توان گفت كه علت اصلى هبوط آنها، حسدورزى بود و بر همين اساس شيطان بر آنان مستولى گرديد و آنها را وسوسه كرد كه از درخت ممنوعه بخورند. اين موضوع ثابت مى كند كه علت مستولى شدن شيطان به هر انسانى ، براساس عملى است كه خود او انجام مى دهد و براساس آن شيطان در قلب او به وسوسه گرى مى پردازد. اين موضوع ثابت مى كند تا زمانى كه انسان مرتكب خلافى نشود، شيطان نمى تواند بر وى استيلا يابد و او را بفريبد زيرا كه علت تسلط شيطان در خود انسان نهفته است .

ممكن است اين سؤ ال در ذهن انسان پديد آيد كه مگر آدم عليه‌السلام پيامبر نبود، پس چرا مرتكب عمل خلافى شد كه مستوجب هبوط به زمين گرديد؟

روايتى از مولاى بزرگوار، امام رضا عليه‌السلام اين موضوع مهم را مورد تحليل و بررسى قرار داده است .

على بن محمد بن جَهم گويد؛ به مجلس ماءمون وارد شدم مولاى بزرگوار، امام رضا عليه‌السلام نيز آنجا بودند. ماءمون از حضرت سؤ ال كرد، يابن رسول اللّه آيا شما نمى گوئيد كه انبيا معصوم هستند؟

امام عليه‌السلام فرمودند: چرا!

ماءمون گفت ؛ پس معنى اين آيه چيست ؟

(وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى)(طه ، ١٢١)

«و آدم از فرمان پروردگارش سرپيچى كرد و به بيراهه رفت .»

امام عليه‌السلام فرمودند؛ خداوند تبارك و تعالى به آدم فرمود:

(وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَـٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ)

(اى آدم) تو و همسرت در بهشت بياراميد (و از نعمتهاى) آن از هر جا كه خواستيد به خوشى و فراوانى بخوريد، اما به اين درخت نزديك نشويد

و به درخت گندم اشاره كرد و فرمود

(فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ) (بقره ، ٣٥)

«كه از ستمكاران خواهيد شد.»

و خداوند به آنان نفرمود؛ از اين درخت و ساير درخت هاى از اين نوع نخوريد. آن دو نيز به آن درخت نزديك نشدند و از آن نخوردند بلكه بعد از وسوسه شيطان از درخت ديگرى خوردند و شيطان به آنان چنين گفت :

(مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَـٰذِهِ الشَّجَرَةِ) (اعراف ، ٢٠)

«پروردگار شما، شما را از اين درخت نهى كرده است»

و فقط شما را از نزديك شدنِ به غير آن نهى كرده و شما را از خوردن آن نهى نكرده است مگر به خاطر اين كه ، فرشته شويد و يا جاودانه و هميشگى گرديد و براى آنان قَسم خورد كه من خيرخواه شما هستم . و آدم و حوا تا قبل از آن كسى را نديده بودند كه به دروغ به خدا قَسم ياد كند.

(فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ) (اعراف ، ٢٢)

«پس آن دو را فريب داد.»

آنها نيز با اطمينان به قَسم او، از آن درخت خوردند، و اين ماجرا قبل از نبوت آدم اتفاق افتاد، و اين گناه هم گناه كبيره نبود كه آدم مستحق عذاب جهنم شود، بلكه از جمله گناهان صغيره اى بود كه خدا آنها را مى بخشد و اين قبيل گناهان بر انبيا نيز قبل از نبوتشان جائز است . ولى خداوند، آدم را برگزيد و پيغمبر نمود، معصوم شد و هيچ گناهى ، چه صغيره و چه كبيره ، مرتكب نشد. خداوند مى فرمايد:

(وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ) (طه ، ١٢١/١٢٢)

«و آدم از فرمان پروردگارش سرپيچى كرد و به بيراهه رفت . سپس ‍ پروردگارش او را برگزيد و از او درگذشت و هدايتش نمود.»

و نيز مى فرمايد:

(إِنَّ اللَّـهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ) (آل عمران ، ٣٣)

«خداوند، آدم و نوح و آل ابراهيم و آل عمران را بر عالميان برگزيد. (٢٤)»

بنابراين مى توان دريافت كه علت هبوط آدم عليه‌السلام و همسرش به زمين ، براساس آزمايشى بود كه خداوند متعال قبل از رسيدن او به مقام نبوت آزمود تا عاملى براى هبوط او گردد؛ زيرا كه آدم عليه‌السلام و همسرش براى زندگى در زمين خلق شده بودند و اگر اين آزمايش هم نبود، خداوند متعال آن دو را به زمين هبوط مى داد و آنها را در زمين مستقر مى گرداند.

روايتى از مولاى بزرگوار، امام باقر عليه‌السلام مؤ يد اين حقيقت مى باشد.

آن بزرگوار مى فرمايند:

«بخدا سوگند، خداى تعالى آدم را براى دنيا خلق كرده بود و اگر او را در بهشت جاى داد، براى اين بود كه نافرمانى بكند و آنگاه او را به همان جايى كه براى آنجا خلق كرده بود، برگرداند. (٢٥)»

اين روايت به خوبى بيان مى دارد كه هدف از خلقت آدم عليه‌السلام و همسرش و بطور كلى همه انسانها، زيستن بر روى زمين بوده است و اگر خداى تعالى اراده فرموده بود كه انسانها در آن بهشتى كه آدم عليه‌السلام زندگى مى كرد، به زندگى خود ادامه دهند، بدون ترديد، عملى مى شد و انسانها در آن بهشت زندگى مى كردند. بر همين اساس مى توان دريافت كه مكان زندگى همه انسانها روى زمين معين گرديده است تا در آن رشد كنند و به تكامل برسند و براساس اعمال نيك به مراحل والاى تكامل صعود كنند.

روايت ارزشمند ديگرى از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مؤ يد همين موضوع مى باشد.

زراره گويد،... امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

«آدم در آسمان از ميان فرشتگان رفيقى داشت . بعد از آنكه به زمين هبوط كرد، آن رفيق آسمانيش از فراق وى ناراحت شد و نزد خدا شكايت كرد. اجازه خواست تا به زمين هبوط كند و حالى از رفيقش بپرسد. خداى تعالى به او اجازه داد. فرشته هبوط كرد و آدم را ديد كه در بيابانى خشك و بدون گياه نشسته است . همين كه رفيق آسمانيش را ديد (از شدت دلتنگى) دست بر سر گذاشت و فريادى اندوه بار زد.

امام عليه‌السلام فرمودند:

مى گويند؛ آدم اين فرياد خود را به گوش همه خلق رسانيد. فرشته چون اين اندوه آدم را بديد، گفت ؛ اى آدم ، گويا پروردگارت را نافرمانى كرده اى و خود را دچار بلايى نموده اى كه تاب تحملش را ندارى . هيچ مى دانى كه خداى تعالى درباره تو به ما چه گفت ، و ما، در پاسخ چه گفتيم ؟

آدم عليه‌السلام گفت ؛ نه ، هيچ اطلاعى ندارم !

رفيقش گفت ؛ خدا فرمود:

(إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً )

«من گمارنده جانشينى در روى زمين هستم .»

و ما گفتيم :

(أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (بقره ، ٣٠)

«آيا كسى را در آن مى گمارى كه در آن فساد كند و خونها بريزد»

و معلوم مى شود كه خدا تو را براى اين آفريده كه در زمين باشى . با اين حال ، آيا توقع دارى كه هنوز در آسمان باشى ؟

آنگاه امام عليه‌السلام سه بار فرمودند؛ به خدا سوگند، آدم با اين مژده تسلى پيدا كرد. (٢٦)»

اين روايت كه براساس آيات قرآن كريم بيان گرديده است ، به خوبى ، مكان اصلى زندگى آدم عليه‌السلام و همسرش و ديگر انسانهاى روى زمين را معرفى مى كند؛ زيرا كه خداوند متعال انسانها را براى تكامل در زمين آفريده بود و آنگونه كه عوام مردم ، گناه در زمين زيستن را بر عهده آدم عليه‌السلام تلقى مى نمايند، كاملا اشتباه است ؛ زيرا اگر آدم عليه‌السلام خلافى هم مرتكب نمى شد، باز به روى زمين هبوط مى كرد و آزمايش آنها توسط خداى تعالى ، عاملى بود كه به زمين هبوط كنند.

بنابراين مى توان دريافت كه آدم عليه‌السلام و همسرش براى زندگى مداوم در آن بهشت خلق نشده بودند و براساس مصلحتى كه خداى تعالى از آن آگاه است ، به مدت كوتاهى آنان را در آن مكان سكنى داد تا حقايقى را به آنان بياموزد.

از حقايقى كه در زندگى آدم عليه‌السلام بسيار قابل توجه است كه مى توان به آن اشاره نمود، موضوع عالم اَلَست (ذرّ) مى باشد كه طى آن خداوند متعال از صلب آدم عليه‌السلام تمام انسانهايى كه بعد از ايشان متولد خواهند گرديد، خارج ساخت و به ربوبيت خويش از آنان پيمان گرفت .

به دليل اهميت موضوع ، آن را در مبحثى جداگانه مورد مطالعه قرار مى دهيم .

# ماجراى عالم اَلَست

يكى از مسائل بحث انگيز عالم خلقت ، مطالعه عالم ذر مى باشد. ماجراى اين حقيقت چه در زمانى كه آدم عليه‌السلام در بهشت معهود و يا در زمين بوده باشد، داراى اهميت ويژه اى است ، به دليل آنكه نكته هاى بسيار حساس علمى در اين ماجرا وجود دارد كه از ديدگاه روانشناسى اسلامى قابل تاءمل است .

ماجراى وقوع چنين پديده اى را در روايتى ارزنده از مولاى بزرگوار، امام باقر عليه‌السلام مورد مطالعه قرار مى دهيم .

جيب سجستانى گويد: شنيدم كه آن بزرگوار، فرمودند:

همانا خداى عزوجل چون ذريه آدم عليه‌السلام را از پشت او خارج ساخت تا از آنها براى ربوبيت خود و نبوت هر پيغمبرى پيمان بگيرد، نخستين كسى كه درباره پيغمبرى او از انبياء پيمان گرفت ، محمدبن عبداللّه عليه‌السلام بود.

سپس خداى عزوجل به آدم عليه‌السلام فرمود: بنگر تا چه مى بينى ؟

آدم عليه‌السلام به ذريّه خود كه چون موران بودند، نگريست . ديد آسمان را پر كرده اند، عرض كرد:

پروردگارا چه ذريه زيادى دارم ؟! اينها را براى چه خلق فرموده اى و از پيمان گرفتنشان چه منظورى دارى ؟

خداى عزوجل فرمود: تا مرا عبادت كنند و چيزى را شريك من نسازند. و به پيغمبرانم ايمان آورند و از آنها پيروى كنند.

آدم عليه‌السلام عرض كرد: پروردگارا چرا بعضى از اينها را بزرگتر از بعضى مى بينم ؟ و چرا برخى نور زيادى دارند و برخى كم نور و برخى بى نور هستند؟

خداى عزوجل فرمود: ايشان را اينگونه آفريده ام تا در تمام حالات امتحانشان كنم .

آدم عليه‌السلام عرض كرد: پروردگارا اجازه مى دهى سخنى بگويم (سئوالى بكنم)؟

خداى عزوجل فرمود: سخن بگوى كه روح تو از روح من است و طبيعتت برخلاف هستى من است (يعنى خلقت جسمانى و بدنت با عوارض و طبايعش برخلاف عالم مجردات است)

# راز وجود شيطان در عالم خلقت

آدم عليه‌السلام عرض كرد: اى كاش همه آنها را يكسان و يك اندازه مى آفريدى كه داراى يك طبيعت و يك خلقت مى بودند! و رنگها و عمرهايشان يكنواخت بود و از لحاظ رزق و روزى برابر بودند تا برخى بر برخى ديگر ستم نمى كردند و هيچگونه حسد و كينه و اختلاف در ميانشان پيدا نمى شد!

خداى عزوجل فرمود: اى آدم به وسيله روح من سخن گفتى و به سستى طبيعتت ، خود را به زحمت انداختى نسبت به چيزى كه در آن علم ندارى .

من خالق دانا و توانا هستم ، براساس دانائيم خلقت آنها را مخالف يكديگر ساختم و فرمانم در ميان آنها به سبب مشيّتم جارى شود تا به سوى تدبير و تقدير من بگرايند. خلقت من دگرگونى نپذيرد همانا جن و انس را آفريدم تا عبادتم كنند و بهشت را براى كسى آفريدم كه اطاعت و عبادتم كند و از پيغمبرانم پيروى نمايد و باك ندارم .

و دوزخ را براى كسى آفريدم كه به من كافر شود و از پيغمبرانم متابعت نكند و باك ندارم و ترا و ذريّه ات را آفريدم بدون اينكه احتياجى به شما داشته باشم بلكه ترا و آنها را آفريدم تا آزمايشتان كنم كه كدامين شما در زندگى و پيش از مُردنتان نيكوكارتر هستيد! از اين جهت دنيا و آخرت و زندگى و مرگ اطاعت و معصيت و بهشت و دوزخ را آفريدم و در تقدير و تدبير خود اينگونه اراده كردم . به علم نافذى كه نسبت به آنها دارم ، ميان صورتها و پيكرها در رنگها و عمرها و روزى ها و اطاعت و معصيتشان تفاوت و اختلاف انداختم . آنها را به ، شقى و سعيد، بينا و نابينا، كوتاه و بلند، خوش سيما و زشت ، دانا و نادان ، توانگر و مستمند، فرمانبر و نافرمان ، سالم و بيمار، زمين گير و بى آفت تقسيم نمودم تا سالم به ناتندرست بنگرد و مرا به سبب عافيتش شكر گزارد و ناتندرست به سالم بنگرد و دعا كند و از من بخواهد كه او را عافيت بخشم و بر بلاى من صبر كند تا از عطاى جزيل خود به او ثواب دهم ، و توانگر به فقير بنگرد و سپاس و شُكر من به جاى آورد و فقير به توانگر بنگرد و دعا كند و از من بخواهد.

و مؤمن به كافر بنگرد و بخاطر آنكه هدايتش كرده ام سپاسگزارى كند.

از اين جهت آنها را آفريدم تا در خوشى و ناخوشى و عافيت و گرفتارى و عطا و مُنعم ، آنها را آزمايش كنم .

منم خداى مالك توانا، من حق دارم همه آنچه را كه مقدر كرده ام طبق تدبير، مجزى سازم و حق دارم آنچه را خواهم آنگونه كه مى خواهم تغيير دهم و بعضى از آنچه را موخر داشته ام مقدم دارم و برخى را كه مقدم داشته ام موخر كنم .

منم خدايى كه هر چه اراده كنم انجام دهم و از آنچه كنم بازخواست نشوم و من مخلوقم را از آنچه كنند بازخواست نمايم . (٢٧)»

روايتى كه مورد مطالعه قرار گرفت بطور بنيادى ، وجود تفاوت هاى فردى را به خوبى مورد بررسى قرار داده است و ثابت مى كند كه همواره بايد تفاوت ها در ميان انسانها وجود داشته باشند تا زندگى اجتماعى آنان بطور منظم تداوم داشته باشد.

در جامعه ، افراد غنى و افراد نيازمند بايد وجود داشته باشد تا آنها در تعامل اجتماعى و اقتصادى يكديگر قرار گيرند و زندگى همه افراد براساس نياز به يكديگر جريان داشته باشد. تفاوتهاى فردى بايد همواره در بين انسانها وجود داشته باشد زيرا كه تفاوت هاى فردى يكى از نيازهاى اجتماعى انسانها مى باشد اگر همه انسانها با هم برابر بودند و هيچ كس بر ديگرى برترى نداشت ، روحيه همكارى و معاضدت از بين انسانها رخت برمى بست و انسانها تمايل به اجتماعى بودن و اجتماعى زيستن را از دست مى دادند زيرا هيچ كس خود را به ديگرى نيازمند احساس نمى كرد.

نكته بسيار مهم ديگرى كه در اين روايت قابل بررسى مى باشد، عبارت از آن است كه براساس اقرار همه انسانها در اين عالم ، همه افراد، موحد و مسلمان مى باشند؛ زيرا قبل از اينكه متولد بشنود، در پاسخ كلام خداى تعالى كه فرمود؛ آيا من خداى شما نيستم ؛ جواب مثبت داده اند و موحد شده اند.

روايتى از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام به بررسى اين موضوع پرداخته است .

در تفسير قمى از پدرش از ابن عمير از ابن اسكان و از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه گفت : از آن جناب پرسيدم اشهادى كه در آيه :

(وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَـٰذَا غَافِلِينَ)(اعراف ، ١٧٢)

«و چون پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذريه آنها را بيرون آورد و آنها را بر خود گواه گرفت كه : آيا من پروردگار شما نيستم ؟ گفتند بلى»

آيا مشاهده آنها بطور عينى بوده است ؟

امام بزرگوار عليه‌السلام فرمودند:

آرى ، چيزى كه هست مردم خصوصيات آن موقف را فراموش كرده اند و تنها معرفت را از دست نداده اند و بزودى آن خصوصيات به يادشان خواهد آمد و اگر آن معرفت را هم فراموش مى كردند احدى نمى فهميد كه خالق و روزى دهنده او كيست . اشخاصى كه در اين موقف كافر شدند، كسانى هستند كه در آن نشاءة ايمان نياوردند و اقرارشان زبانى بوده است و همان كسانى هستند كه خداوند در حقشان فرموده است :

(فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِن قَبْلُ)(اعراف ، ١٠١)

«ايمان نخواهند آورد به چيزى كه در سابق آن را تكذيب كرده بودند (٢٨)»

زمانى كه خداوند متعال از انسانها به ربوبيّت خود پيمان گرفت ، همه آنها به اين سؤ ال پاسخ مثبت دادند اهل ايمان با زبان و قلب خود به آن اعتراف نمودند ولى كافران تنها به زبان خود بدان اقرار كردند.

يكى از علل عدم گرايش كافران به ايمان ، همين عامل است اما با توجه به اين موضوع ، حتى كافران نيز در لحظات سخت و بحرانى به ياد خدا مى افتند و از او استمداد مى طلبند.

در روايات اسلامى مسئله گرايش انسانها به توحيد، بطور مكرر بيان گرديده است . روايت بسيار جالبى از پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين زمينه وجود دارد كه روشنگر بحث ما مى باشد.

آن بزرگوار مى فرمايند:

هر كودكى با فطرت خود متولد مى شود يعنى آن فطرتى كه آگاهى دارد به اينكه خداى عزوجل خالق اوست . خداى تعالى مى فرمايد:

(وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّـهُ)(زخرف ، ٨٧)

«اگر از آنها بپرسى چه كسى شما را خلق كرده است ، گويند خدا (٢٩)»

اين روايت نيز به خوبى ثابت مى كند كه انسانها داراى سرشت توحيدى مى باشند و فطرت آنها براساس توحيد بنا نهاده شده است و هر زمان از كسى سؤ ال شود، چه كسى شما را خلق كرده است ؟ جواب آنها يك كلمه بيشتر نيست و آن اقرار به ربوبيت خداوند متعال مى باشد. پاسخ دادن به اين سؤ ال ، براساس وجود پيمانى است كه در عالم ذرّ از هر انسانى اخذ گرديده است و هيچ كس نمى تواند آن پيمان را ناديده بگيرد.

روايت بسيار ارزشمند ديگرى از پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيان گرديده است كه اهميت ماجراى عالم ذرّ را مورد تاءييد قرار مى دهد.

آن بزرگوار مى فرمايند:

هر كودكى با فطرت توحيد متولد مى شود، ليكن اين والدين او هستند كه كودك را يهودى يا مسيحى تربيت مى كنند. (٣٠)

اين روايت نيز به خوبى بيان مى دارد كه همه انسانها داراى فطرت پاك توحيدى مى باشند و آن براساس اقرارى است كه در عالم اَلَست در پاسخ خداى متعال بدان اعتراف كرده اند.

# راز وجود شيطان در عالم خلقت

بدون ترديد مطالعه و شناخت شيطان يكى از اسرارآميزترين موضوع راز آفرينش مى تواند بشمار آيد؛ به لحاظ اينكه خداوند متعال اين موجود اسرارآميز را به سبب تكامل انسان بر وى گمارده است تا او بتواند در مقابل وسوسه هاى بيشمار او ايستادگى و مقاومت نمايد و بدين وسيله تكامل روحى خود را افزايش دهد.

وقتى انسانى ضعيف در مقابل فرد نيرومندى قرار گيرد، تلاش مى كند خود را تقويت نمايد تا توانايى مقابله با چنين فردى را داشته باشد.

شيطان كه در بدو امر قوى تر از انسان است و قَسَم خورده است كه تمام بندگان را به سوى آتش روانه سازد، بدون ترديد، انسانى مى طلبد كه از هر لحاظ در مقابل اين دشمن نامرئى ، ايستادگى و مقاومت نمايد تا بر وى غلبه كند و خود را از آتش جهنم خلاصى بخشد.

ممكن است سئوالى در ذهن كسى خطور كند كه اصلا چرا خداوند متعال شيطان را آفريده و دشمنى انسان را در نهاد او بوجود آورده ، تا وى را به سوى پرتگاه جهنم بكشاند؟

در پاسخ بايد گفت كه شيطان جز وسوسه كار ديگرى انجام نمى دهد و تنها سلاح او وسوسه اى است كه در قلبها ايجاد مى نمايد. اما بايد دانست كه خداوند متعال براى انسان اراده اى آهنين عطا فرموده است كه به نحو چشمگيرى مى تواند در مقابل وسوسه هاى شيطان ايستادگى و مقاومت نمايد و بدين وسيله تاءثير وسوسه هاى او را بى اثر سازد.

فردى از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام سئوال كرد:

اين از حكمت خداست كه براى خود دشمنى بوجود آورد، با اينكه قبلا دشمنى نداشت . شيطان را بنا به عقيده شما آفريد و او را بر بندگان خود مسلط كرد كه مردم را تشويق به مخالفت خدا مى كند، و آنقدر به او قدرت داد كه مى تواند در دلهاى ايشان رسوخ نمايد و در آنها وسوسه كند و درباره خدا، ايشان را به شك اندازد و از دين منحرفشان كند، بطورى كه گروهى منكر خدا شوند و غير او را بپرستند.

چرا اين دشمن را بر بندگان مسلط گردانيد و به او اجازه گمراه كردن ايشان را داد؟

آن بزرگوار فرمودند:

«اين دشمنى كه گفتى ، عداوتش موجب زيان ، و دوستيش سبب نفعى نمى گردد، دشمنيش نقص در ملك خدا بوجود نمى آورد و دوستيش ‍ موجب افزايشى نمى گردد. از دشمنى بايد ترسيد كه قدرتى داشته باشد و موجب سود و زيان گردد. اگر اراده كند، بتواند متصرف شود و يا قدرت را از او سلب نمايد.

اما خدا شيطان را (بدين سبب) آفريد تا او را بپرستد و به وحدانيتش اقرار نمايد. در همان زمانى كه او را آفريد، مى دانست چكاره خواهد شد.

شيطان سالها با ملائك به عبادت خدا مشغول بود تا خدا به وسيله سجده بر آدم عليه‌السلام او را آزمايش كرد. شيطان از روى رشك و حسد و شقاوت ، از سجده كردن امتناع نمود.

خداوند او را لعنت كرد و از ميان ملائك خارجش نمود و ملعون و مطرود به زمين فروفرستاد.

شيطان از آن زمانى كه دشمن آدم عليه‌السلام و فرزندانش شد، جز وسوسه و تشويق به كارهاى بد، قدرتى بر آنها ندارد.

او با همه سرپيچى و مخالفتى كه نمود، باز اقرار به خداوندى خدا داشت . (٣١)»

براساس كلام ارزنده مولاى بزرگوار عليه‌السلام مى توان دريافت كه وجود شيطان لازمه خلقت انسان است ؛ زيرا زمانى كه خداوند متعال شيطان را خلق فرمود، آگاهى داشت كه او چگونه موجودى خواهد شد و مى دانست كه دشمنى شيطان نه تنها به انسان ضررى ندارد بلكه به سود وى نيز مى باشد؛ زيرا انسان در مقابل وسوسه هاى او قوى تر مى شود و مراحل تكامل را سريعتر مى پيمايد.

براى تحليل مؤ ثر نبودن وسوسه شيطان در سرنوشت انسان آگاه ، بهتر است آن را بطور عميق تر مورد بررسى قرار داده تا متوجه گرديم كه وجود شيطان لازمه خلق انسان مى باشد.

مى دانيم كه شيطان از گروه جن مى باشد و كلام خداوند متعال نيز گواه اين حقيقت مى باشد كه مى فرمايد:

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ)

«و آنگاه كه به فرشتگان گفتيم به آدم سجده كنيد، همه (فرشتگان) سجده كردند مگر ابليس ، كه از جنيان بود» (كهف ، ٥٠)

علاوه بر اين ، روايات متعددى نيز وجود دارد كه اين حقيقت را مورد تاءييد قرار مى دهد.

جميل بن دراج گويد؛ از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام سؤ ال كردم ؛ آيا ابليس از ملائك بود و يا ماءمور بعضى از امور آسمان بود؟

آن بزرگوار فرمودند:

«(ابليس) از ملائك نبود ولكن ملائك او را از جنس خود مى پنداشتند، و خدا مى دانست كه او از آنها نيست و در آسمان ماءموريتى نداشت و داراى شخصيت و احترامى هم نبود. (٣٢)»

اين روايت نيز بطور صريح بيان مى دارد كه شيطان از گروه جن بوده است و به سبب عبادت زيادى كه داشت ، ملائك تصور مى كردند كه او از زمره آنان مى باشد.

گروه جن ، موجوداتى هستند كه قبل از انسان خلق شده اند. به عبارت ديگر، زمانى كه آدم عليه‌السلام خلق شد، گروه جن و شيطان وجود داشتند و مطابق كلام مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام ابليس ، شش هزار سال خدا را عبادت كرده بود. بر همين اساس مى توان دريافت كه گروه جن ، خيلى پيشتر از خلقت انسان در روى زمين خلق شده بود.

اما بايد دانست كه گروه جن تنها ابليس و موجوداتى شبيه او اطلاق نمى شود، بلكه جن داراى مفهومى بسيار عميق تر است .

روايتى از پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مؤ يد اين حقيقت مى باشد. آن بزرگوار مى فرمايند:

«خداوند عزوجل ، جن را سه قِسم آفريده ؛يك قسم ، مارها و عقربها و حشراتند،

و قسم ديگر، مانند باد در هوا روانند،

و قسم ديگر، حساب و عقاب دارند... (٣٣)»

براساس كلام پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ جن ها داراى سه گروه مى باشند:

١ - حيواناتى مانند عقرب و مار و حشرات موذى كه با انسان رابطه مثبتى ندارند و اگر با انسان تماس پيدا كنند، موجب هلاكت وى مى گردند.

٢ - موجودات بسيار ريزى كه در هوا معلق مى باشند و به چشم غيرمسلح انسان قابل مشاهده نيستند و اگر با انسان تماس داشته باشند موجب بيمارى و حتى مرگ وى مى گردند. براساس مطالعات دانشمندان زيست شناس كه با ميكروسكوپ كار مى كنند، جهان اسرارآميزى در درون اين جهان نهفته است كه براساس قوانينى اداره مى شود و چشم انسان قادر به مشاهده اين جهان نيست ، اما يافته هاى دانشمندان ثابت مى كند كه اين جهان اسرارآميز وجود دارد.

خداوند متعال در اين جهان ناشناخته ، موجودات بسيار ريزى خلق فرموده است كه با زندگى عادى انسان سازگارى ندارند و اگر به زندگى انسان حمله ور شوند، او را بيمار مى سازند و يا او را به هلاكت مى رسانند. اين موجودات بسيار ريز، ميكروب ها و ديگر موجودات ميكروسكوپى مى باشند.

بنابراين موجوداتى كه با انسان سازگارى ندارند و اگر در درون انسان مستقر شوند، به او صدمه مى رسانند، گروه دوم جن ها هستند.

روايات متعددى وجود دارد كه موجودات ميكروسكوپى را كه مولد بيمارى مى باشند، جن معرفى نموده است . روايت ارزشمندى از پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مؤ يد اين حقيقت مى باشد.

آن بزرگوار مى فرمايند:

«ريشهاى خود را شانه كنيد و ناخن هاى خود را كوتاه سازيد؛ زيرا شيطان ميان گوشت و ناخن روان است . (٣٤)»

٣ - جن هايى مانند ابليس كه مخالف انسان هستند و همواره مى خواهند او را گمراه سازند.

اما بايد توجه داشت ، همانگونه كه موجودات گروه دوم ، يعنى ميكروبها، عامل تقويت جسمى انسان مى باشند؛ زيرا اگر ميكروبى وارد بدن انسان گردد، بدن تلاش مى كند كه در مقابل او واكنش نشان دهد و اين عمل موجب تقويت جسم انسان مى گردد.

عمل ابليس هم نظير عمل ميكروبها مى باشد و وجود وسوسه او در قلب انسان ، موجب تقويت روحى او مى گردد.

وجود شيطان در اكوسيستم حياتى انسان همانند وجود دى اكسيد كربن در اكوسيستم طبيعت لازم و ضرورى است . همانگونه كه وجود دى اكسيد كربن براى تنفس انسان مضر است ، اما اگر در جهان وجود نداشته باشد، زنده بودن انسان نيز امكان پذير نخواهد بود.

وجود شيطان نيز بظاهر با خلقت انسان در تضاد است ، اما وجود او لازمه خلقت انسان مى باشد و بدون وجود او خلقت انسان ناقص خواهد بود.

بر همين اساس مى توان گفت كه خلقت ابليس در جهان نه تنها بيهوده نيست ، بلكه لازمه خلقت انسان نيز مى باشد.

بنابراين مى توان دريافت كه هدف شيطان از وسوسه نمودن انسان ، آن است كه او را از راه مثبتى كه انتخاب كرده است ، گمراه نمايد.

اما انسان كه داراى اراده مى باشد، به خوبى مى تواند در مقابل وسوسه هاى او مقاومت نمايد و بدين وسيله خود را به مراحل والاى تكامل برساند. به عبارت بهتر، مى توان گفت كه راه رسيدن به مراحل والاى تكامل ، پيروز شدن بر وسوسه هاى شيطان و نفس اماره مى باشد و اين عامل كه سد راه رسيدن به تكامل انسان است ، بيهوده مقرر نگرديده است .

وسوسه شيطان از ابتداى خلقت انسان وجود داشته است ؛ زيرا كه اولين انسان ، يعنى آدم عليه‌السلام و حوا در معرض وسوسه شيطان قرار گرفته اند.

روايتى از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام اين موضوع را مورد بررسى قرار داده است . على بن ابراهيم از آن بزرگوار روايت مى كند كه فرمودند:

«پس از آنكه آدم از بهشت بيرون شد، جبرئيل بر او نازل گرديد و گفت ؛ مگر نه اين بود كه خداوند تو را به دست خود آفريد و از روح خود در تو دميد و ملائك را به سجده بر تو واداشت و كنيز خود، حوا را همسرت كرد و در بهشتت جاى داد و همه آن را بر تو مباح نمود.

و مگر نه اين بود كه تو را خطاب نموده و از خوردن آن درخت نهى فرمود؟

با اين حال چرا از آن خوردى و خدا تعالى را نافرمانى كردى ؟

آدم عليه‌السلام گفت ؛ چه كنم ، ابليس فريبم داد و قَسَم خورد كه من خيرخواه تو هستم ! و من كجا گمان مى كردم كه يكى از مخلوقات خدا، به اسم خدا به دروغ سوگند ياد كند؟ (٣٥)»

ايجاد وسوسه شيطان در قلب هر انسانى وجود دارد، حتى پيامبران نيز از اين قاعده مستثنى نيستند و آنان نيز همواره در معرض وسوسه هاى او قرار دارند، اما به لحاظ اينكه پيامبران در مراحل والاى تكامل ايمان هستند، وسوسه هاى شيطان بر آنها نمى تواند مؤ ثر باشد.

روايتى از پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مؤ يد اين حقيقت مى باشد. آن بزرگوار مى فرمايند:

«هيچ يك از شما نيست مگر آنكه براى او شيطانى مقرر است .

عرض كردند، يا رسول اللّه آيا براى شما هم شيطانى هست ؟

فرمودند؛ بلى ، براى من هم (شيطانى وجود دارد) جز آن كه خداوند عزوجل مرا يارى نموده و شيطانم تسليم من شده است و غير از نيكى و خير از من خواهشى نمى كند. (٣٦)»

بر همين اساس مى توان دريافت كه وسوسه شيطان در قلب هر انسانى وجود دارد و هر اندازه ، فردى از تكامل نفسانى والاترى برخوردار باشد، تاءثير اين وسوسه در قلب او كم رنگ تر خواهد بود.

وسوسه شيطان در قلب انسانها داراى مراحلى است و وجود همين مراحل ثابت مى كند كه اين وسوسه ها به منظور تكامل در قلب انسان پديد مى آيد.

در قرآن كريم ، مراحل وسوسه شيطان از زبان خود او اينگونه بيان گرديده است :

(قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿[١٦](http://tanzil.ir/#7:16)﴾ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ)

«(شيطان) گفت : (خدايا) از آنجا كه مرا فريفتى ، بر سر راه مستقيم تو در كمين آنان (بندگان) مى نشينم . آنگاه از پيش و پس و راست و چپشان به سراغشان مى روم و بيشترشان را سپاسگزار نخواهى يافت .»

وسوسه هاى شيطان در اين آيات بطور سمبليك بيان گرديده است . شيطان براى انحراف انسانها از مقابل ، پشت سر، طرف راست و طرف چپ در قلب انسان وسوسه مى كند.

براى فهم اين القائات كه از طرف شيطان صورت مى پذيرد، تفسير مولاى بزرگوار، امام باقر عليه‌السلام را مورد بررسى قرار مى دهيم .

آن بزرگوار در تفسير اين آيات مى فرمايند:

«منظور از اينكه از مقابل آنان درمى آيم اين است كه آخرت را در نظرشان موهوم مى سازم .

و منظور از اينكه از پشت سرشان درمى آيم ، اين است كه آنان را امر مى كنم به اينكه اموال را جمع كرده و از دادن حقوق واجب خدا، خوددارى كنند و آن را به وارث خود بگذارند.

و منظور از اينكه از طرف راست آنان درمى آيم ، اين است كه دين آنان را به وسيله جلوه دادن گمراهى ها و آرايش شبهات و شك ها، تباه سازم .

و منظور از اينكه از طرف چپ آنان درمى آيم ، اين است كه لذتها را آن قدر مورد علاقه آنها قرار مى دهم كه محبتشان به آن بيش از هر چيز ديگر باشد. (٣٧)»

ابعاد وسوسه و القائات شيطان بطور كامل در اين آيه و تفسير آن وجود دارد. دامنه وسوسه هاى شيطان در چهار بُعد خلاصه مى شود كه هر بُعد آن يكى از وسوسه هاى او را مورد بررسى قرار مى دهد.

بررسى اين آيات و تفسير آن از زبان مولاى بزرگوار عليه‌السلام به خوبى ثابت مى كند كه وسوسه شيطان در قلب انسان مراحلى را مى پيمايد و هر اندازه انسان در طريق شناخت حق قدم برمى دارد، با مرحله اى از وسوسه شيطانى مواجه مى گردد و اين خود دليل ديگرى است كه تاءييد مى كند وجود شيطان بمنظور تكامل نفسانى انسان خلق گرديده است .

نكته بسيار مهمى را كه در وسوسه شيطان مى توان مورد بررسى قرار داد، عبارت از آن است كه خود انسان در غلبه شيطان بر نفسش ، نقش اساسى دارد. به عبارت ديگر، اين خود انسان است كه با مرتكب شدن برخى اعمال ، مستوجب فرورفتن در وسوسه شيطان مى گردد.

در مبحث علت وسوسه شيطان در قلب آدم عليه‌السلام مشاهده كرديم كه خود آدم عليه‌السلام براساس غبطه و حسدى كه در قلبش پديدار گشت ، مستوجب وسوسه شيطان گرديد.

اين قانون در تمام وسوسه هاى شيطان به نحو چشمگيرى قابل بررسى مى باشد؛ زيرا تا زمانى كه انسان مرتكب خلافى نشود، وسوسه شيطان در قلب او ايجاد نمى شود؛ اما زمانى كه فرد مرتكب خلاف گرديد، مستوجب وسوسه شيطانى مى گردد.

بطور مثال ، هر كس تا زمانى كه نگاه شهوت آلود نسبت به نامحرمى نداشته باشد، وسوسه شيطان در اين زمينه ، در قلبش پديدار نمى گردد، اما زمانى كه فرد مرتكب اين عمل شد، شيطان در قلب او به وسوسه گرى مى پردازد و سعى مى كند كه از اين طريق او را گمراه سازد.

روايتى از پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بطور تلويحى مؤ يد اين حقيقت مى باشد.

آن بزرگوار مى فرمايند:

«خداوند، ياور قاضى است تا موقعى كه ستم نكند، وقتى ستم كرد خدا او را رها مى كند و شيطان قرين او مى شود. (٣٨)»

اين روايت به خوبى ثابت مى كند كه علت غلبه وسوسه شيطان در قلب هر انسانى ، در عمل او نهفته است و تا زمانى كه فرد مرتكب خلافى نگرديده باشد، شيطان جراءت نمى كند كه به او نزديك شود، اما وقتى كه مرتكب خلافى گرديد، شيطان براساس عمل او در قلبش به وسوسه گرى مى پردازد.

روايتى ديگر از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام اين موضوع را مورد تاءييد قرار مى دهد. آن بزرگوار مى فرمايند:

«شيطان قدرت ندارد در قلب آدمى وسوسه كند مگر موقعى كه وى از ياد خدا روى گرداند، امر الهى را خوار شمارد، در گناه مستقر گردد و فراموش ‍ كند كه خداوند از سرش آگاهى دارد. (٣٩)»

براساس مولاى بزرگوار عليه‌السلام نيز مى توان دريافت كه علت وسوسه شيطان در اعمال خود فرد نهفته است و تا انسان مرتكب خلافى نگردد، شيطان توانايى وسوسه در قلب او را ندارد.

وظيفه انسان در چنين مراحلى ، طلب مغفرت و پناه بردن به خداوند متعال مى باشد؛ زيرا در چنين شرايطى ، انسان آگاه بايد بيشتر خود را ملامت كند تا شيطان را مورد لعن و نفرين خود قرار دهد؛ زيرا اين خود او بوده است كه موجب سيطره وسوسه شيطان گرديده است . بدين لحاظ، پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده اند:

«شيطان را دشنام نگوييد. از شرّ او به خدا پناه بريد. (٤٠)»

بحث شيطان و وسوسه گريهاى او در قلب انسانها بسيار دامنه دار مى تواند باشد. اما همين مختصر، خود مى تواند در شناخت شيطان و وسوسه هايش ‍ گام مؤ ثرى باشد.

# فرزندان آدم عليه‌السلام

زندگى فرزندان آدم عليه‌السلام نيز يكى از اسرارآميزترين راز آفرينش بشمار مى رود؛ زيرا تحليل زندگى آنها بدون شواهد معتبر، قدرى مشكل به نظر مى رسد. اما آنچه مسلم است ، اولين فرزندان آدم عليه‌السلام و حوا، هابيل و قابيل بوده اند.

شرح ماجراى دو فرزند آدم عليه‌السلام در قرآن كريم بيان گرديده است .

چگونگى اين ماجرا در سوره مائده ، آيات ٢٧ الى ٣١، مورد بررسى قرار گرفته است .

خداى متعال در اين سوره مى فرمايد:

(وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّـهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ).

داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنان بخوان . زمانى كه هر كدام عملى براى تقرب (به پروردگار) خود انجام دادند، از يكى (هابيل) پذيرفته شد و از ديگرى (قابيل) پذيرفته نشد.

قابيل گفت : به خدا سوگند تُرا خواهم كُشت ! هابيل گفت (من چه گناهى دارم زيرا) خداوند تنها از پرهيزگاران (اعمالشان را) مى پذيرد.

(لَئِن بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّـهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ).

اگر تو براى كشتن من دست دراز كنى ، من دست به قتل تو نمى گشايم ، زيرا من از پروردگار جهانيان مى ترسم .

(إِنِّي أُرِيدُ أَن تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ).

من مى خواهم با گناه من و گناه خودت (به سوى خداى متعال) بازگردى و از دوزخيان گردى و اين است سزاى ستمكاران .

(فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

پس نفس سركش او (قابيل) را مصمم به كشتن برادر كرد و او (هابيل) را كُشت و از زيانكاران گرديد.

(فَبَعَثَ اللَّـهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَىٰ أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَـٰذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ).

سپس خداوند كلاغى را برانگيخت كه در زمين جستجو مى كرد تا به او نشان دهد چگونه برادر خود را دفن كند. او گفت : واى بر من ، آيا من نمى توانم مانند اين كلاغ باشم و جسد برادر خود را دفن كنم ؟ و سرانجام (از كار) خود پشيمان گرديد.

شرح كامل اين ماجراى غم انگيز آغاز نسل انسان ، در كلامى از مولاى بزرگوار، امام سجاد عليه‌السلام قابل مطالعه مى باشد.

در تفسير قمى مى گويد: پدرم از حسن بن محبوب ، از هشام بن سالم ، از ابى حمزه ثُمالى ، ثوير بن ابى فاخته نقل كرده كه شنيدم امام سجاد عليه‌السلام براى مردانى از قريش حديث مى گفت .

فرمودند: وقتى پسران آدم عليه‌السلام قربانى خود را پيش آوردند، يكى از آن دو فربه ترين گوسفندى كه در اختيار داشت ، آورد و ديگرى قدرى خوشه مخلوط از تر و خشك آورد. از صاحب گوسفند، يعنى هابيل ، پذيرفته شد و از ديگرى قبول نشد.

قابيل غضبناك شده و به هابيل گفت : به خدا تو را خواهم كشت !

هابيل گفت : خدا تنها از پرهيزكاران قبول مى كند. اگر تو دستت را به سوى من بگشايى كه مرا بكشى ، من هرگز براى كشتن تو دستم را به سويت نمى گشايم . من از خدا، پروردگار جهانيان مى ترسم . من مى خواهم تو زير بار گناه من و خود باشى و از دوزخيان گردى و اين پاداش ستمگران است .

نفسش كشتن او را جلوه داد ولى او نفهميد چگونه او را بكشد. «ابليس» به او ياد داد كه : سرش را ميان دو سنگ قرار بده و آنگاه سرش را بشكن !

وقتى او را كشت ، ندانست با او چه كند.

دو زاغ آمدند و با هم شروع به زد و خورد كردند و پس از جنگ سختى ، يكى ديگرى را كشت و آنگاه آنكه زنده مانده بود، با چنگال خود گودالى درست كرد و آن زاغ ديگر را در آن دفن نمود.

قابيل گفت : اى واى بر من ! آيا از اين زاغ ناتوان بودم كه جسد برادرم را پنهان كنم ؟!

گودالى كَند و او را در آن دفن كرد و قانون دفن مرده ها از آنجا آغاز شد.... (٤١)»

ماجراى اولين فرزندان آدم عليه‌السلام آغازگر تعامل انسانها بر روى زمين است . آنها براساس ديدگاهى كه داشتند، آغازگر راهى شدند كه بعدها انسانها همين طريق را پيمودند. گروهى عادل و دادگر و گروهى ستمگر شدند و اين از ويژگيهاى نفسانى انسانها مى باشد.

يكى ديگر از مسائل بسيار مهم ديگرى كه در آغاز خلقت انسان اتفاق افتاده و مى تواند بسيار سؤ ال برانگيز باشد، چگونگى توالد و تناسل انسانهاى آغازين است .

در اين زمينه روايات متضادى وجود دارد كه تحليل موضوع را بسيار پيچيده و مشكل مى سازد؛ و ازدواج فرزندان آدم را در هاله اى از ابهام فرو مى برد.

رواياتى مبين آن است كه فرزندان آدم ، با دختران او ازدواج كرده اند و بدين وسيله نسل انسان در روى زمين گسترش يافته است . اين روايت را صاحب الميزان در كتاب خود بيان نموده است .

«در كتاب احتجاج ، از امام سجاد عليه‌السلام روايت مى كند كه آن حضرت ضمن گفتارى به مردى قرشى بيان مى داشت و جريان ازدواج هابيل با «بلوزا» خواهر قابيل و همچنين ازدواج قابيل را با «قليما» خواهر هابيل شرح مى داد.

در اين موقع آن مرد قرشى به حضرت گفت :

آيا اين دو برادر با خواهران خود ازدواج كردند؟

امام عليه‌السلام فرمودند: آرى .

مرد قرشى گفت : اين كارى است كه امروز مجوس انجام مى دهند!

امام عليه‌السلام فرمودند: مجوس بعد از آنكه خداوند اين عمل را حرام فرمود، مرتكب آن شدند.... (٤٢)»

آنچه كه از اين روايت مى توان فهميد، آن است كه به امر خداى تعالى ، هابيل با خواهر غيرهمزاد خود «بلوزا» كه همزاد قابيل بوده است ، ازدواج كرده است و قابيل نيز با همزاد هابيل «قليما» ازدواج نموده است و اين زمانى بود كه غير از اين دو دختر و پسر موجودى در روى زمين وجود نداشت . و اين قانون پس از مدتى ، ممنوع اعلام گرديده است .

روايت ديگرى را از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مورد بررسى قرار مى دهيم كه در آن طريقه ازدواج فرزندان آدم عليه‌السلام به گونه ديگرى مورد بررسى قرار گرفته است .

زراره گويد، از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام سؤ ال شد كه پيدايش ‍ نسل ، از آدم عليه‌السلام چگونه بود و نيز كيفيت توليد نسل از ذريه او به چه نحو صورت گرفته است ؟

سپس سؤ ال كننده گفت : گروهى از مردم مى گويند؛ خداى عزوجل به آدم وحى فرمود كه دخترانش را به نكاح پسران خود درآورد و اين همه مخلوقات ، در اصل از ازدواج خواهران و برادران مى باشند! آيا اين سخن صحيح است ؟

امام بزرگوار عليه‌السلام فرمودند: خدا منزه و مبرا از اين گفتار است . كسى كه اين سخن را مى گويد در واقع به اين حقيقت قائل است كه خداى عزوجل ، برگزيدگان از مخلوقات و احباب و انبياء و سفرا و مؤمنين و مؤمنات و مسلمين و مسلمات را از حرام آفريده و قدرت نداشته كه خلق را از طريق حلال ايجاد نموده و ايشان را پاك و پاكيزه و طيّب و منزه از هر آلودگى بيافريند....

واى بر اين گروهى كه اعتقادشان چنين است و چنين سخنى مى گويند. آنها از آنچه كه فقهاى حجاز و عراق در آن متفق القول هستند، چقدر بى خبرند.

خداوند تبارك و تعالى ، دو هزار سال قبل از آفرينش آدم عليه‌السلام به «قلم» امر فرمود و آن بر «لوح محفوظ» جارى شد و حكم تحريم خواهران بر برادران و محرمات ديگر را تا روز قيامت ثبت و ضبط نمود.

ما مشاهده مى كنيم كتب چهارگانه آسمانى مشهور در اين عالم را كه عبارتند از: تورات و انجيل و زبور و فرقان ، خداوند متعال مطالب لوح محفوظ را در اين كتابها نهاد و آنها را بر انبياء و فرستادگانش نازل فرمود. تورات را بر موسى عليه‌السلام و زبور را بر داود عليه‌السلام و انجيل را بر عيسى عليه‌السلام و قرآن را بر حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

در هيچ يك از اين كتابها آنچه را كه در لوح محفوظ حرام نموده ، حلال قرار نداده است . شايسته و سزاوار است بگويم ؛ كسى كه اين مقاله و نظير آن را ايراد كرده ، قصدش تقويت حجج و براهين مجوس مى باشد....

سپس امام بزرگوار عليه‌السلام به بيان كيفيت پيدايش نسل از جناب آدم عليه‌السلام و تكثير ذريه آنها پرداخته و فرمودند:

براى آدم عليه‌السلام هفتاد پشت متولد شد كه در هر پشتى ، يك پسر و يك دختر بود. وقتى كه هابيل به دست قابيل كشته شد، از وقوع اين حادثه ، آدم سخت به جزع آمد و از فراغ هابيل بسيار گريست طورى كه پانصد سال توان تماس گرفتن و نزديكى نمودن با حوا را نداشت .

پس از سپرى شدن اين دوران ، با حوا مقاربت نمود. خداوند برخلاف هر بار، تنها «شيث» را به او عنايت فرمود و با وى دومى نبود. اسم شيث «هبة الله» بوده و اولين كسى مى باشد كه در زمين به عنوان وصى تعيين گرديد. بعد از شيث ، خداوند متعال تنها «يافث» را به وى عنايت نمود و با او نيز دومى نبود. وقتى هر دو به سن بلوغ رسيدند خداى عزوجل اراده فرمود با رعايت نمودن آنچه قلم بر لوح محفوظ ثبت و ضبط كرده و نكاح خواهر با برادر را حرام اعلام نموده بود، روز پنجشنبه بعد از عصر، فرشته اى به نام «نزله» به زمين فروفرستاد و به آدم عليه‌السلام امر نمود كه او را به تزويج شيث درآورد و آدم نيز چنين نمود.

سپس عصر فرداى آن روز، فرشته اى ديگر، به نام «منزله» از بهشت به زمين فرستاد و به آدم عليه‌السلام فرمان داد او را به تزويج يافث درآورد و آدم اطاعت نمود.

از ازدواج شيث با حوريه ، پسرى و از تزويج يافث با فرشته ، دخترى متولد شد و پس از به بلوغ رسيدن اين پسر و دختر، خداوند تبارك و تعالى دستور داد دختر يافث با پسر شيث ازدواج كند و پس از اين ازدواج ، انبياء و سفرا از نسل اين دو به عرصه وجود آمدند.... (٤٣)

آدم عليه‌السلام كه پيامبر زمان خود بوده ، بدون ترديد از شيوه ازدواج فرزندان خود آگاهى داشته است ؛ زيرا چنين دستورى از جانب خداوند متعال بر وى وحى مى شده است . بنابراين دور از حقيقت است كه خداوند متعال دستور نامعقولى در زمينه فرزندان آدم عليه‌السلام صادر فرموده باشد.

از ديدگاه علم وراثت نيز اين موضوع قابل تحليل است ؛ زيرا ازدواج افراد فاميل نزديك ، داراى مخاطراتى است و موجب اختلال در فرزندان خواهد شد.

بر همين استدلال مى توان دريافت كه فرزندان آدم عليه‌السلام به شيوه اى كه در روايت دوم بيان گرديده ، اتفاق افتاده است .

روايت ديگرى از مولاى بزرگوار، امام باقر عليه‌السلام بطور تلويحى اين حقيقت را مورد تاءييد قرار مى دهد:

طاوس يمانى از مولاى بزرگوار عليه‌السلام پرسيد؛ چه زمانى يك ثلث مردم مُرده اند؟

امام عليه‌السلام فرمودند؛ اى عبدالرحمن ، هيچ وقت يك سوم مردم نمُرده اند. اى پيرمرد! مى خواهى بگويى چه زمانى يك چهارم مردم مُرده اند؟

آن روزى است كه قابيل ، هابيل را كشت . (در آن زمان مردم روى زمين) چهار نفر بودند؛ آدم ، حوا، هابيل و قابيل .

مرد گفت : كداميك از آن دو پدر مردم جهانند، آنكه كشته شد يا آنكه زنده ماند؟

امام عليه‌السلام فرمودند: هيچكدام . پدر مردم (زمين) شيث بود. (٤٤)

با بررسى اين دو روايت ، مى توان دريافت كه در زمان وقوع قتل هابيل به دست قابيل ، مردم زمين چهار نفر بيشتر نبوده اند و زنى جز حوا، در روى زمين وجود نداشت كه هابيل و قابيل با آنها ازدواج كنند. بعد از حادثه قتل هابيل و سپرى شدن زمانى طولانى ، شيث ، متولد مى شود و پس از آن برادرش يافث قدم به جهان مى گذارد.

براساس كلام مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام دو پسر آدم عليه‌السلام با دو حوريه كه به امر خداى تعالى در زمين حضور پيدا مى كنند، نسل انسان در روى زمين گسترش مى يابد و پس از آن حوا داراى دختران و پسرانى مى شود كه به صورت دوقلو متولد مى شوند.

پر واضح است كه اين فرزندان مى توانند با فرزندانى كه يافث و شيث داشته اند، ازدواج نمايند و نسل انسان بدون اشكال از نظر علم وراثت ، در روى زمين گسترش يابد.

و بدين سان از حاصل اين ازدواج ، نسل انسان بر روى زمين گسترش پيدا نمود و انسانها به تدريج روى زمين را پر كردند و چهره زمين را دگرگون نمودند.

زندگى انسان بر روى زمين همواره با مشكلاتى همراه بوده است ؛ زيرا انسان در اين دهكده پهناور، خود را مسئول و متعهد مى داند كه راهى به حقيقت پيدا كند، اما بايد ديد كه او بدنبال كدام حقيقت است ؟

بدون ترديد انسان همواره در اين تفكر است كه خداوند متعال چرا او را آفريده و بر روى زمين مستقر فرموده است ؟

آيا خداوند متعال نيازى به آفريده هايش دارد و اگر به بندگانش نيازمند نيست ، پس هدفش از خلقت آنها چيست ؟

بدون ترديد، خداوند متعال بى نياز مطلق است و هيچگونه نيازى به آفريده هايش ندارد.

پس بايد ديد كه چرا بندگان را آفريد و به آنها دستور داد كه به ستايش و عبادت او بپردازند؟

مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

«خداوند تبارك و تعالى مخلوقاتش را بيهوده نيافريده و آنان را رها شده ، خلق ننموده است ، بلكه آفرينش مخلوقاتش براى نماياندن قدرتش بوده و اطاعتش را بر آنان واجب گردانيده تا آنها را بدين وسيله مستوجب رضوانش نمايد. آنها را نيافريده كه سود به دست بياورد و بدين وسيله دفع ضرر بكند، بلكه آنان را خلق فرمود تا به آنها منفعت برساند و آنها را به نعمت هاى جاودانى واصل گرداند. (٤٥)»

كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام بيانگر اين حقيقت است كه خلقت انسان در پهنه هستى بيهوده نيست و خداى تعالى انسان را بدون هدف خلق نفرموده است ، بلكه جهان خلقت ، نمايش قدرت پروردگار متعال است بطوريكه خداى تعالى از خلقت جهان هستى داراى هدفى است .

براساس كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام هدف خلقت ، رساندن انسانها به سعادت جاودانه است .

اما بايد ديد كه رسيدن به اين سعادت ، چگونه امكان پذير مى باشد؟

# شناخت انسان

بدون ترديد يكى از امتيازاتى كه انسان را از تمام مخلوقات متمايز مى سازد، مسئله شناخت و درك او نسبت به جهان پيرامون خود مى باشد. شناخت او از جهان خارج به سبب وجود انگيزه اى است كه از درون او سرچشمه مى گيرد و عاملى بنام كنجكاوى را در او به وجود مى آورد كه مى خواهد خود و جهان پيرامون خود را دقيقا مورد شناسايى قرار دهد.

انگيزه اى كه كنجكاوى انسان را براى شناخت «خود» تحريك نموده است ، وجود عوامل بسيار پيچيده اى چون ، روح و نفس قلب و... مى باشد. اين انگيزه همواره او را تحريك نموده است تا خود را از اين بُعد بيشتر و بهتر بشناسد.

انسان همواره متوجه اين موضوع بوده ، جسم خود را كه قابل مشاهده است ، مى تواند مطالعه كند و در عمل نيز اين موضوع را ثابت كرده است ؛ زيرا انسان توانسته است با تكيه بر ابزارهاى بسيار دقيق ، نكته هاى ناشناخته بسيار پيچيده جسم خود را مورد شناسايى قرار دهد؛ اما هنوز نتوانسته است ابزارى بيابد كه بتواند با آن روح و نفس قلب و... آدمى را مورد بررسى قرار دهد و لذا مشكل ، همچنان بى جواب باقى مانده است .

اما با اينكه اطلاعات انسان در زمينه روح و نفس قلب و... بسيار ناچيز است ، با اين همه از مطالعه در اين زمينه خود را محروم نساخته و همواره به مطالعه در اين زمينه پرداخته است .

شناخت انسان از خود و جهان پيرامون خود، مدتها توجه او را به خود جلب نموده و او در رسيدن به اين هدف ، گامهاى مؤ ثرى برداشته است . انسان تا زمانى كه در اثر اين جستجو به شناخت نهايى ، يعنى شناخت خداوند متعال نرسد، همواره به تلاش خود ادامه خواهد داد.

بدين لحاظ، ائمه معصومين عليهما‌السلام براى شناخت انسان ، رهنمودهاى مؤ كدى فرموده اند و ما را براى مطالعه در اين زمينه بيشتر تشويق كرده اند.

مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرموده اند:

«شناخت و مطالعه نفس سودمندترين شناخت هاست . (٤٦)»

كلام امام بزرگوار عليه‌السلام مبنى بر اين است كه شناخت انسان و مطالعه و تحقيق در مورد آن ، مى تواند از نظر علمى براى او بسيار سودمند باشد و فرد را در شناخت خود و جهان پيرامون خود يارى دهد.

اهميت شناخت نفس به اندازه اى باارزش است كه مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام در روايتى ، اهميت آن را اينگونه بيان فرموده اند:

«به دنبال علم باشيد اگرچه در چين باشد و آن معرفت النّفس است كه در آن شناخت خداى عزّوجلّ است . (٤٧)»

اهميت شناخت نفس انسان در اين روايت كاملا واضح و روشن است . آن بزرگوار، بطور تلويحى مى فرمايند؛ به دنبال شناخت نفس باشيد، اگرچه در كشورهاى دوردستى مانند چين آن را بيابيد؛ زيرا كه با اين شناخت ، به شناخت خداى تعالى نايل خواهيد شد.

و باز آن بزرگوار فرموده اند:

«كسى كه خودش را بشناسد، خدايش را خواهد شناخت . (٤٨)»

تاءكيد امام بزرگوار عليه‌السلام به شناخت نفس ، حاكى از آن است كه راه خداشناسى از شناخت خود انسان مى گذرد، به عبارتى ، كسى مى تواند به شناخت بهتر خداى تعالى نايل گردد كه خوب بتواند خودش را به خوبى بشناسد.

از طرفى انسان داراى نفس ناطقه قدسيه اى است كه او را از ساير مخلوقات جدا مى سازد.

اين ويژگى مخصوص انسان است و در ديگر موجودات زنده ، بدين صورت ، كمتر يافته مى شود و به همين جهت است كه زندگى موجودات كره زمين با همان حالتى كه در آغاز آفرينش بوده ، بدون تغيير ادامه داشته است ، در حالى كه انسان با دارا بودن نفس ناطقه قدسيه توانسته است محيط زندگى خود را تغيير دهد و از مرحله ناقص ، به مرحله كمال برساند.

مهمترين عاملى كه هويت انسان را از ديگر موجودات روى زمين متمايز مى سازد، وجود همين نفس است .

نفس ناطقه قدسيه انسان ، استعداد ويژه اى است كه خداى تعالى در نهاد او به وديعت نهاده است تا او بتواند با تكيه بر آن ، بزرگترين مشكلات زندگى خود و محيطى كه در آن بسر مى برد، برطرف كند.

به وسيله وجود همين نفس است كه اگر به خوبى تربيت و تزكيه يابد، انسان را قادر مى سازد كه خود را از خاك تا افلاك برساند.

مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام در توضيح اين نفس ‍ مى فرمايند:

«...و انسان به گونه اى آفريده شده است كه داراى نفس ناطقه اى است كه اگر آن نفس را به وسيله علم و عمل تزكيه نمايد، در آن صورت شبيه جوهرهاى نخستينش مى گردد و اگر مزاجش به سر حد اعتدال رسيد و از اضدادش جدا شد در آن صورت با هفت آسمان محكم و استوار شركت جسته است . (٤٩)»

باارزش ترين هديه خداى تعالى به انسان ، وجود نفسى است كه به وسيله آن انسان مى تواند در تعامل با محيط خويش باشد، از ديگران اثر بپذيرد و در زندگى ديگران مؤ ثر باشد، با ديگران ارتباط برقرار كند، ياد بگيرد و آموخته هايش را به ديگران انتقال دهد.

انسان با دارابودن چنين نفسى ، مى تواند به شناخت علم و ادب بپردازد و با عمل نمودن به آن ، نفس خود را تزكيه كند و خود را به مقام والاى انسانيت برساند.

بنابراين مى توان گفت كه وجود نفس ناطقه قدسيه انسان ، استعداد ويژه اى در نهاد او مى باشد كه اگر انسان بتواند با علم و عمل به تزكيه و تربيت آن همت بگمارد، به نهايت هدف خلقت انسان نزديك گشته است .

شناخت همه اين عوامل ، موجب مى شود كه انسان بدين وسيله به شناخت برترى نايل گردد كه براساس آن به شناخت خداى تعالى برسد؛ زيرا همكارى اين نيروها، مجموعه اى را پديد مى آورند به نام مجموعه منظم كه يكى از دلايل اثبات وجود خداى تعالى مى باشد؛ زيرا اگر ناظمى وجود نداشته باشد، چگونه ممكن است ، مجموعه منظمى چنين دقيق ، بتواند كار خود را انجام دهد.

مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

«انكار آفريدگار از نادانى است نه از دانايى . انسان عاقل اگر براى چند دقيقه ، نظام بدن خود را مورد مطالعه قرار دهد، مى فهمد كه اين نظام ، بى كم و كاست ، يك ناظم دارد و كسى كه آن را به وجود آورده ، ناظم آن است . (٥٠)»

بنابراين يكى از اهداف عالى خلقت انسان ، رسيدن به شناخت است ؛ زيرا كه خداوند متعال او را بر همين اساس آفريده است .

خداوند متعال انسان را به اين خاطر خلق فرموده است كه خود و جهان پيرامون خود را به درستى مورد شناسايى قرار دهد؛ زيرا بعد از شناخت خود، شناخت قوانين حاكم بر جهان داراى اهميت ويژه اى مى باشد.

در گذر تاريخ ، دانشمندانى سعى و تلاش نموده اند كه گوشه اى از حقيقت اين جهان اسرارآميز عالم خلقت را مورد شناسايى قرار دهند ولى تاكنون هيچ فردى نتوانسته است ادعا كند كه بطور كامل به حقيقت اين شناخت رسيده باشد.

بدين ترتيب مى توان دريافت كه لازم است انسان براى رسيدن به اين هدف ، به مطالعه و تفكر بپردازد تا بتواند به اين هدف عالى نايل گردد.

بنابراين يكى از انديشه هاى مهمى كه انسان را به حقيقت نزديك مى سازد، مطالعه و تفكر در جهان خلقت مى باشد. كسانى كه به اين حقيقت مسلم نايل گرديده اند، درستى آن را مورد تاءييد قرار مى دهند.

بدين ترتيب لازم است ديدگاه خود را براساس اين انديشه تقويت كنيم تا به حقيقت برسيم .

اهميت تفكر

همه عالم سراسر پرتو نور خداوند است اگر نازى كند در هم فرو ريزند قالبها

جهان خلقت يكى از اسرارآميزترين حقيقتى است كه خداوند متعال براساس قوانينى استوار و محكم آن را بنا نهاده است .

مطالعه قانون حاكم بر خلقت ، از آغاز پيدايش نسل انسان وجود داشته است ؛ زيرا انسان از بدو پيدايش خود كه يكى از كنجكاوترين موجودات روى زمين بشمار مى رفت ، همواره در پى كشف اسرار ناشكفته خلقت بود و مى خواست به حقيقت اسرار قوانين حاكم بر خلقت پى ببرد.

با تاءكيد بيشترى مى توان گفت كه يكى از اهداف مهم خلقت انسان بر روى كره زمين ، پى بردن او به قوانين حاكم بر خلقت مى باشد؛ زيرا اگر انسان به اين آگاهى عظيم برسد و بطور علمى اين قوانين را مورد بررسى قرار دهد، مى تواند به شناخت خداى تعالى نايل گردد؛ زيرا كه براساس استدلال عقلى ، در وراى هر قانونى ، جاى پاى قانونگزارى نهفته است و انسان كه به شناخت هر يك از قوانين خلقت موفق گردد، بدون ترديد يك قدم به شناخت خداى تعالى نزديك خواهد گرديد و استدلال خواهد نمود كه هر قانونى به قانونگزارى نيازمند است .

بطور يقين مى توان گفت كه شناخت عميق از جهان خلقت مى تواند راهگشاى انسان به سوى شناخت پروردگار متعال گردد و براساس اين شناخت است كه عبادت انسان ارزش پيدا مى كند. بنابراين هدف خلقت انسان ، رسيدن به شناخت و قوانين حاكم بر خلقت و در نتيجه رسيدن به شناخت خالق پديده هاى خلقت مى باشد. پس از اين مرحله است كه عبادت انسان داراى ارزش مى شود.

مطالعه شناخت قوانين جهان ، براساس تفكر پايه گذارى گرديده است . براساس اينكه انسان موجود كنجكاو و متفكر عالم آفرينش بشمار مى رود، همواره مى خواهد بداند كه هدف از بوجود آمدن اين جهان و خلقت انسان چيست ؟

اگر انسان بتواند به شناخت و كشف قوانين حاكم بر خلقت موفق گردد، مى توان گفت كه به علمى والا دست يافته است . انسان زمانى مى تواند به عظمت خداوند متعال پى ببرد كه به عظمت آفرينش و شناخت محيط پيرامون خود بپردازد و در اين زمينه تفكر و مطالعه و بررسى كند و اگر فردى پس از تفكر و تحقيق در خلقت و حقيقت هستى به حقيقت توحيد برسد، خداوند متعال نور معرفت را در قلب وى مى تاباند.

چنانچه پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

«يك ساعت تفكر از يكسال عبادت برتر است و كسى به اين منزلت نائل نمى گردد مگر اينكه حضرت حق او را به نور معرفت و توحيد برگزيده باشد. (٥١)»

تفكر و مطالعه و بررسى در پديده هاى هستى ، قدرت شناخت انسان را تقويت مى نمايد و جهل و نادانى او را از بين مى برد. اكثر گمراهى هاى انسان ها، از ناآگاهى و عدم شناخت آنان سرچشمه مى گيرد و افراد ساده لوح و نادان ، در رديف بزرگترين طعمه شياطين جن و انس قرار دارند. هر چقدر انسان خود را به عبادت خداوند مشغول سازد اما داراى قدرت شناخت نباشد همواره در گمراهى بسر مى برد و هر لحظه امكان دارد لغزشى براى او اتفاق بيفتد. مطالعه روايتى ، ارزش شناخت خداى تعالى را مورد تاءييد قرار مى دهد:

مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

«...مردى از بنى اسرائيل در جزيره اى از جزاير دريا، خدا را عبادت مى كرد كه سبز و خرم و پر درخت و خوش آب و هوا بود. يكى از فرشتگان به او گذر كرد و عرض كرد خدايا ثواب اين بنده ات را به من نشان بده !

خداى عزوجل عمل او را به فرشته نشان داد و فرشته آن عمل او را كم شمرد. خداى عزوجل به آن فرشته وحى فرمود همراه او باش . فرشته بصورت انسانى نزد او رفت . عابد گفت : تو كيستى ؟ فرشته گفت من مردى عابدم . آوازه تو و عبادتت را شنيده ام ، به اينجا آمده ام همراه تو عبادت خدا بكنم . آن روز را با او گذراند، صبحگاهان به عابد گفت : جاى سبز و خرّمى دارى ؟

عابد گفت : كاش پرودگار ما حيوانى داشت ! اگر او الاغى داشت در اين جا برايش مى چراندم ، اين همه علف تباه مى شود!!

فرشته گفت : پروردگار تو الاغ ندارد! عابد گفت : اگر داشت اين علفها ضايع نمى ماند.

خداى عزوجل به فرشته فرمود: همانا من او را به اندازه عقلش ثواب دهم ... (٥٢)»

مطالعه شرح حال چنين افرادى ، آثار نادانى و عدم شناخت و عدم تعقل آنان را به خوبى ظاهر مى كند.

فردى كه آگاهى به اسرار آفرينش خلقت نداشته باشد، بدون ترديد، تفكر او نسبت به جهان هستى اندك است ؛ زيرا عبادت همراه با تفكر از توصيه هاى مؤ كد ائمه معصومين عليهما‌السلام مى باشد.

مولاى بزرگوار، امام رضا عليه‌السلام فرموده اند:

«عبادت به زيادى خواندن نماز و اداى روزه نيست ، بلكه عبادت (واقعى) تفكر در امر (خلقت) خداى عزّوجل مى باشد. (٥٣)»

عبادتى كه براساس تفكر در خلقت و مطالعه قوانين خداى تعالى باشد، بطور مسلم از عبادت ناآگاهانه و بدون تفكر با ارزشتر است .

افراد متفكر و آگاه به قوانين حاكم بر خلقت ، نه تنها از گمراه شدن مصون و مبرا هستند، بلكه در زمينه شناخت خداى تعالى ، از طلايه داران شناخت حقيقت بشمار مى روند.

خداى تعالى در سوره (آل عمران ، آيه هاى ١٩١/١٩٠) مى فرمايد:

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿[١٩٠](http://tanzil.ir/#3:190)﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّـهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَـٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ)

«در آفرينش آسمانها و زمين و در پى يكديگر آمدن شب و روز، مايه هاى عبرتى براى خردمندان است . آنها كسانى هستند كه خداوند را در حال ايستاده و نشسته و بر پهلو آرميده ، ياد مى كنند و در آفرينش آسمانها و زمين مى انديشند كه پروردگارا اينها را بيهوده نيافريده اى ، منزهى تو، ما را از عذاب آتش در امان بدار.»

بدون ترديد، خلقت آسمانها و زمين براساس قانونى محكم و استوار بنا گرديده است . مطالعه منظم حركت زمين و ديگر سياره هاى منظومه شمسى به دور خورشيد و حركت منظومه شمسى در كهكشان راه شيرى ، درستى اين حقيقت را مورد تاءييد قرار مى دهد.

كسى كه به اين قوانين علمى آشنايى پيدا كند، بدون ترديد قدرت لايزال خداى تعالى را در ايجاد نظم حاكم بر آنها، بطور آشكار مشاهده مى كند و به يقين مى داند كه خداوند متعال اين همه عالم ماده و ماوراء آن را كه به چشم ظاهرى ما ناپيدا مى باشد، بيهوده نيافريده است .

براساس همين شناخت است كه انسان تا حدودى مى تواند به حقيقت اسرار هستى آگاهى پيدا كند و به قدرت لايزال الهى پى ببرد.

# بازتاب قانون در زندگى انسانها

براساس مطالعات دانشمندان ، بدون ترديد نمى توان كسى را سراغ داشت كه حاكميت قانون بر عالم ماده را انكار كند؛ زيرا كه يافته هاى دانشمندان درستى اين حقيقت را مورد تاءييد قرار مى دهند.

همچنان كه جهان خلقت مبتنى بر قوانين خاصى است كه از سوى خداوند متعال بر عالم حاكم مى باشد، زندگى فردى و اجتماعى انسانها نيز متاءثر از قوانينى است كه بازتابش در رفتار انسانها جلوه گر مى باشد.

براى پى بردن به بازتاب قانون در زندگى انسانها، تنها منبعى كه مى تواند راهنماى ما باشد، آيات نورانى قرآن كريم و روايات اسلامى كه مبتنى بر اين آيات هستند، كه قادرند اين اطلاعات را در اختيار ما قرار دهند و در تحليل اين قوانين ما را يارى كنند؛ زيرا كه اين منابع براساس قانون حاكم بر خلقت ارائه گرديده اند و خداوند متعال كه حاكم بر هستى است از تمام قوانينى كه بر جهان حاكم گردانيده است ، آگاهى دارد و ائمه معصومين عليهما‌السلام را نيز از اين قوانين آگاه فرموده است و لذا اين دو منبع پر فيض ، همواره مى توانند رهنمود بسيار ارزشمندى براى پى بردن و فهميدن اين موضوع مهم تلقى گردند.

بطور يقين ، انسانها از چنين قوانينى كه بر آنها حاكم مى باشد، غافلند وگرنه خويشتن را بطور عمدى به هلاكت و بيچارگى نمى انداختند. آگاهى از اين قوانين ناشناخته خلقت ، چشم حقيقت بين انسانها را باز مى كند و آنها را به سوى يك زندگى بى آلايش راهنمايى مى كند.

نمونه اى از قانون حاكم بر زندگى انسانها در كلامى از پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جلوه گر است آن بزرگوار مى فرمايند:

«هرگاه خداوند بر امتى خشم نكند و عذابى بر آنان فرونفرستد، نرخهايشان گران شود و عمرهايشان كوتاه گردد و بازرگانانشان سود نكنند و ميوه هايشان مرغوب نشود و رودهايشان پر آب نباشد و بارانشان نبارد و اشرارشان بر آنان مسلط شوند. (٥٤)»

وقوع چنين پديده هايى را مى توان در زندگى انسانها بطور شفاف مورد مطالعه قرار داد؛ زيرا اين قوانين در شرايط خاص خود، بطور دقيق قابل مشاهده مى شوند.

مطابقت دادن زندگى كنونى انسانها با زمانهاى گذشته كه چنين گرفتاريها و بلاهايى اتفاق نمى افتاد، درستى اين حقيقت را مورد تاءييد قرار مى دهد.

نمونه ديگرى از اين قوانين در كلام مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام به خوبى قابل مطالعه مى باشد؛ آن بزرگوار مى فرمايند:

«امر به معروف و نهى از منكر را ترك نكنيد كه خداوند اشرار شما را بر شما مسلط كند، آنگاه هرچه دعا كنيد و از خداوند دفع شرّشان را خواهيد، پذيرفته نگردد و به اجابت نرسد. (٥٥)»

وقوع اين قانون در جوامعى كه سنت حسنه امر به معروف و نهى از منكر را فراموش كرده اند، قابل تاءمل است . جوامعى كه نسبت به سرنوشت خود و فرزندان خود اهميتى نمى دهند و آنها را از اعمال زشت و نكوهيده بازنمى دارند و در راه حقيقت راهنمائيشان نمى كنند، بدون ترديد دچار چنين عقوبتى نامطلوب خواهند گرديد.

كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام از يك اصل جامعه شناختى بسيار باارزش ‍ برخوردار است و ثابت مى كند كه جامعه ، قانون مدار است و اگر عاملى از جامعه حذف شود، عامل ديگرى چهره خود را نشان مى دهد.

اهميت سنت امر به معروف و نهى از منكر كه يك اصل جامعه شناختى است ، زمانى آشكار مى شود كه مردمان آن جامعه در اثر زيرپاگذاشتن اين فريضه الهى ، اسير حاكمان جبار و ستمگر باشند و هر اندازه تلاش نمايند، نتوانند سرنوشت خود را در آن جامعه تغيير دهند.

نمونه ديگرى از قوانين جامعه شناختى كه مى تواند در سرنوشت جامعه مؤ ثر باشد، در كلامى ارزشمند از پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قابل مطالعه است . آن بزرگوار مى فرمايند:

«هرگاه تبهكار قومى سرور آنان گردد و رهبرشان زبونترين آنان باشد و مرد تبهكار مورد تجليل قرار گيرد، بايد چشم براه بلا بود. (٥٦)»

اين روايت نيز قانون ديگرى از قوانين حاكم بر جامعه را مورد تحليل قرار مى دهد. در جامعه اى كه نامحرمان و نااهلان و تبهكاران و فاسدان ، زمام امور را بدست گيرند و بر جامعه حكومت كنند، بايد منتظر بود كه قضاى خداى تعالى بر سرنوشت آن جامعه حاكم گردد.

اين روايت بطور تلويحى بيان مى دارد كه انسانها بايد همواره به سرنوشت جامعه خويش اهميت بدهند و افرادى را به عنوان حاكمان خويش انتخاب كنند كه شايستگى حكومت كردن را داشته باشند و مجرى قوانين خداى تعالى در جامعه باشند.

روايت ارزشمند ديگرى كه از يك اصل جامعه شناختى بسيار دقيق برخوردار است ، در كلام مولاى بزرگوار، امام رضا عليه‌السلام به خوبى قابل بررسى است . آن بزرگوار مى فرمايند:

«هرگاه بندگان گناهان تازه اى را كه سابقه نداشته ، ايجاد كنند، خداوند بر آنها بلاهايى را كه سابقه نداشته ايجاد كند. (٥٧)»

انسانها ممكن است با پيشرفت علم و تكنولوژى ، به آسايش و رفاه دلخواه برسند و زمين را به بهشتى مبدل نمايند، اما همواره بايد توجه داشته باشند كه در تحت حكومت قانون خداى تعالى قرار دارند و در جامعه اى زندگى مى كنند كه تحت پوشش قانون خداى تعالى مى باشد و هيچ كس را گريزى از اين قانون نيست . انسانها بايد بدانند كه جامعه قانون مدار است و اگر به دلخواه خود، مشغول اطفاء ميل لذت و شهوت به عناوين گوناگون باشند، خداوند متعال براساس اعمالشان بلاهايى نازل مى فرمايد كه تا آن زمان سابقه نداشته است .

تحقق عينى اين روايت در برخى از جوامع بشرى بظاهر پيشرفته كنونى ما قابل بررسى مى باشد و وقوع بيماريهايى كه در گذشته وجود نداشت ، در آن جوامع چهره خود را نشان مى دهد.

بايد توجه داشت كه خداوند متعال نسبت به همه بندگان خويش به ديده رحمت مى نگرد و هرگز ستمى بر آنان روانمى دارد به شرطى كه آنان رفتارى در منزلت و شاءن يك انسان داشته باشند.

مولاى بزرگوار، امام رضا عليه‌السلام مى فرمايند:

«تمام مردم زمين مشمول رحمت خدا هستند تا زمانى كه به اين سه اصل عمل كنند؛ انسان دوست باشند، در امانتها خيانت نكنند، پيرو حق باشند. (٥٨)»

كلام ارزشمند مولاى بزرگوار عليه‌السلام حاكى از آن است كه جهان خلقت بر پايه اصول و قوانين منظمى جريان دارد كه خداوند متعال بر آن حاكم گردانيده است . انسانها تا زمانى كه به همديگر عشق مى ورزند و دشمنى ها را فراموش مى كنند و نسبت به حق يكديگر خيانت نمى ورزند و همواره پيرو حق و حقيقت هستند، براساس اين نگرش انسانى ، همواره سايه رحمت خداوند متعال بر سر آنان گسترده است و آنها به خير و خوبى و بطور مسالمت آميز در كنار يكديگر به زندگى خود ادامه مى دهند، اما اگر نسبت به هم كينه و نفرت داشته باشند و بر يكديگر ستمگرى كنند، بى گمان گرفتار عذاب الهى خواهند گرديد.

رواياتى كه مورد بررسى قرار گرفتند، تنها گوشه هايى از حاكميت قانون خداى تعالى را بر سرنوشت انسانها بيان مى دارند. مطالعه در زمينه اين قوانين مى تواند چشم حقيقت بين انسانها را بگشايد و آنها با ديدگاه بهترى به قانومند بودن جامعه بنگرند و به طريق علمى اصول حاكم بر جامعه را مورد تحليل قرار دهند.

حقايقى كه مورد بررسى قرار گرفت ، براساس قضاهايى است كه خداوند متعال براساس اعمال انسانها بر آنان مقدر مى سازد.براى ادراك چگونگى اين قضاها بهتر است آنها را بر اساس قانون قضا و قدر مورد بررسى و تحليل قرار دهيم .

# مطالعه قضا و قَدَر

براساس مطالعه در زمينه قانون حاكم بر خلقت مى توان دريافت كه بر نظام خلقت از كوچكترين ذرات عالم تا بزرگترين آنها قانون خداوند متعال حاكم مى باشد و اگر لحظه اى خداى تعالى نظر لطفش از اين جهان برتابد، جهان و هرچه در او هست دگرگون خواهد گرديد.

مطالعه قوانين حاكم بر عالم ، براساس يافته هاى دانشمندان تا عصر ما، تنها بخشى از قانون حاكم بر جهان را مد نظر قرار داده است و بشر تا سطح توان علمى خود توانسته است راز اين قوانين را كشف نمايد. اما بايد توجه داشت كه بر جهان ، قوانينى حاكم است كه علم دانشمندان زمان ما نيز نمى تواند بر آنها احاطه يابد، مگر اينكه اين قوانين را براساس آيات نورانى قرآن كريم و روايات اسلامى مورد بررسى قرار دهيم .

همچنان كه بر جهان مادى ما قوانين خداى متعال حاكم است ، حكومت قانون خداى تعالى در زندگى و رفتار انسان ها نيز جارى مى باشد. مطالعه قوانينى كه در اين زمينه از طريق روايات اسلامى ارائه گرديده است ، درستى اين موضوع را مورد تاءييد قرار مى دهد.

قوانين حاكم بر خلقت ، چه بر عالم ماده و چه بر رفتار انسانها، داراى يك خاستگاه مى باشد؛ زيرا كه همه آنها براساس قانون خداى تعالى تدوين يافته است .

مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايند:

«بر امور واقع نشده به آنچه واقع شده است ، استدلال نما و با مطالعه قضاى تحقق يافته ، حوادث تحقق نيافته را پيش بينى كن ؛ زيرا كه امور جهان همانند يكديگرند.... (٥٩)»

همچنان كه قانون خداى تعالى بر تمام ذرات كوچك و بزرگ عالم حاكم است ، بر زندگى انسانها نيز حاكم مى باشد كه اين قوانين را با عنوان قضا و قدر مورد مطالعه قرار خواهيم داد.

يكى از قوانين بسيار مهم كه حاكم بر خلقت جهان مى باشد، قانون قضا و قدر است . موضوع قضا و قدر يكى از مسائل بحث انگيز انسان در طول تاريخ بوده است و چون انسانها از چگونگى و كيفيت آن بى اطلاع بوده اند، از طريق حقيقت منحرف شده و گاهى به جبر معتقد شده اند؛ زيرا بحث قضا و قدر از قوانين پيچيده اى است كه علم انسان به آسانى نمى تواند به تحليل آن بپردازد و بدون تمسك جستن به علم الهى ، امكان بحث در اين زمينه وجود ندارد.

از مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام از موضوع قدر سؤ ال كردند؛ آن بزرگوار فرمودند:

«راهى است تاريك ، آن را مپيمائيد؛ و دريايى است ژرف ، وارد آن نشويد؛ و رازى است خدايى ، خود را به زحمت نيندازيد. (٦٠)»

مشكل بودن تحليل قضا و قدر در اين كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام بطور آشكار قابل تاءمل است ؛ زيرا كسى كه علم كافى در اين زمينه نداشته باشد، احتمال انحراف او و گمراه شدنش بسيار زياد است ، همچنانكه در طول تاريخ ، افرادى را مشاهده مى كنيم كه چون آگاهى كافى در اين زمينه نداشته اند، گرفتار جبر شده و گمراه گرديده اند.

مردى از مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام از جبر و اختيار سؤ ال كرد حضرت دو سه بار دست خود را تكان دادند و سپس فرمودند:

«اگر پاسخت را بگويم ، همانا كافر مى شوى ! (٦١)»

مفهوم كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام نيز بدين معنى است كه اگر فردى در اين زمينه آگاهى و اطلاعات كافى نداشته باشد و نتواند به درستى آن را تحليل نمايد، دچار كفر و گمراهى مى گردد.

از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام در زمينه جبر و تفويض سؤ ال شد؛ فرمودند:

«نه جبر است و نه تفويض ؛ بلكه منزلى است ميان آن دو كه حق آنجاست و آن منزل را نداند جز عالم و يا كسى كه عالم به وى آموخته باشد. (٦٢)»

مفهوم كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام حاكى از آن است كه اگر كسى علم كافى در تحليل قضا و قدر نداشته باشد، امكان ندارد بتواند اين موضوع را بطور صحيح تبيين نمايد مگر آنكه براساس علمى باشد كه از سوى ائمه معصومين عليهما‌السلام تبيين شده باشد.

بنابراين راه صحيح آن است كه تحليل اين موضوع مهم را براساس آيات نورانى قرآن كريم و روايات ارزشمند ائمه معصومين عليهما‌السلام مورد بررسى قرار دهيم . اگر ما بتوانيم بحث قضا و قدر را با اين شيوه مطالعه كنيم ، هيچگونه مشكلى در اين مورد نخواهيم داشت .

براى بررسى قضا و قدر، لازم است ابتدا واژه هاى بكار رفته در آن را به خوبى مورد تحليل قرار دهيم تا براساس آن بتوانيم به فهم قضا و قدر نايل گرديم .

براى آشنا شدن با مفهوم قضا و قدر، بهتر است آن را با ارائه مثال هايى مورد بررسى قرار دهيم ؛ زيرا اگر بتوانيم براساس مثالهايى اين موضوع را تبيين كنيم ، به فهم درست اين پديده مهم موفق خواهيم شد.

مثال ١ تصور كنيد، فردى گرسنه است ، حالت گرسنگى براى اين فرد قضا محسوب مى شود؛ زيرا كه خداوند متعال براساس عوامل و قوانينى كه حاكم بر جسم انسان قرار داده ، با چنين پديده اى فرد را مواجه ساخته است . بنابراين مى توان گفت كه عامل قضا براساس امر الهى صورت مى گيرد و هيچ قدرتى جز خداى تعالى نمى تواند قضايى براى انسان مقدر سازد؛ زيرا هر قضايى براساس قوانينى ايجاد مى گردد كه خداوند متعال آن را مقدر فرموده است .

زمانى كه شخص پس از احساس گرسنگى ، اقدام به خوردن غذاى مورد علاقه خويش مى نمايد كه اين امر با اراده فرد صورت مى گيرد؛ زيرا فرد با اراده خويش مطلوب ترين غذا را براى اطفاء گرسنگى خويش انتخاب مى كند.

پس ، عامل دوم در تحليل قضا و قدر، عامل اراده مى باشد.

در اين مثال ، انتخاب بهترين و مطلوب ترين غذا بر اطفاء گرسنگى ، قدر ناميده مى شود.

در اين مثال ، سه عامل بسيار مهم وجود دارد كه اگر به درستى مورد بررسى قرار گيرد، بحث قضا و قدر به آسانى مورد تحليل قرار خواهد گرفت .

چنانكه گفته شد، عامل قضا، امرى است كه از جانب خداى تعالى ، براساس قانون حاكم بر خلقت صورت مى پذيرد.

عامل دوم ، اراده انسان مى باشد؛ زيرا انسانها براساس اراده اى كه خداى تعالى به آنان عنايت فرموده است ، قادر هستند براساس تعقل و انگيزه خويش از آن استفاده كنند.

نقش عامل دوم ، يعنى اراده ، در وقوع قضا و قدر بسيار مهم است ؛ بطورى كه اگر اراده انسان را در بحث قضا و قدر حذف كنيم ، به جبر معتقد خواهيم شد و نكته بسيار اساسى همين است كه افراد بر اثر ناديده گرفتن اراده در امر قضا و قدر، دچار انحراف گشته و به جبر معتقد گرديده اند.

اراده ، عاملى است كه خداوند متعال در ضمير قلب انسان قرار داده است ، تا او بتواند براساس تعقل و انگيزه هاى خود، مناسب ترين قدرها را براى خود انتخاب كند.

بايد توجه داشت كه عامل سوم ، يعنى انتخاب غذا، براساس اراده فرد مى باشد؛ زيرا انسان در انتخاب نوع غذا كاملا آزاد است . او مى تواند براساس اراده اى كه خداى تعالى به او ارزانى داشته است ، مناسب ترين غذا را براى اطفاء گرسنگى خود انتخاب كند. بنابراين قدر عامل سوم است كه فرد براساس اراده خويش آن را انتخاب مى كند.

بدين ترتيب مى توان گفت كه قضا و قدر و اراده همه براساس قانون و امر خداى تعالى صورت مى گيرد؛ زيرا در اين مثال ، گرسنگى ، قضايى است كه براساس قانون خداى تعالى در جسم انسان ظاهر مى شود و اراده عامل بسيار مهمترى است كه خداوند به انسان عطا فرموده است كه او در انتخاب مناسب ترين قدرها آزاد باشد و قدر كه براساس اراده فرد صورت مى گيرد، به امر خداى تعالى صورت مى پذيرد؛ زيرا كه اراده فرد در انتخاب آن دخالت دارد.

در يك روايت ارزنده از مولاى بزرگوار، امام سجاد عليه‌السلام موضوع قضا و قدر به نحو بسيار مطلوبى مورد مطالعه قرار گرفته است كه براساس آن مى توان به حقيقت قضا و قدر و اراده انسان به خوبى پى برد.

احمد بن محمد گويد؛ به مولاى بزرگوار، امام رضا عليه‌السلام عرض ‍ كردم :

بعضى از اصحاب ما شيعيان قائل به جبر و بعضى قائل به استطاعتند؛ حضرت فرمودند، بنويس :

«بسم اللّه الرحمن الرحيم ،

على بن حسين عليه‌السلام فرمود؛ خداى عزوجل فرموده است :

«اى پسر آدم ، تو به خواست من مى خواهى ، و به قوت من واجباتم را انجام مى دهى و به وسيله نعمت من بر نافرمانيم توانا گشتى ، من تُرا شنوا و بينا كردم ، هر نيكى كه به تو رسد، از خداست و هر بدى كه به تو رسد از خود تو است ؛ زيرا من به نيكى هايت از تو سزاورترم و تو به بدى هايت از من سزاوارترى ؛ زيرا من از آنچه كنم بازخواست نشوم ولى مردم بازخواست شوند.»

سپس امام عليه‌السلام فرمودند؛ هر چه مى خواستى برايت بيان مى كنم . (٦٣)»

در كلام ارزشمند مولاى بزرگوار عليه‌السلام عامل قضا كه از سوى خداى تعالى براساس قانون خلقت به بندگان ارائه مى شود، بررسى شده است و عامل اراده كه امر خداى تعالى در انسان وجود دارد، مورد تاءييد قرار گرفته است ؛ زيرا انسانها براساس آنچه كه با اراده خويش انتخاب و عمل مى كنند، مورد بازخواست قرار مى گيرند.

براساس كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام رفتار خود انسانها در تعيين قضا و قدر عامل مؤ ثر مى باشد و خداى تعالى براساس اعمال آنها، قضاهايى بر آنان مقدر مى فرمايد؛ زيرا اگر انسانها براساس اراده خويش «قدر» را انتخاب نمى كردند، مورد بازخواست نيز قرار نمى گرفتند..بنابراين اگر عامل اراده را از قانون قضا و قدر حذف كنيم ، اعمال انسان حالت جبر پيدا مى كند، در صورتى كه در رفتار انسانها مشاهده مى كنيم ؛ آنها با اراده خود مناسب ترين قدرها را انتخاب مى كنند.

مثال ٢ اينك مثالى را مورد بررسى قرار مى دهيم كه در زمان مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام اتفاق افتاده است و آن بزرگوار، عامل قضا و قدر را براساس اراده انسان مورد تحليل قرار داده اند.

وقتى مولاى بزرگوار عليه‌السلام با سربازان خويش از صفين بازمى گشتند، پيرمردى از ايشان پرسيد؛ آيا رفتنشان به جنگ با شاميان ، براساس قضا و قدر بوده است ؟

آن بزرگوار فرمودند:

«سوگند به خدايى كه دانه را آفريد و آدميان را به وجود آورد، هيچ دره اى را نپيموديم و از هيچ تپه اى بالا نرفتيم ، جز با قضا و قدر الهى .

مثل اينكه تو قضا را امرى لازم و قدر را موضوعى حتمى و اجتناب ناپذير مى دانى (بطورى كه از تو سلب اراده و اختيار كند) اگر چنين بود، نويد بيم و پاداش و كيفر معنى نداشت و گنهكار از سوى خدا سرزنش نمى شد و نيكوكار مورد ستايش او قرار نمى گرفت و سزاوارىِ نيكوكار به پاداش ‍ احسان و نيكوكاريش از بدكار بيشتر نبود. اين سخن ، كلام گروههاى بت پرست ... و مجوس اين امت است . خداوند به كارهاى خوب فرمان داده است و انسان از روى اختيار و اراده ، آنها را انجام مى دهد (و انسان را) از باب برحذر داشتن از بدى نهى فرموده است نه با زور، (خداى تعالى) نافرمانى مى شود ولى نه به زور و اجبار، و اطاعت مى شود (نه به زور) و اختيارات خود را هم تفويض نكرده است . (٦٤)» در اين مثال ، وقوع جنگ كه براساس قوانين حاكم بر جامعه مى باشد، قضا مى باشد كه اتفاق افتاده است و سربازان با اراده و اختيار خود براى سركوبى دشمنان اسلام اقدام نموده اند و بالا رفتن از تپه ها و سرازير شدن از كوهها، براساس اراده آنها صورت گرفته است كه قدر مى باشد و آنها با اراده و اختيار خود مناسب ترين قدر را انتخاب نموده اند.

اگر عامل اراده و اختيار را از رفتار آنان سلب كنيم ، ديگر آنها نه مستوجب پاداشى مى شوند و نه گنهكاران مستوجب عذاب خواهند بود.

براى تبيين مفهوم قضا و قدر، روايت ديگرى را مورد بررسى قرار مى دهيم :

«اصبغ بن نباته گويد: مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام از زير ديوار مايلى كه خطر خراب شدن داشت ، به طرف ديگر رفت .

شخصى از ايشان سؤ ال كرد: يا اميرالمؤمنين از قضاى خداوند فرار مى كنى ؟

امام بزرگوار عليه‌السلام فرمودند: از قضا به قدر مى گريزم . (٦٥)»

در اين روايت بسيار پر معنى ، ديوار مشرف به خراب شدن بعنوان قضاى الهى است . مولاى بزرگوار عليه‌السلام بهترين قدر را با اراده خويش ‍ انتخاب مى كنند و آن ننشستن در كنار آن ديوار و ترك آنجا مى باشد. بنابراين ، انسان با اراده خود در مقابل هر قضايى مى تواند بهترين قدر را انتخاب كند.با توجه به مثالهايى كه ارائه گرديد، متوجه شديم هر عملى كه براى انسان اتفاق مى افتد، قضا ناميده مى شود كه براساس قانون مدون خداى تعالى مى باشد. انسان در مقابل چنين قضايى واكنشى از خود بروز مى دهد و اقدام به عملى مى نمايد كه قدر ناميده مى شود. اما هر قدرى را كه انسان انتخاب مى كند، به اراده خود او بستگى دارد؛ زيرا انسان مى تواند قدرى را انتخاب كند كه مناسب آن قضا باشد و آن قضا را به نحو مطلوبى سامان مى دهد.

وقتى انسان بيمار مى شود، (قضا) با اراده خود مناسب ترين روش را براى مقابله با آن بيمارى انتخاب مى كند، (قدر) و آن مراجعه به پزشك و خوردن داروى مناسب است . اما اين عمل فرد (قدر) با اراده خود فرد صورت مى پذيرد؛ زيرا او مى توانست براى درمان بيمارى خود روشهاى ديگرى را انتخاب كند.

# تاءثير رفتار انسان بر قضا

در اين مثال و مثالهاى مشابه ديگر، عامل قضا و قدر و اراده ، به خوبى قابل مطالعه و بررسى مى باشد زيرا در هر عمل انسان يك قضا و چندين قدر وجود دارد كه انسان با اراده خويش مى تواند مناسب ترين آنها را انتخاب نمايد.

نكته بسيار اساسى كه در تبيين قضا و قدر وجود دارد آن است كه هر سه عامل قضا و قدر، به امر خداى تعالى و براساس قانون حاكم بر خلقت مى باشد؛ زيرا هر حادثه اى كه انسان در برابر او قرار مى گيرد، براساس قانون خداى تعالى است و در مقابل هر قضايى ممكن است چندين قدر وجود داشته باشد كه انسان با اراده خويش يكى از آنها را كه مناسب است ، انتخاب كند.

بايد توجه داشته باشيم كه اراده انسان بستگى به اراده خداى تعالى دارد و از تفويضى است كه خداى تعالى به انسان ارزانى فرموده است ؛ زيرا تمام لحظات زندگى انسان بستگى به امر خداى تعالى دارد و خداى تعالى چنين مقدر فرموده است تا زمانى كه انسان زنده است ، داراى اراده باشد و با اراده خود مناسب ترين قدرها را انتخاب كند.

با توجه به تبيين مسائلى كه مورد مطالعه قرار گرفت ، نبايد ابهامى در تحليل قضا و قدر وجود داشته باشد و اگر انسان تمام قضاهايى را كه با آن مواجه مى شود مى تواند براساس اين تحليل تبيين نمايد و در تحليل آن دچار مشكل نشود.

با توجه به مطالب ارائه شده مى توان هر قضا و قدرى با چنين فرمولى تبيين نمود:

قدر مناسب قدرها اراده قضا

اين رابطه به خوبى ثابت مى كند كه انسان به امر خداى تعالى بطور كامل در انتخاب مناسب ترين قدر در مقابل هر قضايى آزاد آفريده شده است و مى تواند با انتخاب آن ، پاسخ مناسبى براى قضا پيدا كند.

# تاءثير رفتار انسان بر قضا

در تحليل قضا و قَدَر چنين به نظر مى رسد، قضايى كه خداى تعالى براى انسان رقم مى زند، يك امر جبرى است و انسان لازم است كه در مقابل چنين قضايى قرار گيرد. اما بايد توجه داشت حتى قضايى كه خداوند متعال براى بندگانش مقدر مى فرمايد، براساس عمل خود فرد استوار است و خداوند براساس اعمال شايسته و يا نامطلوب بندگانش ، قضاهاى مطلوب و يا نامطلوب بر آنان مقدر مى فرمايد. به عبارت ديگر، مى توان گفت كه حتى وجود قضا نيز با اراده انسانها در ارتباط است . اگر آنها با اراده خويش ‍ اعمال مطلوب و شايسته اى انجام دهند، خداوند متعال قضاى مطلوبى برايشان مقدر مى فرمايد و اگر آنها رفتار ناشايست و نامطلوبى داشته باشند، بدون ترديد قضايى كه از جانب خداوند متعال صادر مى شود، نامطلوب خواهد بود.

مولاى بزرگوار، امام باقر عليه‌السلام مى فرمايند:

«هيچ نكبتى دامنگير شخص نمى شود مگر به واسطه گناهى كه مرتكب مى شود. (٦٦)»

از كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام مى توان نتيجه گرفت كه هرگونه قضاى نامطلوب كه نصيب انسان مى شود، به واسطه عمل نامطلوب و ناشايسته اى است كه از خود او سر مى زند و خداوند متعال به هيچكدام از بندگانش ستم روانمى دارد.

مولاى بزرگوار عليه‌السلام در روايت ديگرى مى فرمايند:

«خداوند حكم قطعى فرموده است كه هيچ نعمتى را از كسى نگيرد مگر آنكه بنده مرتكب گناهى شود كه استحقاق آن نِقمت و بلا را داشته باشد. (٦٧)»

اين روايت نيز بطور آشكار، وقوع قضاى الهى را نتيجه اعمال خود بندگان تلقى مى نمايد. زمانى كه بنده اى نافرمانى خدا را كند و به اعمال زشت و نامطلوب دست بزند، بايد منتظر قضاى نامطلوب الهى نيز باشد.

با توجه به دو روايت فوق ، مى توان دريافت كه انسانها در وقوع قضا كه از جانب خداى تعالى مقدر مى گردد، سهم اساسى دارند و آنها با اعمال شايسته خود موجب قضاى مطلوب و با اعمال ناشايسته خويش ، باعث ايجاد قضاى نامطلوب مى شوند.خداوند متعال در سوره سبا به ماجراى مردمانى اشاره مى فرمايد كه به آنها باغهاى سرسبز و خرمى در طرف راست و چپ شهرشان داده بود تا به وسيله آنها زندگى مرفهى داشته باشند ولى بجاى شُكر نعمت ، به كُفران آن پرداختند و از اداى شُكرش سرباز زدند و خداوند متعال ، باران سيل آسا را بسويشان گسيل داشت و در نتيجه باغهاى راست و چپ از بين رفتند و آنچنان متفرق گشتند كه اثرى از ايشان باقى نماند و همه اينها بخاطر كفران نعمت و اعراضشان از شُكر بود و خدا جز مردم كفر پيشه را كيفر نمى دهد.

سدير گويد؛ مردى از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام تفسير اين كلام خداى عزوجل پرسيد كه مى فرمايد:

(فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ)(سبا، ١٩)

«پس گفتند پروردگارا، بين سفرهاى ما فاصله انداز، و بدينسان بر خويشتن ستم كردند، آنگاه همچون افسانه شان گردانديم و پاره و پراكنده شان ساختيم ؛ بى گمان در اين (ماجرا) براى هر شكيبايى شاكرى مايه هاى عبرت است .»

مولاى بزرگوار عليه‌السلام فرمودند:

«آنها مردمى بودند داراى آباديهاى به هم پيوسته و در چشم رس ديگر، با نهرهاى جارى و اموال بسيار و نمايان ؛ سپس نعمتهاى خداى عزوجل را ناسپاسى كردند و عافيت خدا را نسبت به خود دگرگون ساختند، خدا هم نعمت آنها را دگرگون ساخت ،

و «خداوند وضع هيچ قومى را دگرگون نمى سازد، جز آن كه آنها خودشان حالات روحى خود را تغيير دهند.»

(إِنَّ اللَّـهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ) (رعد، ١١)

خدا بر آنها سيل عَرِم (باران سيل آسا) فرستاد تا آبادى هايشان را غرقه نمود و ديارشان را خراب كرد و اموالشان را برد و باغهاى (سرسبز و پرميوه) آنها را به دو باغ از درخت تلخ و شوره گز و اندكى سِدر، تبديل كرد.

سپس خداى عزوجل فرمود:

(ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ) (سبا، ١٧)

«به خاطر كفرانى كه ورزيده بودند اينگونه جزايشان داديم ؛ و آيا جز ناسپاسى را كيفر مى دهيم ؟ (٦٨)»

بررسى اين روايت ثابت مى كند كه اراده انسانها در مقدرشدن قضاى الهى تاءثير مستقيمى دارد؛ زيرا اگر اين افراد ناسپاس نبودند، بى گمان خداوند متعال آنها را به چنين بلايى مبتلا نمى فرمود.

ماجراى ديگرى را خداوند متعال در قرآن كريم بيان مى دارد كه بر اثر ناسپاسى ، سرنوشت زندگى خود را تغيير دادند و موجب قضاى نامطلوب گرديدند.

امام بزرگوار عليه‌السلام در تفسير آيه ١١٢ سوره نحل ، كه خداى تعالى مى فرمايد:

(وَضَرَبَ اللَّـهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّـهِ فَأَذَاقَهَا اللَّـهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ)

«و خداوند (اهل) شهرى را مَثَل مى زند كه امن و آسوده بسر مى بردند و روزى آنان از هر سو به خوشى و فراوانى مى رسيد، آنگاه به نعمتهاى الهى كفران ورزيدند و سپس خداوند به كيفر كار و كردارشان بلاى فراگير گرسنگى و ناامنى را به آنان چشانيد.»

فرمودند؛ اين آيه درباره قومى نازل شد كه نهرى داشتند به نام ثرثار و شهرهاى ايشان به خاطر داشتن آن ، سرزمينى سبز و خرم و پر درآمد بود، بطورى كه با خمير نان خود را تطهير مى كردند و مى گفتند؛ خمير نرم تر است و بدن ما را اذيت نمى كند! همين كفران نعمت خدا و استخفاف آن ، باعث شد كه خدا نهر ثرثار را خشكانيد. و خشكسالى كارشان را به جايى كشانيد كه همان خميرهاى خشكيده را جمع آورى نموده و خوردند و بلكه بر سر تقسيم آن منازعه كردند. (٦٩)»

با بررسى دو ماجراى واقعى كه در قرآن كريم ، خداوند متعال براى ما بيان فرموده است ، متوجه مى شويم كه خداوند هرگز قضاى نامطلوبى براى بندگان خود مقدر نمى فرمايد مگر آنكه آنها خود قضاى نامطلوب را خواستار شوند زيرا اعمال شايسته بندگان ، موجب قضاى مطلوب و اعمال ناشايسته آنها موجب قضاى نامطلوب مى گردد، به عبارت ديگر مى توان گفت قضاى انسانها به اراده خود آنها بستگى دارد و هيچگونه جبرى بر آن قضاها حاكم نيست .

ماجراى ديگرى بطور شفاف ، ايجاد قضاى مطلوب و نامطلوب را از سوى خداوند متعال مورد بررسى قرار مى دهد. مطالعه اين حقيقت مى تواند ما را در شناخت تاءثير اراده انسان در قضاى خداوند متعال يارى دهد.

در تفسير مولاى بزرگوار، امام حسن عسكرى عليه‌السلام از اميرالمؤمنين عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند از رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمودند:

«در گذشته دو پادشاه بودند، يكى مؤمن به خدا بود و ديگرى كافر.

پادشاه كافر مريض شد و به ماهيى راغب گشت كه هنگام صيد آن ماهى نبود؛ زيرا آن ماهى كه مى خواست ، در آن هنگام در قعر دريا بود؛ در نتيجه پزشكان او را از حياتش ماءيوس ساخته و گفتند جانشين خود را تعيين كن ، چون حيات و شفاى تو به آن ماهى بستگى دارد كه اكنون به آن دسترسى نمى باشد.

پس خداوند ملكى را ماءمور كرد كه ماهى ها را به جايى ببرد كه شكارش ‍ آسان است . لذا ماءموران آن پادشاه ماهى را گرفتند و پادشاه آن را خورد و از مرض شفا يافت .

سپس آن پادشاه مؤمن بيمار شد ولى بيمارى او در زمانى بود كه آن ماهى ها در شطها بودند و به دريا نمى رفتند. پزشكان گفتند كه شفاى تو فلان ماهى است و بعد گفتند؛ خوشحال باش ، چون حالا موقع صيد آن ماهى مى باشد.

خداوند ملكى را ماءمور كرد كه آن ماهى را از داخل شط به داخل درياها برانند كه صيد آن مقدور نباشد.

از اين قضاى خداوند، ملائك و اهل زمين دچار شگفتى شدند، حتى نزديك بود فتنه اى برپا شود و لذا خداوند به ملائك و پيامبر آن زمان وحى فرمود كه من خداوند كريم و فضل كننده هستم و قادر هم هستم كه هرچه بخواهم دهم ، مى دهم (و اين امر) به من ضررى نمى رساند و به هر كه نخواستم نمى دهم و به احدى كوچكترين ستم نمى كنم .

اما اينكه ديديد شكار ماهى را براى او (پادشاه كافر) آسان كردم ، آن هم در غيرموقع شكار؛ به خاطر اين بود كه او يك عمل نيكى انجام داده بود و بر من حق بود كه عمل نيك او را ضايع نكنم تا روز قيامت به حسابش برسم و اين پاداش را (در اين دنيا) به او دادم كه در نامه عملش حتى يك ثواب نباشد، تا روز قيامت به سبب كفرش داخل جهنم شود.

ولى آن پادشاه مؤمن و عابد كه ماهى را از او منع كردم ، بواسطه اين بود كه او يك گناهى مرتكب شده بود، خواستم با اين عمل ، اثر آن گناه را از نامه اعمالش محو كنم تا روزى كه به ملاقات من مى آيد، گناهى نداشته باشد تا داخل بهشت شود. (٧٠)»بررسى اين حديث قدسى ، علت مقدرشدن قضاى مطلوب و نامطلوب را كه به صلاح بندگان مى باشد، و از اعمال شايسته و ناشايسته آنان سرچشمه مى گيرد، به خوبى بيان مى دارد.

اين حديث داراى مفهومى ديگر نيز مى باشد و آن اينكه اگر براى افراد پرهيزكار قضاى نامطلوبى مقدر گردد، براساس مصلحتى است كه خداوند متعال به آن وقوف كامل دارد و براساس هدف خاصى ، چنان قضاى نامطلوب را نصيب بندگان مؤمنش مى گرداند.

نكته ى اساسى در اين روايت نهفته است و آن اينكه اگر خداى تعالى در مقابل گناه بنده اى به او عطا و بخشش مى نمايد، اگر چه اين قضا ممكن است خوشايند فرد قرار گيرد و ليكن عواقب نامطلوبى در بردارد كه بنده از آن غافل است ؛ زيرا هرگاه خداوند متعال به بندگانش در مقابل گناهانشان نعمت هاى بيشترى مقدر فرمايد، بطور يقين آنها را دچار بدبختى و بيچارگى نموده است .

همچنان كه قانون خداى متعال بر ذرات كوچك و بزرگ عالم حاكم است و آنها كوچكترين تخلفى از امر و فرمان خداى تعالى نمى توانند داشته باشند؛ نظير همين قانون بر رفتار انسانها حاكم است و آنها هر رفتارى كه در دنيا داشته باشند، خداوند متعال براساس رفتارشان به آنان قضا مقدر مى فرمايد.

هرگاه بنده اى چنين قضايى را در سرنوشت خود مشاهده نمود، بايد به خدا پناه ببرد و از خداى متعال درخواست نمايد كه او را مورد عفو و بخشش ‍ خود قرار دهد.

در روايات اسلامى چنين پديده اى با عنوان قانون استدراج مورد بررسى قرار گرفته است . براى آشنايى با اين قانون كه يكى از قوانين قضا و قدر مى باشد، براساس آيات قرآن كريم و روايات اسلامى آن را مورد مطالعه قرار مى دهيم .

# استدراج

از قوانين بسيار مهمى كه در قضا و قدر دخالت دارد و فهم درست آن مى تواند در تحليل قضا و قدر مؤ ثر باشد، قانون استدراج است . اين اصطلاح مبين حالتى است كه فردى به گناهى مشغول باشد و خداوند بجاى تاءديب ، نعمت فراوان به او ببخشد و از گناهى كه انجام مى دهد، استغفار را فراموشش سازد.

در روايتى از مولاى بزرگوار امام صادق عليه‌السلام تبيين اين قانون با تكيه بر آيات قرآن كريم به خوبى مورد بررسى قرار گرفته است .

سماعة بن مهران گويد؛ از آن بزرگوار در تفسير گفتار خداى عزوجل كه مى فرمايد:

(وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ) (اعراف ، ١٨٢)

«(و منكران آيات خود را) به آهستگى و تدريج از راهى كه ندانند، غافلگير كنيم .»

امام بزرگوار عليه‌السلام فرمودند:

«آن بنده اى است كه گناهى مرتكب شود، و خداوند باز به او نعمت دهد و همين نعمت او را از طلب آمرزش براى گناهى كه مرتكب شده است ، بازدارد. (٧١)»

مفهوم قانون استدراج در اين آيه و تفسير آن توسط مولاى بزرگوار عليه‌السلام قابل بررسى مى باشد و ما را با مفهوم آن آشنا مى سازد.

بطور كلى مى توان گفت زمانى كه بنده اى مشغول گناه باشد و خداوند نعمت فراوان به او عنايت فرمايد و بدين وسيله او از نعمت استغفار غافل باشد، چنين عاملى پر مخاطره ترين و هولناك ترين حالتى است كه يك انسان مى تواند داراى آن باشد.

مفهوم قانون استدراج در روايتى از مولاى بزرگوار، امام حسين عليه‌السلام به خوبى قابل بررسى مى باشد؛ آن بزرگوار مى فرمايند:

«استدراج خداوند براى بنده اش آن است كه او را از نعمت فراوان برخوردار نمايد و توفيق شكرگزارى را از او سلب نمايد. »

با توجه به قانون استدراج ، مى توان گفت كه اين پديده اگر دامنگير فردى شود سرگرم شدن او به مواهب دنيوى بيشترى مى شود، در حالى كه از استغفار غافل مى گردد و در نتيجه انسان در گِردابى هراس انگيز گرفتار مى شود كه از اين حالت بايد به خداى تعالى پناه بُرد.

مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايند:

«...بسا كسى كه نعمت به او بخشيده شده ، و همان نعمت ، او را اندك اندك به دام انداخته (و غافلگير كرده) است . (٧٣)»

به جراءت مى توان گفت كه اگر خداى عالى به بنده اى چنين قضايى مقدر فرمايد، او را در هولناك ترين و خطرناك ترين شرايط زندگى قرار داده است ؛ زيرا فرد زمانى كه در مال او و ثروت غوطه ور باشد و اين عامل سبب مى شود كه او از ياد خدا غفلت ورزد و به دستوراتى كه او برايش مقدر فرموده است ، سرباز زند؛ چنين موقعيتى ممكن است بظاهر براى فرد مطلوب باشد؛ اما او ندانسته در گردابى فرو مى رود كه خارج شدنش بسيار مشكل است .مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

«چون خدا بنده اى را ناخوش دارد، مال را محبوب او مى گرداند، و فراوان در اختيارش مى نهد و فكر او را مشغول دنيا مى سازد، و او را به هوى نفسش ‍ باز مى گذارد؛ پس بر مركب سركشى سوار مى شود و به گستردن تباهى مى پردازد و بر بندگان خدا ستم مى كند. (٧٤)»

ماجراى غم انگيز چنين افرادى اگر به خود آيند و متوجه شوند كه در چه گرداب هولناكى غوطه ورند، بسيار تاءسف بار است ؛ اما متاسفانه افرادى كه در چنين موقعيتى قرار مى گيرند، براساس غوطه ور شدن در نعمت هاى مادى ، خداوند آنها را غافل مى سازد و هرگز به ذهنشان خطور نمى كند كه چه بلاى عظيمى دامنگير آنان گشته است .مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام در توصيف چنين افرادى مى فرمايند:

«چه بسيارند مهلت يافتگان غافل ، با نعمتى كه به ايشان داده مى شود، به دام غفلت مى افتند و با پرده اى كه بر گناه ايشان كشيده مى شود، گول مى خورند و با سخن نيكى كه درباره آنان گويند، در معرض آزمايش قرار مى گيرند؛ و خدا هيچكس را به چيزى مانند مهلت دادن ، در معرض ‍ آزمايش قرار نداده است . (٧٥)»

مطالعه افرادى كه در معرض چنين آزمايش خطرناكى قرار گرفته اند، مى تواند ما را در شناخت اين قضاى مطلوب كه خود انسان در پديد آوردن آن نقش بسزايى دارد، يارى كند.در روايات اسلامى نمونه هاى بارزى وجود دارد كه مطالعه آنها بيانگر چگونگى مقدرشدن اين قانون در زندگى آنان مى باشد.مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام فرمودند:«پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را براى طعام دعوت كردند؛ چون به منزل ميزبان رفت ، مرغى را ديد كه روى ديوار تخم مى گذاشت ؛ سپس تخم مرغ افتاد و روى ميخى قرار گرفت ؛ نه به زمين افتاد و نه بشكست . پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آن منظره در شگفت شد.

مرد عرض كرد؛ از اين تخم مرغ تعجب مى كنى ؟ سوگند به آنكه تو را به حق مبعوث ساخته ، كه من هرگز بلايى نديده ام !

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاست و غذاى او را نخورد و فرمود:كسى كه بلايى نبيند، خدا به او نيازى ندارد! (٧٦)»

مطالعه ماجراى چنين افرادى كه خداوند كوچكترين ضرر مالى را از آنان دريغ مى دارد تا بدين وسيله آنان در غفلت و بى خبرى غوطه ور گردند و زندگى آنها تؤ ام با غوطه ور شدن در نعمت هاى مادى باشد و آنان نتوانند به آسانى خود را از اين حالت هولناك نجات دهند، قابل تاءمل است . ماجراى ديگرى از شرح حال فردى ، مبين جارى شدن اين قانون الهى در زندگى بعضى از انسانها مى باشد.

مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

«خداى تبارك و تعالى فرشته اى را به زمين فرستاد و آن فرشته روزگارى در زمين بسر مى برد؛ سپس به آسمان بالا رفت .

از او سؤ ال شد كه در زمين چه ديدى ؟

گفت : عجايب بسيار ديدم و عجيب تر از همه اينكه بنده اى را ديدم كه در نعمت تو مى غلطد و روزى تُرا مى خورد و ادعاى خدايى مى كند!

از جراءت او بر تو، و از حِلم تو بر او، تعجب كردم !

خداى عزوجل فرمود؛ از حلم من تعجب كردى ؟

عرض كرد؛ بله !

خداى تعالى فرمود؛ من او را چهار صد سال مهلت دادم و رگى از او آسيب نديد و هرچه از دنيا خواست به او دادم و هيچ خوراك و نوشيدنى بر او كم و زياد نشد. (٧٧)» تنها چاره رهايى انسان در زمانى كه خداى تعالى او را به اين بلاى عظيم گرفتار سازد، اين است كه حقوق مردم را كه به ناحق از آنان دريافت كرده است ، به صاحبانش برگرداند و حقوق واجب شرعى خود را بدون ترديد و شك بپردازد و بدين وسيله خود را از اين بلاى هولناك نجات بخشد و خود را در زمره افراد باايمان قرار دهد و از خداوند متعال درخواست نمايد كه او را مورد عفو و بخشش خود قرار دهد.همگام با مولاى بزرگوار، امام حسين عليه‌السلام عرض مى كنيم :

اللّهمّ تستدرجنى بالاحسان ، و لاتؤ دّبنى بالبلاء

«خدايا، مرا با احسان خود به استدراج دچار مكن ، و با بلا و گرفتارى ادب مفرما. (٧٨)»

# بداء

يكى ديگر از قوانينى كه در قضا و قدر تاءثير بسزايى دارد و مى تواند قضاى حتمى را دگرگون سازد، قانون بداء مى باشد.

گاهى خداوند متعال قضايى را بر فرد يا گروهى مقدر مى فرمايد، اما براساس حكمتى ، آن قضا را دگرگون مى سازد و در مورد آنان به اجرا در نمى آورد. چنين قانونى را كه خداوند متعال بر قضا مقدر مى سازد، بداء گويند.

براى فهم صحيح اين اصطلاح ، روايتى از مولاى بزرگوار، امام رضا عليه‌السلام فرا راه خود قرار مى دهيم ، آن بزرگوار مى فرمايند:

«پدرم از پدرانشان و از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده اند كه خداى عزوجل به يكى از پيامبرانش وحى فرمود كه به فلان پادشاه خبر بده كه در فلان موقع او را قبض روح خواهم كرد.آن پيامبر نزد پادشاه رفت و او را از آن موضوع مطلع كرد.

پادشاه پس از شنيدن اين خبر، به دعا و تضرع پرداخت به نحوى كه از روى تخت خود به زمين افتاد.

او از خداوند چنين درخواست كرد؛ خداوندا، به من مهلت بده تا فرزندم جوان شود و كارم را دنبال كند.

خداوند به آن پيامبر وحى فرمود:

نزد پادشاه برو و به او اطلاع بده كه مرگ او را به تاءخير انداختم و پانزده سال به عمر او اضافه كردم .

آن پيامبر عرض كرد؛ خدايا، تو خود مى دانى كه من تا به حال دروغ نگفته ام !

خداى عزوجل به او وحى فرمود كه ؛ تو بنده اى هستى ماءمور، اين مطلب را به او ابلاغ كن ، خداوند در مورد كارهايش مورد سؤ ال واقع نمى شود. (٧٩)»

در اين روايت ، قانون بداء به خوبى قابل مطالعه مى باشد؛ زيرا كه خداى تعالى قضايى را كه بر آن پادشاه مقدر فرموده بود، براساس مصلحتى آن را به تاءخير انداخت يعنى قضاى حتمى را براساس مصلحتى تغيير داد. چنين قانونى در قضا و قدر، بداء ناميده مى شود.

روايت ارزشمند ديگرى از آن بزرگوار، در بررسى قانون بداء ما را يارى مى دهد. آن بزرگوار در مباحثه اى با سليمان مروزى مى فرمايند:

«اى سليمان ، بعضى از امور در نزد خداست و منوط و موكول به اراده اوست ، آنچه را بخواهد جلو مى اندازد و آنچه را بخواهد به تاءخير مى افكند، و آنچه را بخواهد، محو مى كند.»

اى سليمان ، على عليه‌السلام مى فرمود:

«علم (خدا) دو نوع است ؛ علمى كه خداوند به ملائك و پيامبرانش ‍ آموخته است ، كه آنچه را به ملائك و پيامبرانش آموخته باشد، انجام خواهد شد و (خداوند) به خود و ملائك و پيامبرانش خلاف نمى كند. و علمى ديگر كه در نزد خود اوست و مخزون مى باشد و اَحَدى از خلق را بر آن آگاه نساخته است .

از ناحيه آن علم است كه آنچه را بخواهد جلو مى اندازد و آنچه را بخواهد به تاءخير مى افكند و آنچه را بخواهد محو مى كند و آنچه را بخواهد ثبت مى نمايد. (٨٠)»

خداوند متعال قوانين خاصى را بر جهان حاكم گردانيده است كه اين قوانين براساس قضاى الهى به اجرا در مى آيند. از اين قوانين ، ملائك و پيامبران و ائمه معصومين عليهما‌السلام نيز آگاهى دارند و اين بخشى از علم خداست . اما خداوند متعال براساس علم نهان ديگرى ، گاهى اين قضاها را دگرگون مى سازد و بعضى را محو مى كند و برخى را به تاءخير مى اندازد.

از اين علم خداى تعالى هيچ فردى نمى تواند آگاهى داشته باشد؛ زيرا جز خداى تعالى كسى از آن آگاهى ندارد. اين علم در زمانهاى معين به اجرا در مى آيد.

در قرآن كريم اين قانون بطور شفاف بيان گرديده است . خداى تعالى در (سوره رعد، آيه ٣٩) مى فرمايد:

(يَمْحُو اللَّـهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ)

«خداوند آنچه را خواهد محو مى كند و ثبت مى كند، و ام الكتاب نزد اوست .»

مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام در تفسير اين آيه كريمه مى فرمايند:

«مگر نه اين است كه محو مى شود چيزى كه ثابت بوده و ثبت مى شود چيزى كه نبوده است . (٨١)»

با توجه به مطالبى كه در زمينه بداء مورد بررسى قرار گرفت ، متوجه شديم كه اين قانون مى تواند قضايى را كه خداوند متعال قبلا مقدر فرموده بود، دگرگون سازد و قضاى ديگرى را جايگزين آن بنمايد.

مطالعه بداء ثابت مى كند كه اراده خود انسان در مقدر گشتن قضا دخالت دارد و فرد براساس اعمالى كه با اراده خويش انجام مى دهد، مى تواند به امر خداى تعالى قضاى حتمى را دگرگون سازد.

وقوع چنين پديده اى در تاريخ زندگى انسانها به وفور اتفاق افتاده است . ماجرايى كه در زمان حضرت يونس عليه‌السلام اتفاق افتاد، يكى از نمونه آشكار اين قانون مى باشد.

يونس عليه‌السلام يكى از پيامبران خدا بود و خداوند او را به سوى قومش ‍ كه جمعيتى بيش از صدهزار نفر بودند، فرستاد و او آنان را دعوت به حق كرد؛ تنها جوابى كه به وى دادند، تكذيب و ردّ دعوت او بود. تا آنكه عذابى كه يونس عليه‌السلام به آن تهديدشان مى كرد، فرارسيد و يونس عليه‌السلام از ميان آنان بيرون رفت .

# تاءثير دعا در دگرگونى قضا

هنگامى كه آن قوم در آستانه عذاب قرار گرفتند و بطور آشكار آثار آن را مشاهده كردند، همگى ايمان آوردند و به درگاه خداى سبحان توبه نمودند و خداوند آن عذاب را كه در دنيا خوار و خفيفشان مى كرد، برطرف ساخت .

مطالعه اين ماجراى واقعى كه قرآن و تاريخ گواه بر آن است ، قانون بداء را بطور شفاف مورد تاءييد قرار مى دهد و ثابت مى كند كه انسانها با اراده و تصميم خويش مى توانند سرنوشت خويش را تغيير دهند؛ خداى متعال نيز براساس اراده آنان قضاى حتمى خود را درباره آنها دگرگون مى سازد. اين موضوع ، آزادى كامل انسان را از جبر به اثبات مى رساند.

بطور يقين عواملى وجود دارند كه قضاى حتمى خداى متعال را دگرگون مى سازند. اينك ببينيم آنها چه عواملى هستند؟

# تاءثير دعا در دگرگونى قضا

بدون ترديد خود انسان در ايجاد قضاى مطلوب و نامطلوب نقش بسزايى دارد، اين موضوع در مباحث گذشته مورد بررسى قرار گرفت . بر همين اساس خود انسان مى تواند در دگرگونى قضاى نامطلوب نقش اساسى داشته باشد؛ زيرا خداوند متعال كه همواره نسبت به بندگانش لطف و عنايت خاصى دارد، به هيچيك از آنان ستم روانمى دارد و همواره خير و صلاح آنان را خواستار است . بنابراين ، خود انسان بايد تلاش نمايد تا سرنوشت نامطلوب را به حالت مطلوب دربياورد و از خداوند منان درخواست نمايد كه قضاهاى نامطلوب را از او بگرداند.

بر همين اساس يكى از عوامل بسيار مهم كه در تغيير قضا نقش بسزايى مى تواند داشته باشد «دعا» مى باشد؛ زيرا كه دعا موجب مى شود خداوند منان نسبت به بندگان خود به ديده رحمت بنگرد و در سايه لطف و عنايت خويش خواسته هاى مشروع آنان را عملى سازد.

عبدالله بن سنان گويد؛ شنيدم كه مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مى فرمود:

«دعا قضاى مبرم و حتمى را برمى گرداند، پس بسيار دعا كن كه آن كليد هر رحمت و پيروزى در هر حاجت است ؛ و به آنچه نزد خداى عزوجل است ، جز به وسيله دعا نتوان رسيد؛ و هيچ درى بسيار كوبيده نشود، جز اينكه اميد به باز شدن آن نزديك شود. (٨٢)»

كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام مبين آن است كه قضاى نامطلوب به وسيله دعا دگرگون مى گردد و انسان نبايد از رحمت خداوند متعال نااميد باشد و همواره روى به درگاه او داشته باشد كه قضاهاى نامطلوب را از او بگرداند.

نبايد از نظر دور داشت كه بنده مؤمن بايد همواره مراقب اعمال خود باشد و عملى را انجام نمى دهد كه مستوجب عذاب خداى تعالى باشد و اگر بر اثر ناآگاهى مرتكب خلافى شد، از دعا غفلت نورزد.

بطور يقين سرنوشت تمام انسانها براساس اعمالشان ، طى قوانين حاكم بر خلقت پايه گذارى مى شود و اين خداوند متعال است كه قضاى بندگانش را براساس اعمال آنها رقم مى زند و مقدر مى سازد.

انسانها براساس ناآگاهى هايى كه دارند گاهى مرتكب اعمالى مى شوند كه از عواقب نامطلوب آن آگاهى ندارند. به همين جهت دعاهاى متعددى براى دگرگون شدن قضاهاى نامطلوب بيان گرديده است كه انسانها با تمسك به آنها مى توانند از خداوند منان درخواست تغيير آنها را داشته باشند.

دعاى عرفانى كميل كه يكى از برجسته ترين اين دعاها مى باشد، توسط مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام بيان گرديده است .

در اين دعاى عرفانى نكات برجسته بسيار جالبى نهفته است ؛ زيرا در اين دعا به بلاهايى اشاره شده است كه سرنوشت و قضاى نامطلوبى براى انسان به بار مى آورند.

در فرازى از اين دعاى عرفانى مى خوانيم :

اللّهمّ اغفرلى الذّنوب الّتى تهتك العصم

«خدايا، گناهانى را كه موجب مى شوند پرده عصمت را بدرد، بر من ببخش .»

مولاى بزرگوار، امام سجاد عليه‌السلام در تبيين اين دعا مى فرمايند:

«و گناهانى كه پرده عصمت را پاره مى كنند، عبارتند از: نوشيدن هر نوع از مشروبات مست كننده ، قُماربازى ، و انجام كارهاى مُضحِك ، و سخنان و شوخى هاى بيهوده كه موجب خنده بى مورد مى شوند، عيب جويى مردم و بازگو كردن آن ، و همنشينى با انسانهاى بى بندوبار و شكاك . (٨٣)» خداوند متعال انسانها را با فطرت پاك توحيدى آفريده است ؛ اما اين خود انسانها هستند اعمالى انجام مى دهند كه موجب مى شود پرده عصمت آنها از هم دريده شود.گناهانى كه چنين قضايى را بر سرنوشت انسان حاكم مى گردانند از زبان مولاى بزرگوار، امام سجاد عليه‌السلام مورد بررسى قرار گرفت . اين دعا و تفسير آن بيانگر اين حقيقت است كه اگر انسانها بخواهند پاك و عفيف به زندگى خود ادامه دهند، بايد مرتكب شدن به گناهانى نظير ميخوارگى ، قماربازى و تعريف نمودن لطيفه هاى ركيك و غيرانسانى ، خوددارى كنند زيرا چنين گناهانى هستند كه پرده عصمت انسان را پاره مى كنند و انسانهايى بذله گو و مخالف مبادى آداب تربيت مى كنند.

در فراز ديگرى از دعاى كميل مى خوانيم :

اللّهمّ اغفرلى الذّنوب الّتى تنزل النّقم

«خدايا آن گناهانى را كه موجب مى شوند كيفر عذاب نازل كند، مورد عفو قرار ده .»

مولاى بزرگوار، امام سجاد عليه‌السلام در تبيين اين دعا مى فرمايند:

«و گناهانى كه موجب نزول انتقام و خشم الهى مى باشد؛ نافرمانى كردن شخص عارف است ، يعنى ، با آنكه شناخت دارد، سر به طغيان برداشته و بر مردم گردن فرازى كند و بعضى از آنان را مورد استهزاء و نيشخند قرار دهد. (٨٤)»

فراز ديگرى دعاى امام بزرگوار عليه‌السلام اشاره به قانون قضاى نزول انتقام و خشم الهى است . علت اينكه خداى تعالى چنين قضايى را بر انسان مقدر مى سازد، سركشى و طغيانگرى شخصى است كه با آگاهى تمام به اين عمل نامطلوب اقدام مى كند و مردم را مورد استهزاء قرار مى دهد.

بررسى اين قضاى خداى تعالى ثابت مى كند كه انسانها بايد رفتار خود را نسبت به يكديگر تغيير دهند تا خداى تعالى قضاى نامطلوب را بر آنان مقدر نفرمايد.

مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام در ادامه اين دعا مى فرمايند:

اللّهمّ اغفرلى الذّنوب الّتى تغيّر النّعم

«خدايا آن گناهانى را كه نعمت را تغيير مى دهند و درِ نعمت را بر روى من مى بندند، مورد عفو قرار بده .»

در اين دعا مولاى بزرگوار عليه‌السلام به گناهانى اشاره مى كنند كه موجب مى شوند نعمت خداى تعالى نسبت به بندگان تغيير يابد.

براى آگاهى از گناهانى كه موجب تغيير نعمت مى شوند، مولاى بزرگوار، امام سجاد عليه‌السلام به تشريح آنها پرداخته ، كه با مطالعه آن مى توان به چگونگى تغيير آنها پى برد.

مولاى بزرگوار، امام سجاد عليه‌السلام در تبيين اين دعا مى فرمايند:

«گناهانى كه نعمت را تغيير مى دهند، عبارتند از: ظلم و تعدى بر مردم ، و ترك عمل خيرى كه به آنها عادت شده ، و ترك امر به نيكى ها، و كفران نعمت ، و ترك شُكر، اين ها همان است كه خداوند درباره اش فرموده :

(إِنَّ اللَّـهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ ۗ) (رعد، ١١)

«خداوند وضع هيچ قومى را دگرگون نمى سازد، جز آن كه آنها خودشان حالات روحى خود را تغيير دهند. (٨٥)»

ملاحظه مى شود كه كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام تفسيركننده اين فراز از دعاى كميل مى باشد و با آگاهى از اين دو چشمه جوشان حقيقت ، مى توان به حقايق بسيار جالبى در زمينه قانون حاكم بر خلقت دسترسى پيدا كرد.

در فراز ديگرى از دعاى عرفانى كميل مى خوانيم :

اللّهمّ اغفرلى الذّنوب الّتى تحبس الدّعاء

«خدايا گناهانى را كه مانع قبولى دعا مى شوند، مورد مغفرت قرار بده .»

مولاى بزرگوار، امام سجاد عليه‌السلام در تبيين اين دعا مى فرمايند:

«و گناهانى كه دعا را بازمى گردانند؛ نيت بد داشتن ، و پليدى باطن ، و دورويى با برادران دينى ، و ترك تصديق به اجابت دعا، و تاءخير نمازهاى واجب تا وقت آن بگذرد، و ترك تقرب جستن به خدا به وسيله نيكى و خيرات ، و بددهنى و گفتن سخنان زشت مى باشند. (٨٦)»

گناهانى كه موجب مى شوند دعاى انسان مورد قبول درگاه الهى قرار نگيرد، به اعمال خود او بستگى دارد.

بدين ترتيب مى توان دريافت كه خواندن دعا شرايطى لازم دارد. يكى از آنها اين است كه ابتدا انسان رفتارهاى نامطلوب و ناشايستى كه مرتكب مى شد، ترك كند و از گناهانى مستوجب مقدرشدن چنان قضاهايى مى باشند، دورى گزيند و سپس با خواندن دعا از خداوند مسئلت نمايد كه آثار آن گناهانى كه انجام مى داده و اكنون آنها را ترك نموده ، مورد عفو و بخشش ‍ قرار دهد.

مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايند:

«دعاى تو راه قبول شدن نمى يابد زيرا كه اجابت آنها را با گناهان گرفته اى . (٨٧)»

بنابراين يكى از عوامل عدم قبولى دعا، وجود گناهانى است كه فرد مرتكب شده و مورد بخشش واقع نشده است و همواره سدّى در مقابل دعا مى باشد.

دعا زمانى مؤ ثر مى شود كه انسان زمينه استجابت آن را در رفتار خود فراهم ساخته باشد زيرا كه عدم قبولى دعا در رفتار خود انسان نهفته است و خداوند بر بندگان خود هرگز ستم روانمى دارد و دعاهاى آنان را همواره مورد پذيرش قرار مى دهد.

در فرازى ديگر از دعاى عرفانى كميل مى خوانيم :

اللّهمّ اغفرلى الذّنوب الّتى تنزل البلاء

«خدايا، گناهانى را كه موجب مى شوند بلا نازل شود، بر من ببخش .»

مولاى بزرگوار، امام سجاد عليه‌السلام در تبيين اين دعا مى فرمايند:

«و گناهانى كه موجب مى شوند بلا نازل شود؛ ترك فريادرسى مظلوم و يارى ندادن او، و رها ساختن امر به معروف و نهى از منكر است . (٨٨)»

بررسى اين فراز از دعاى عرفانى كميل ، خطاها و لغزش هايى را مورد بررسى قرار مى دهد كه مستوجب چنين قضايى مى گردد.

كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام قانونمند بودن جهان خلقت را مورد تاءييد قرار مى دهد و ثابت مى كند كه اگر انسانها گناهى مرتكب مى شوند، بدون ترديد، براساس آن گناهان ، بلاهايى بر آنان نازل مى گردد، همچنان كه در اين دعا، عامل تغيير نعمت ، عدم فريادرسى به مظلومان و كسانى كه از ما يارى مى خواهند و ترك امر به معروف و نهى از منكر، موجب ايجاد چنين قضايى است كه خداوند متعال براساس آن بر بندگان مقدر مى فرمايد.

در فرازى ديگر از اين دعا مى خوانيم :

اللّهمّ اغفرلى الذّنوب الّتى تقطع الرّجاء

«خدايا آن گناهانى كه موجب مى شوند اميد انسان قطع گردد، بر من بيامرز.»

مولاى بزرگوار، امام سجاد عليه‌السلام در تفسير اين فراز از دعاى عرفانى مى فرمايند:

«و گناهانى كه اميد را در دل انسان به نااميدى تبديل مى كنند؛ ماءيوس شدن از رحمت خدا و نااميدى از محبت پروردگار و اعتماد كردن به غير او، و دروغ پنداشتن نويد خداى عزوجل مى باشد. (٨٩)»

بطور مسلم هر قضايى بازتاب خاصى در جامعه ظاهر مى كند. ماءيوس شدن از رحمت خداى تعالى و باورنكردن حقايقى كه او به وسيله پيامبران و اوصياى آنان به مردم ابلاغ فرموده است ، موجب مى شود كه بيمارى روانى نااميدى در قلب انسانها ايجاد گردد.

مطالعه اين دعا روح افزا و آگاهى بخش ، علت وقوع قضاهاى نامطلوب را خود انسان بيان مى دارد؛ زيرا هيچ عمل او براساس قانون خداى تعالى در جهان بى اثر نمى ماند و آثارش به گونه اى كه در اين دعا و تفسير آن مورد بررسى قرار گرفت ، آشكار مى گردد.

براى رهايى از عقوبت قانون خداى متعال ، تنها طريق ، آن است كه انسان آگاهى خود را در اين زمينه افزايش دهد و براساس آن عملى مرتكب نشود كه مستوجب آن عقوبت گردد و اگر بر اثر ناآگاهى ، عملى مرتكب گرديد كه مستوجب عقوبت شد، بايد بداند كه خداى تعالى نسبت به بندگان خود بسيار مهربان است و به بندگان خود به ديده رحمت مى نگرد.

در چنين موقعيتى انسان نبايد دعا را فراموش كند و ضمن اينكه به درگاه حضرت بارى تعالى از اعمال زشت خود توبه نموده ، از او بخواهد كه خطاهاى ناآگاهانه وى را مورد عفو و بخشش قرار دهد.

ما نيز همگام با مولاى بزرگوار عليه‌السلام عرض مى كنيم :

اللّهمّ اغفر كلّ ذنب اءذنبته و كلّ خطيئة اءخطاتها

«خدايا هر گناهى كه مرتكب شده ام و هر خطاى كه از من سر زده ، همه را ببخش .»

# رضا به قضا

يكى از فوايد ارزنده علم آن است كه توانايى پيش بينى انسان را افزايش ‍ مى دهد و ديدگاه او را نسبت به جهان هستى دگرگون مى سازد.

دانشمندان زمان ما بر اساس تحقيقات و تجربيات علمى ، توانسته اند بعضى از پديده هاى طبيعى را كه در زمانهاى گذشته انسانها بدان آگاهى نداشتند، پيش بينى كنند.

بطور مثال ، پيش بينى وضع هوا و زمان بارندگى و طوفانها، براساس عدم آگاهى دانشمندان آن زمان و فقدان تكنولوژى پيشرفته ، برايشان مقدور نبود. اما دانشمندان زمان ما با تاءكيد بر علم گسترده اى كه در اين زمينه دارند، و با استفاده از تكنولوژى پيشرفته ، توانسته اند بعضى از تغييرات جوى را پيش بينى كنند و انسانها را از وقوع اين پديده هاى طبيعى آگاه سازند.

عامل پيش بينى پديده هاى طبيعى ، خود دليل محكمى است كه جهان خلقت براساس نظمى استوار اداره مى شود؛ زيرا اگر جهان داراى نظم ثابتى نبود، هرگز دانشمندان قادر نمى شدند كه پديده هاى آن را پيش بينى نمايند.

اما بايد دانست ، قانونى كه براساس علم خداى تعالى بر جهان حاكم است ، منحصر به آن علمى نيست كه انسانها داراى آن مى باشند؛ زيرا كه علم خداى تعالى نهايتى ندارد و انسانها از همه آن علم آگاهى ندارند. بر همين اساس ، انسان هر اندازه داراى علم و تكنولوژى پيشرفته باشد، باز در مقابل قضاى خداوند متعال ناتوان است و لذا نخواهد توانست بسيارى از قضاهاى موجود در خلقت را پيش بينى نمايد.

يكى از سؤ الات مهمى كه در ذهن انسان مى تواند وجود داشته باشد، آن است كه انسان چرا زمان وقوع قضاهاى بسيار ساده را نيز نمى تواند پيش بينى كند؟

اين موضوع يكى از اسرار موجود در قضا مى باشد. يكى از دلايل اين امر آن است كه اگر انسان به زمان وقوع قضا آگاهى داشته باشد، براساس قانون حفظ صيانت جان ، از وقوع آن خوددارى مى كند و راضى نمى شود كه قضاى نامطلوب در مورد وى به اجرا درآيد؛ زيرا انسان بيش از هر چيز، خود را دوست دارد و راضى نيست كه كوچكترين آسيبى به خود برسد.

بر همين اساس ، خداوند متعال زمان وقوع قضا را براى انسانها مخفى نگاه داشته است تا آنان نتوانند از وقوع قضاها جلوگيرى نمايند.

اما خود اين عامل براساس قانونى بر رفتار انسان حاكم است . زمانى كه قرار است قضايى اتفاق بيفتد، از انسان آگاهى وقوع آن قضا را سلب مى كنند تا انسان از زمان وقوع قضا اطلاع نداشته باشد. بطور معمول انسانها بعد از وقوع قضا، متوجه مى شوند آن عاملى كه در مورد آنان انجام گرفت ، قضاى خداى تعالى بوده و در لحظه وقوع قضا، انسان به آن آگاهى نداشته است . مثال بسيار واضح و روشنى كه مى توان در اين زمينه ارائه داد، عدم آگاهى او از قضاى زمان به خواب رفتن انسان مى باشد؛ زيرا كه وقوع خواب يك قضا محسوب مى شود و هيچ كس را نمى توان سراغ داشت كه زمان به خواب رفتن خود را به ياد داشته باشد و اگر پس از بيدار شدن از او سؤ ال شود، در چه زمانى به خواب رفتى ؛ او نخواهد توانست به اين سؤ ال پاسخ گويد.اين مثال ثابت مى كند كه زمان وقوع قضا بر همه انسانها پوشيده است و آنها در زمان وقوع قضا، آگاهى خود را براساس قانونى از دست مى دهند.

پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

«خداوند وقتى بخواهد كارى انجام دهد، عقل خردمندان را (از آنان) مى گيرد. (٩٠)»

كلام ارزنده پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مؤ يد عدم تعقل و آگاهى انسان در زمان وقوع قضا خداى تعالى مى باشد.

اما نكته بسيار اساسى آن است كه اين قانون در مورد افرادى صادق است كه از قضاى خداى تعالى آگاهى ندارند و نمى دانند كه چه قضايى بر آنان مقدر گرديده است .بزرگوارانى چون پيامبران الهى و ائمه معصومين عليهما‌السلام از اين قاعده مستثنى مى باشند؛ زيرا آنان بر وقوع قضاى الهى آگاهى كامل دارند ولى چون از نظر ايمان در والاترين مرحله آن يعنى ، رضا به قضا قرار دارند، بر همين اساس ، با آگاهى تمام از وقوع قضاى مطلوب و نامطلوب ناخرسند نمى شوند و حتى به استقبال آن مى شتابند.

بايد توجه داشت كه آن بزرگواران با داشتن آگاهى ، نمى توانند از قضاى الهى سرپيچى كنند و اگر چنين رفتارى از آنان مشاهده گردد، به سختى مورد عقوبت خداى تعالى قرار مى گيرند.

مثال بسيار ارزنده و جالب براى اثبات اين موضوع ، ماجراى حضرت يونس ‍ عليه‌السلام مى باشد.

زمانى كه آن بزرگوار مشاهده كرد كه قومش از گرايش به ابلاغ توحيد و نبوت او سرپيچى مى كنند و يقين پيدا كرد كه بر اين اساس عذاب خداى تعالى بر آنان نازل خواهد گرديد، آنها را ترك كرد.

اما آنان كه علائم عذاب خداى تعالى را مشاهده كردند، از اعمال خود توبه نموده و به سوى خدا برگشتند.

يونس عليه‌السلام از حال قوم خود جويا شد و دريافت ، كه عذاب آنان برطرف شده است با اين حال به سوى قوم خود بازنگشت و در حال خشم و عصبانيت از دست آنان ، به راه خود ادامه داد. ظاهر حالش ، حال كسى بود كه از خواجه خويش خشمگين شده و از او بگريزد و خيال كند كه بر او سخت نخواهد گرفت .او سوار بر يك كشتى پر از بار و جمعيت شد.در بين راه نهنگ بزرگى بر سر راه كشتى ظاهر شد و چاره اى نديدند كه يكى از سرنشينان را به دريا افكنند تا نهنگ او را بخورد و بدين ترتيب كشتى نجات يابد.

براى اين منظور بين خود قرعه زدند. قرعه به نام يونس عليه‌السلام درآمد و او را به دريا انداختند و نهنگ او را بلعيد و كشتى نجات يافت .

خداى سبحان چند شبانه روز يونس عليه‌السلام را زنده و سالم در شكم نهنگ نگه داشت . يونس عليه‌السلام كه مى دانست اين بلايى است كه خداوند او را به سزاى كارى كه كرده ، بدان گرفتار نموده است ، در شكم ماهى ندا سر داد:

(لَّا إِلَـٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) (انبياء، ٨٧)

«معبودى جز تو نيست ، منزهى تو، بى گمان من از ستمكاران بودم .»

خداوند دعاى حضرت يونس عليه‌السلام را اجابت فرمود و به نهنگ دستور داد او را بيرون افكند.

مطالعه ماجراى حضرت يونس عليه‌السلام به خوبى ثابت مى كند كه پيامبران و ائمه معصومين عليهما‌السلام براساس اينكه در مرحله والاى متقين ، يعنى رضا به قضا هستند؛ همواره از قضاى مطلوب و نامطلوب خداى متعال استقبال مى نمايند.

مطالعه شرح حال ائمه معصومين عليهما‌السلام كه براساس قضاى خداى تعالى ، مصيبت هاى بسيار توانفرسايى را متحمل شده اند، مؤ يد اين موضوع مى باشد.

همه آن بزرگواران ، براساس اينكه در والاترين مرحله يقين مى باشند، همواره با داشتن آگاهى ، از قضاهايى كه خداوند متعال بر آنان مقدر فرموده است ، استقبال نموده اند.

سؤ الات زيادى در ذهن افراد وجود دارد كه مولاى بزرگوار، امام حسين عليه‌السلام با آنكه آگاهى داشت كه در سفرى به سوى كربلا داشت ، شهيد خواهد شد؛ اما چرا با اراده خود، خويشتن را به هلاكت مى افكند؟!

پاسخ اين سؤ ال ، در تحليل رضا به قضابودن آن بزرگوار است .

آن بزرگوار با آنكه مى دانست سفرى را كه آغاز كرده است ، به شهادت منجر خواهد شد و خانواده اش در اسارت دشمن قرار خواهد گرفت ؛ امام به دليل آنكه آن بزرگوار در مرحله رضا به قضا بود، از اين قضاى الهى استقبال نمود.

كلام آن بزرگوار، در نهايى ترين لحظات شهادت ، مؤ يد اين مطلب است .

آن بزرگوار، در حالى كه در ميان شمشيرها و نيزه ها غوطه ور شده بود، با خداى متعال در راز و نياز بود.

روايت شده ، آن بزرگوار لحظاتى چند، خون آلود بر روى زمين بود، چهره اش را به سوى آسمان نموده و مى فرمود:

يا الهى ، صبرا على قضائك ، و لامعبود سواك يا غياث المستغيثين

«خداوندا، به قضايت صبر مى كنم ، معبودى جز تو نيست ، اى فريادرس ‍ فرياد خواهان .»

رضا به قضا بودن مولاى بزرگوار عليه‌السلام در كلام ايشان به خوبى جلوه گر است . بر همين اساس همه ائمه معصومين عليهما‌السلام كه در مرحله رضا به قضا هستند، شهادت را كه قضاى الهى بر آنان است ، استقبال نموده اند. مطالعه شرح حال يكايك آنان ، اين موضوع را مورد تاءييد قرار مى دهد.

مطالعه قضا و قدر براساس آيات نورانى قرآن كريم و روايات اسلامى ، حقيقتى را ثابت مى كند كه جهان براساس قانون مدون خداى تعالى اداره مى شود و كوچكترين عملى كه از انسان سر مى زند، براساس امر و قضاى خداى تعالى است ؛ اما چون خداوند به انسان اراده اى عنايت فرموده است كه براساس آن مى تواند مناسب ترين قدرها را در زندگى انتخاب كند و انتخاب قدر، خود مقدمه قضاى ديگرى است ؛ زيرا خداوند متعال براساس ‍ انتخاب قدرهاى انسانها، بر آنان قضا مقدر مى دارد و بر هيچ انسانى ستم نمى كند، بلكه انسانها، خود با انتخاب قدرهاى مناسب و نامناسب ، سرنوشت خود را رقم مى زنند و اين آزادى تمام از هرگونه جبرى در نظام خلقت مى باشد.زندگى و مرگ انسان براساس قضا و قدر الهى مى باشد؛ زيرا انسان از لحظه اى كه چشم به اين جهان مى گشايد، براساس قضاى خداى تعالى است و نيز روزى كه از اين جهان رخت برمى بندد، نيز براساس قضاى خداى تعالى مى باشد.

انسان از لحظه اى كه به هويت انسانى خود آگاهى پيدا مى كند و خود را موجودى فهيم و آگاه و هوشمند مى پندارد، در ذهنش خطور مى كند كه ؛ هدف او از خلقت چيست ...

قبل از اينكه قدم به اين جهان بگذارد، در كجا بود...

بعد از اينكه مرگ او فرامى رسد، به كجا مى رود...

اين سؤ الات و سؤ الاتى نظير آن ، همواره در ذهن جستجوگر هر انسانى موج مى زند و او را وادار مى نمايد كه پاسخى قابل قبول و عقلانى به سؤ الات خود بيابد.

واقعيت آن است كه براى پاسخ دادن به چنين سؤ الاتى ، مطالعه عميق و گسترده و قابل اعتمادى نيازمند است ؛ زيرا دانشمندان علوم انسانى و اجتماعى زمان ما، هر كدام به نوعى خواسته اند پاسخى قانع كننده به اين سؤ الات پيدا كنند و در اختيار پژوهندگان قرار دهند؛ اما هر كدام از آنها، از ديدگاه علمى خود، به موضوع نگريسته و ديدگاههاى ديگر را ناديده گرفته اند؛ به عبارتى ، هر كدام از آنها، از يك بعد به موضوع نگريسته و از ابعاد ديگر غافل مانده اند.

در ميان تمام اطلاعاتى كه در اين زمينه ها در اختيار انسان قرار گرفته است ، تنها منبعى كه مى توان به آن اعتماد نمود و درستى آن را قبول كرد، اطلاعاتى است كه خداوند متعال از طريق وحى در اختيار پيامبران و اوصياى آنان قرار داده است ؛ زيرا تنها خداوند متعال است كه از آغاز و نهايت جهان آگاهى دارد و مى داند چگونه جهان را آغاز كرده و انسان را چگونه بر روى زمين مستقر نموده و از خلقت او چه هدفى دارد.

بايد دانست علمى كه خداوند متعال به تمام اسرار انسان دارد، در اختيار پيامبران و اوصياى آنان نيز قرار داده شده است و آن بزرگواران براساس علم وحى ، بطور يقين مى توانند تمام سؤ الات ذهنى انسان ها را پاسخ دهند.

يكى از سؤ الات مهمى كه در ذهن هر انسان متفكر موج مى زند، آن است كه بداند؛ آيا پس از مرگ ، زندگى چگونه ادامه دارد و در كجا و چگونه چنين زندگانى امكان پذير است ؟

براى پاسخ دادن به اين سؤ ال ، سعى ما بر اين است كه اين موضوع بسيار مهم را براساس آيات نورانى قرآن كريم و سخنان ارزشمند پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهما‌السلام مورد بررسى قرار دهيم تا بتوانيم به برخى از سؤ الاتى كه در اين زمينه وجود دارد، پاسخ داده باشيم .

# فلسفه مرگ

چشم گشوديم و قيامت رسيد مرگ چه خوابى سبكى بوده است !

انسان از لحظه اى كه بصورت نطفه در رحم مادر قرار مى گيرد، سير تكاملى خود را در اين جهان آغاز مى كند؛ اما خود كودك در داخل رحم ، كه جهان زيست اوست ، بسر مى برد، از تكامل خود آگاهى ندارد. حتى او نمى داند كه پس از مدتى زندگى در درون رحم ، به عالم بسيار وسيع تر از عالمى كه در آن زيست مى كند، منتقل خواهد گرديد؛ اما اين آگاهى براى كسانى كه در اين عالم بسيار وسيع تر از عالم رحم زندگى مى كنند، بسيار واضح و آشكار است .لحظه تولد كودك و آغاز ورود به اين جهان ، به منزله مرگ در عالم رحم است ؛ زيرا كودك عالمى را كه مدتى در آن زندگى مى كرد، رها مى كند و وارد عالمى ديگر مى شود.

از لحظه ورود كودك به اين جهان ، سير تكاملى او در ابعاد مختلف جسمى ، روانى ، عقلى و شخصيتى ادامه پيدا مى كند. هر روزى كه به عمر كودك افزوده مى شود، تغييرات چشم گيرى در زندگى او مشاهده مى گردد. مطالعه رفتار كودك در ابعاد مختلف ، اين تغييرات را به اثبات مى رساند.

سير تكاملى كودك به طى كردن دوران كودكى ، نوجوانى ، جوانى ، و ميانسالى ادامه پيدا مى كند تا اينكه گَرد پيرى بر رخسار او مى نشيند و او خود را آماده ورود به عالمى ديگر مى كند.

مدت عمر انسان از لحظه ورود به اين عالم تا رسيدن مرگ و ترك اين عالم ، درست بمنزله شروع حالت نطفگى و تكامل او در عالم رحم مى باشد.

زندگى انسان در اين عالم ، با هر نفس كشيدن استمرار مى يابد و انسان همواره با اراده خداى لايزال ، به زندگى خود ادامه مى دهد. اما هر لحظه اى كه از عمر او سپرى مى گردد و هر نفسى كه مى كشد، يك لحظه و يك نفس ‍ به لحظه مرگ و انتقال به عالمى ديگر، نزديك تر مى شود بطورى كه لحظه انتقال او اگر فرابرسد، هيچ نيرويى قادر به تاءخيرانداختن آن نمى تواند باشد. مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايند:

«در هر نفس كشيدن نيست شدن است ، و در هر وقت ، مرگى است و در هر لحظه ، پايانى است و نفس كشيدن انسان ، قدم برداشتن او به سوى پايان عمر خويش است . (٩١)»

براساس كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام مدت عمر انسان در اين دنيا بطور كامل و دقيق حساب شده و شمرده شده است ؛ زيرا حافظان انسان ، با شمردن سالها و روزها و ساعت ها و حتى نَفَس ها، بطور دقيق به محاسبه آن مى پردازند و زمانى كه لحظه انتقال فرارسيد، او را رها مى كنند تا قضاى خداى متعال درباره انتقال او به عالم ديگر عملى گردد.

مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام در كلامى ديگر مى فرمايند:

«موعد مقرر مرگ ، خود بهترين دژ و پناهگاه است ؛ زيرا هيچ يك از مردم نيست مگر اينكه از جانب خداوند نگهبانانى است كه او را همراهى مى كنند تا در چاه نيفتد يا ديوارى بر سرش نريزد يا درنده اى آسيبش نرساند، و چون موعد مرگ او فرارسد، در برابر مرگ رهايش نسازند. (٩٢)»

زندگى انسان در اين جهان ، درست همانند زندگى او در عالم رحم مادر مى باشد؛ زيرا كودكى كه در رحم مادر زندگى مى كند، اگر مدت زمان عمر او در داخل رحم بسر رسد، ورودش به اين جهان حتمى است . اين موضوع براى ما كه در اين عالم بسر مى بريم ، بسيار واضح و روشن است ، اما كودك خود از اين امر آگاهى ندارد كه مدت معينى در آن عالم زندگى خواهد كرد و پس از آن به عالمى بزرگ تر منتقل خواهد گرديد.

همانگونه كه زمان سپرى كردن زندگى در رحم مادر به ماه و روز و ساعت بستگى دارد و پزشكان مى توانند لحظه تولد كودك را پيش بينى كنند، زندگى انسان نيز در اين عالم بطور دقيق براى بزرگوارانى كه دانشمندان عالم هستند، قابل پيش بينى مى باشد و آنها براساس علمى كه دارند مى توانند مدت عمر انسان را در اين جهان پيش بينى كنند.

مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام در تفسير كلام خداى تعالى كه مى فرمايد:

(قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ) (جمعه ، ٨)

«بگو همان مرگى كه از آن مى گريزيد، روى آور به شماست .»

فرمودند: سالها از عمر شمرده مى شود، سپس ماهها شمرده مى شود، سپس ‍ روزها شمرده مى شود، سپس ساعت ها شمرده مى شود، سپس نَفَس ها شمرده مى شود، آنگاه كه اجلشان فرارسد، نه ساعتى دير كنند و نه پيشى گيرند.»

(وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) (٩٣) (اعراف ، ٣٤)

مرگ انسانها يك امر الزامى است كه خداى تعالى براى زندگى آنها مقدر فرموده است و آن را بطور يقين براساس مصلحتى قرار داده است .

مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام طى مباحثه اى با فردى به نام ابوشاكر، درباره فلسفه مرگ چنين مى فرمايند:

«اگر فرضا در صورت نبودن مرگ ، نوع بشر از بين نرود، در مدتى كوتاه كه شايد از چندين صد سال تجاوز نكند، شماره انسانها آنقدر زياد مى شود كه نوع بشر نه فقط تمام جانوران را مى خورد، بلكه براى رفع گرسنگى ، همنوع خويش را نيز به مصرف غذايى مى رساند. (٩٤)»

كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام از نظر عقلى كاملا قابل تاءمل است ؛ زيرا اگر مرگ در بين انسانها وجود نداشت ، تعداد آنها در مدت كوتاهى چندين برابر مى شد و چون انسانها نياز به تغذيه دارند، مواد غذايى روى زمين به پايان مى رسيد و انسانها براى رفع گرسنگى خود به خوردن يكديگر مى پرداختند.

مولاى بزرگوار عليه‌السلام در استدلال ديگرى به موضوع مرگ نگريسته و آن را يكى از نعمت هاى خداوند متعال شمرده و مى فرمايند:

«مرگ آدمى براساس مصلحت است و اگر مرگ نباشد، نوع بشر منقرض ‍ خواهد شد و دانشمندانى كه در قديم درصدد برآمدند كه مرگ را از بين ببرند، اشتباه مى كردند و من به دانشمندان آينده توصيه مى كنم كه درصدد برنيايند كه مرگ را از بين ببرند.

اى ابوشاكر! چند لحظه فكر كن ؛ به فرض اگر مرگ وجود نداشته باشد، آدمى مى داند كه هميشه زنده خواهد ماند. در اين صورت ستمگران درصدد بر مى آيند اموال ديگران را تصاحب نمايند تا اينكه در زندگى نامحدود خود، پيوسته ثروت داشته باشند و چون ضعفا در مقام مبارزه با آنها برآيند، آنها را نابود مى سازند... و چون نيرومند بودن نسبى است ، افرادى كه داراى قدرت بيشترى هستند، نيرومندان درجه دوم را نابود مى كنند و سپس بين نيرومندانى كه در يك درجه اند، پيكار شروع مى شود تا بالاخره آنكه از همه نيرومندتر است ، باقى بماند و بفرض كه آن شخص ‍ هرگز نميرد و تا پايان جهان زنده باشد، نوع بشر منقرض شده است . (٩٥)»

بنابراين عارضه مرگ در زندگى انسان كاملا ضرورى مى باشد و به قول يكى از دانشمندان ، اگر مرگ در ميان مردم وجود نداشت ، انسانها آن را اختراع مى كردند.

مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

«در روزگاران گذشته ، عده اى به پيغمبرى كه داشتند، گفتند:

دعا كن پروردگارت مرگ را از ما برگيرد. آن پيغمبر برايشان دعا كرد و خداوند مرگ را از آنان برداشت . پس ، تعدادشان افزايش يافت ، به حدى كه منازل و خانه ها، برايشان تنگ گشت و نسل زياد شد و صبح كه مى شد، هر كس مشغول غذادادن به پدر و پدربزرگ و مادر و پدر پدربزرگ خود مى شد و آنها را نظافت مى كرد و به سر و وضعشان رسيدگى مى نمود. اين بود كه از كسب و كار افتادند. پس به پيغمبرشان گفتند:

از پروردگارت تقاضا كن ، ما را به همان حالى كه داشتيم ، بازگرداند. پيامبرشان نيز از پروردگار تقاضا كرد و خداوند آن جماعت را به حال اولشان باز گردانيد. (٩٦)»

اين روايت نيز، فلسفه مرگ را بطور صريح و تجربى مورد بررسى قرار مى دهد و ثابت مى كند كه اگر مرگ در زندگى انسان وجود نداشته باشد، چه حوادث ناگوارى ممكن است براى او اتفاق بيفتد و زندگى كردن براى وى مشكل شود.

بنابراين ، مصلحتى كه خداى تعالى در ايجاد مرگ مقرر فرموده است ، بهترين عاملى است كه مى تواند زندگى انسان را نجات بخشد.

...و تولدى ديگر

زندگى و مرگ انسان چه در رحم مادر و چه در اين جهان براساس قانونى مدون از سوى خداوند متعال مقرر گرديده است و انسان براساس اهدافى قدم به اين جهان گذاشته است تا آن هدفها محقق گردد. مرگ نيز يكى از اهداف خلقت است كه براساس مصلحتى خداى تعالى بر سرنوشت انسان رقم زده است تا او پس از توقفى چندين ساله ، اين جهان را ترك كند و در جهانى ديگر به زندگى و تكامل خود ادامه دهد.

پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

«مرگ اولين منزل آخرت و آخرين منزل دنيا است . خوشا به حال كسى كه در اولين منزل مورد تكريم و احترام قرار گيرد و خوشا به حال كسى كه در آخرين منزل از مشايعت (خوبى) برخوردار باشد. (٩٧)»

بدون ترديد زندگى انسان پس از مرگ ادامه خواهد يافت ؛ زيرا مرگ ، آغاز ورود به اولين منزل آخرت مى باشد. انسان با پشت سرگذاشتن سالهاى زندگى ، به سرزمين پس از مرگ قدم خواهد نهاد و زندگى نوينى را در آنجا آغاز خواهد نمود.

بايد توجه داشت عالمى كه ما در آن بسر مى بريم يگانه عالمى نيست كه وجود دارد. عالم هاى ديگرى نيز در وراى اين عالم مادى ما وجود دارند كه ما از آنها بيگانه ايم زيرا ادراك ما تنها عالمى را مشاهده مى كند كه توسط حواس پنجگانه آن را مى بينيم . آنچه كه ما به وسيله حواس پنجگانه و دوربين هاى نجومى بسيار قوى مشاهده مى كنيم همگى عالم مادى ما را تشكيل مى دهند. اما در وراى اين عالم با اين عظمت كه چشم انسان با تمام ابزارهاى پيچيده خود انتهاى آن را نمى تواند مشاهده كند، عالم هاى ديگرى وجود دارند كه ما از آن بيگانه ايم .

براى اثبات وجود عالم برزخ ، ما هيچ دليل و مدركى جز آيات نورانى قرآن كريم و روايات معتبر اسلامى در اختيار نداريم كه بتوانيم وجود چنين عالمى را به اثبات برسانيم اما به وسيله يك استدلال ساده عقلى مى توان وجود چنين عالمى را اثبات كرد.

اگر به كودكى كه هنوز در رحم مادر زندگى مى كند گفته شود، دنيايى كه اكنون تو در آن به سر مى برى ، در مقابل دنيايى كه بعد از مدتى به آنجا قدم خواهى نهاد، بسيار كوچكتر و حقيرتر است !ممكن است كودك ، حرف ما را باور نكند و بگويد؛ دنياى من همين مكانى است كه در آن زندگى مى كنم .

بايد به كودك حق بدهيم كه حرف ما را باور نداشته باشد زيرا دنياى او همان محيطى است كه او آن را ادراك مى كند.

اما اگر با تاءكيد فراوان به او بگوئيم ، من از دنيايى با تو سخن مى گويم كه كاملا آنجا را ديده ام و مى شناسم ، تو به يقين به چنين دنيايى كه خيلى وسيعتر از دنياى كوچك توست ، قدم خواهى نهاد و مدتى نيز در آنجا زندگى خواهى كرد. اگر كودك عاقل باشد و اين تجربه ما را قبول داشته باشد، مى تواند بطور تلويحى حرف ما را قبول كند و زمانى كه قدم به اين جهان نهاد، متوجه درستى حرف ما بشود.

اكنون ما در اين جهان مادى كه بمنزله رحم مادر است زندگى مى كنيم و آن رحم طبيعت نام دارد. افرادى دانشمند و آگاه و مهمتر از آن ، يگانه داناى عالم ، خداوند توانا و حكيم كه آفريدگار تمام هستى است ، به ما مى گويد، اى انسان تو مدت كوتاهى در اين رحم طبيعت زندگى خواهى كرد، دنيايى كه تو اكنون آن را مشاهده مى كنى و در آن بسر مى برى ، در مقابل دنيايى كه به آن قدم خواهى نهاد، بسيار كوچكتر و حقيرتر است . تو بعد از مرگ در اين دنيا، به عالم وسيعى قدم خواهى نهاد كه بسيار وسيع تر از عالمى است كه آنرا مشاهده مى كنى !

آيا ما حرف خداى تعالى و دانشمندانى كه از حقايق آن عالم ما را آگاه مى سازند، باور مى كنيم ؟!

تعدادى از انسانها اين پيام خداى تعالى و پيامبرانى كه از سوى او برگزيده شده اند و ائمه معصومين عليهما‌السلام را باور مى كنند زيرا به درستى كلام آنها ايمان كامل دارند و مى دانند كه آنان جز صلاح انسان كلامى بر زبان نمى آورند.

اما تعداد زيادى هنوز همانند كودكى كه تنها محيط پيرامون خود را جهان واقعى مى پندارد، اين حقيقت را نمى توانند باور داشته باشند، زيرا آنها اين جهان را تنها مكانى مى دانند كه وجود دارد و نمى توانند تصور كنند كه ممكن است عالم هاى ديگرى در وراى اين عالم وجود داشته باشد.

يكى از عالم هاى وسيعى كه حواس ما قادر به ادراك آن نمى باشد، عالم كرسى و عرش مى باشد كه در قرآن كريم اين عوالم مورد بررسى قرار گرفته است . خداى تعالى در سوره بقره مى فرمايد:

(وسع كرسيّه السّماوات و الاءرض )(بقره ، ٢٥٥)

«كرسى او آسمانها و زمين را فراگرفته است .»

فضيل بن يسار گويد: از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام معنى :

(وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ)

را سؤ ال كردم .

امام بزرگوار عليه‌السلام فرمودند:

«اى فضيل ، هر چيزى در كرسى هست ، آسمانها و زمين و تمام اشياء در كرسى قرار دارند. (٩٨)»

اين روايت در تفسير كرسى ، وسعت بيكران اين عالم را بخوبى به اثبات مى رساند كه حتى انسان نمى تواند وسعت اين عالم وسيع را ادراك كند.

براى ادراك عالم كرسى و عالم عرش ، روايت بسيار جالبى از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام بيان گرديده است كه تا حدودى مى تواند ما را در شناخت اين عالم بسيار وسيع يارى دهد.

مولاى بزرگوار عليه‌السلام مى فرمايند:

«تمام آسمانها و زمين در مقابل كرسى همانند يك حلقه انگشترى است در مقابل پهناورى يك بيابان و كرسى در مقابل (وسعت) عرش ، همانند يك حلقه انگشترى در مقابل يك بيابان است . (٩٩)»

وسعت چنين عالمى با اندازه تقريبى كه مولاى بزرگوار عليه‌السلام در ذهن ما به تصوير درآورده اند، قابل ادراك است . فضاى بيكران عالم مادى ما كه هنوز دوربين هاى نجومى نتوانسته اند ابعاد آن را ارزيابى كنند، به اندازه يك حلقه انگشترى در مقابل يك بيابان بسيار وسيع مى باشد و نيز وسعت عالم عرش در مقابل عالم كرسى با چنين مقياسى بايد بسيار وسيع تر از آن باشد كه بتوان در ذهن ، آن را تجسم نمود.

بايد توجه داشت كه كرسى و عرش از عالم ملكوت است كه حتى ذهن انسان قادر به ادراك واقعى آن نمى تواند باشد.

مطالعه عوالم ماوراء اين عالم را مى توان در روايتى ارزشمند از مولاى بزرگوار، امام رضا عليه‌السلام مورد مطالعه قرار داد.

حسين بن خالد گويد؛ از مولاى بزرگوار عليه‌السلام درخواست كردم مرا از تفسير اين آيه كه خداى تعالى فرمايد:

(وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ)(ذاريات ، ٧)

«و سوگند به آسمان تو در تو»

فرمودند؛ «آسمان محبوك به زمين است .»

آنگاه امام عليه‌السلام انگشتان خود را در هم نموده و فرمودند؛ اينطور محبوك به زمين است .

عرض كردم چگونه آسمان محبوك به زمين است ؟ با اينكه خداى تعالى مى فرمايد:

(رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) (رعد، ٢)

«خدا آسمان ها را بدون ستون هايى كه بچشم شما درآيد، برافراشته است .»

فرمودند؛ سبحان اللّه ، مگر اين خداى سبحان نيست كه مى فرمايد:

«بدون ستون هايى كه به چشم شما درآيد؟»

عرض كردم ؛ بله .

فرمودند؛ پس معلوم مى شود ستون هايى هست ، ولى به چشم نمى آيد.

عرض كردم ؛ خدا مرا فدايتان گرداند، آن ستون ها چگونه است ؟

امام بزرگوار عليه‌السلام كف دست چپ خود را باز كرد و دست راست خود را بالاى آن قرار داد و فرمود:

«اين زمين دنيا است و آسمان دنيا قبه اى بر بالاى آن است ، و زمين دوم بالاى آسمان دنيا،

و آسمان دوم قبه اى بر بالاى آن است ، و زمين سوم بالاى آسمان دوم قرار گرفته ،و آسمان سوم قبه اى بر بالاى آن است ، و زمين چهارم بالاى آسمان سوم است ،

و آسمان چهارم ، قبه اى بر بالاى آن است ، و زمين پنجم بالاى آسمان چهارم است ،و آسمان پنجم قبه اى بر بالاى آن است ، و زمين ششم ، بر بالاى آسمان پنجم است ،

و آسمان ششم قبه اى بر روى آن است ، و زمين هفتم ، بالاى آسمان ششم واقع است

و آسمان هفتم قبه اى بر بالاى آن است ، و عرش خداى رحمان تبارك و تعالى ، بر بالاى آسمان هفتم قرار دارد. و اين كلام خداى تعالى است كه مى فرمايد:( اللَّـهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّـهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّـهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا)(طلاق ، ١٢)

«خداوند كسى كه هفت آسمان را آفريده و از زمين نيز همانند آن را آفريده است ، (و) فرمان او در ميان آنها نازل مى گردد. (١٠٠)»

تفسير مولاى بزرگوار عليه‌السلام در چگونگى آسمانها و هفت زمين داراى ارزش والايى است . براساس رهنمود ارزشمند آن بزرگوار، حقيقت هفت آسمان كه از چشم ظاهرى ما پنهان است ، ولى وجود آن انكارناپذير مى باشد، آشكار مى گردد؛ زيرا كه خداى تعالى در آيات متعددى به آسمانهاى هفت گانه اشاره فرموده است ، اما كسى نتوانسته با كيفيتى كه امام بزرگوار عليه‌السلام آن را تفسير فرموده اند، مورد بررسى قرار دهد.

وجود آسمانها و زمين هاى هفتگانه نه تنها در قرآن كريم ؛ بلكه در دعاهايى كه از ائمه معصومين عليهما‌السلام بيان گرديده است ، قابل بررسى مى باشد.

به عنوان مثال ، در دعاى قنوت نماز، كه تاءكيد بيشترى بر خواندن آن گرديده است ، به وجود آسمانها و زمين هاى هفتگانه اشاره شده است .

در اين دعا مى خوانيم :

لا اله الّا اللّه الحليم الكريم ، لا اله الّا اللّه العلىّ العظيم ، سبحان اللّه ربّ السّماوات السّبع و ربّ الاءرضين السّبع و مافيهنّ و مابينهنّ و ربّ العرش ‍ العظيم ، و الحمداللّه ربّ العالمين .

«معبودى جز خدايى كه صاحب حلم و كريم است وجود ندارد و معبودى جز خدايى كه بلندمرتبه و بزرگ است وجود ندارد. منزه است پروردگار هفت آسمان و هفت زمين و آنچه كه ما بين آنهاست و پرودگار عرش بزرگ ، و حمد و ستايش مخصوص خدايى است كه پروردگار عالميان است .»

با توجه به تفسير امام بزرگوار عليه‌السلام مفهوم اين دعاى عرفانى را بطور شفاف مى توان فهميد زيرا مفهوم هفت آسمان و هفت زمين ، در اين دعا بطور كامل بيان گرديده است .

در روايتى بسيار باارزش از مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام مفهوم ديگرى از هفت آسمان مورد بررسى قرار گرفته است كه اطلاعات ما را در اين زمينه افزايش مى دهد.

احمد بن عامر طائى گويد؛ مولاى بزرگوار، على بن موسى الرضا عليه‌السلام از قول پدرانشان ، از امام حسين بن على عليه‌السلام نقل نمود كه امام على بن ابى طالب عليه‌السلام در مسجد جامع كوفه بود كه مردى از اهل شام برخاست و گفت ؛ سؤ الاتى دارم .

حضرت فرمودند؛ براى فهميدن سؤ ال كن نه براى اذيت كردن و به زحمت انداختن !

مردم همه خيره خيره نگاه مى كردند؛ مرد شامى از... رنگ و اسمهاى آسمانهاى هفتگانه سؤ ال كرد.

حضرت فرمودند:

«نام پائين ترين آسمان «رفيع» است كه از آب و دود مى باشد،

نام آسمان دوم «فيدوم» مى باشد و به رنگ مس است ،

آسمان سوم ، نامش «ماروم» است و به رنگ برنجى مى باشد،

آسمان چهارم نامش «ارفلون» و به رنگ نقره است ،

آسمان پنجم ، نامش «هَيعون» مى باشد و به رنگ طلا است ،

آسمان ششم ، نامش «عروس» و خود يك ياقوت سبز است ،

و آسمان هفتم ، نامش «عجاء» بوده و يك مرواريد سفيد است . (١٠١)

براساس كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام و رهنمود ارزشمند ايشان ، شناختى از هفت آسمان و رنگ آنها در ذهن ما پديدار مى گردد و با آگاهى از آن ، به حقيقت اسرار نهايى خلقت بيشتر پى مى بريم و متوجه مى شويم ؛ با آنكه ديدگان ما از مشاهده اين عالم محروم است ، اما جهان ما متاءثر از اين عوالم مى باشد، زيرا ما در پائين ترين اين عوالم قرار داريم و با انتقال به عالم برزخ ، يكى از اين عوالم بر ما آشكار شود.

مطالعه قوانين حاكم بر جهان هستى ، چشم حقيقت بين انسان را باز مى كند و او با انديشه اى ژرف نگر، قدرت لايزال خداى تعالى را مشاهده مى كند.

بايد توجه داشت كه بطور كلى مطالعات دانشمندان در عالم ماده مى باشد و كسى از آنان وجود ندارد به مطالعه عوالم ماوراء اين عالم پرداخته باشد زيرا مشاهده اين عوالم دور از چشم مادى انسان مى باشد اما براساس آيات نورانى قرآن كريم و روايات اسلامى ، مى توان به مطالعه عوالم ماوراء نيز كه نهان از چشم مادى انسان مى باشد، پرداخت .

مدتى كه ما در اين جهان و در رحم طبيعت بسر مى بريم در مقابل زمان عالم پس از مرگ ، مدت كوتاهى بيشتر نيست . چون ما در محاصره زمان و مكان قرار داريم ، اين مدت عمر را طولانى تصور مى كنيم .

بنابراين مرگ ، پايان اين جهان و نابود شدن انسان نمى تواند باشد زيرا كه مرگ آغاز تولدى ديگر در جهانى ديگر است . جهانى كه از ديدگان پنهان است ، اما وجودش انكارناپذير مى باشد.

پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

«شما براى نابودى آفريده نشده ايد، بلكه براى ماندن و باقى بودن بوجود آمده ايد و با مرگ تغيير مكان مى دهيد و از منزلى به منزل ديگر انتقال مى يابيد. (١٠٢)»

كلام آگاهى بخش ، پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بمنزله همان دانشمندى است كه از حقايق پس از اين عالم ما آگاهى دارد. بطور يقين هيچ دانشمندى در جهان پيدا نمى شود كه چنين قاطعانه ما را از حقايق عالمى ديگر آگاه سازد، و عقل سليم حكم مى كند كه ما سخن اين دانشمند آگاه را بپذيريم و دستوراتش را فرمان ببريم .

در روايت ارزنده ديگرى از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام در زمينه عالم پس از مرگ چنين مى خوانيم :

شيخ صدوق از سعدة بن زياد روايت آورده كه گفت ، مردى به مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام عرض كرد:

«يا ابا عبداللّه (من معتقدم) كه خلقت ما عجب و بيهوده باشد!

امام بزرگوار عليه‌السلام فرمودند: اين چه حرفى است كه مى گويى !

آن مرد عرض كرد: آخر خلقتى كه آخرش فنا است ، شگفت انگيز نيست !

امام بزرگوار عليه‌السلام فرمودند: اى برادرزاده ، ما براى فنا شدن خلق نشده ايم بلكه (همواره) باقى هستيم . چگونه فانى مى شود بهشتى كه كون و فساد نمى پذيرد و دوزخى كه خاموشى ندارد؟

پس مرگ را فنا مخوان ، بلكه بگو از خانه اى به خانه اى ديگر متحول مى شويم . (١٠٣)»

مولاى بزرگوار عليه‌السلام نيز در اين روايت از حقيقتى سخن مى گويند كه ممكن است براى بعضى از ما باوركردنى نباشد. اما اين كلام براساس علمى استوار است كه دست انسان از آن كوتاه است و دانشمندان آگاهى چون ائمه معصومين عليهما‌السلام مى طلبد كه از حقايق چنين عالمى پرده بردارند و ما را با حقايق آن عالم آشنا سازند.

شرح مناظره اى بين مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام و جابر بن حيان ، از راز اين حقيقت بزرگ پرده برمى دارد. جابر بن حيان كه يكى از دانشمندان عصر خود بشمار مى رود، با اين همه مرگ را پايان زندگى بشمار آورده و لذا از امام بزرگوار عليه‌السلام سؤ ال مى كند:

«چرا خداوند كه آدمى را خلق كرده و به او جان داده بايد وى را بميراند و نابود كند؟

امام عليه‌السلام . مرگ آنطور كه عوام النّاس تصور مى كنند (نابودى) نيست ، بلكه تغيير شكل (زندگى) است ... و يك مسلمان باايمان اگر دانشمند باشد از اين تغيير شكل نمى ترسد... ولى فرض مى كنم كه با مردى غيرمسلمان بحث مى كنم و او از من مى پرسد:

خداوند كه انسان را آفريد و به او جان داد براى چه او را مى ميراند؟

در پاسخ او مى گويم مرگ دريچه اى است براى اينكه انسان وارد زندگى ديگر شود، و در زندگى ديگر باز حيات خواهد داشت .

اى جابر آيا تو در شكم مادر زنده بودى ؟

جابر: آرى زنده بودم .

امام عليه‌السلام . در شكم مادر، غذا مى خوردى ؟

جابر: آرى .

امام عليه‌السلام . در شكم مادر، يك انسان كامل اما كوچك بشمار مى آمدى ؟

جابر: تصديق مى كنم كه انسان كاملى بودم .امام عليه‌السلام . در شكم مادر چه آرزو داشتى ؟جابر: از وضع زندگى خود در شكم مادر هيچ ياد ندارم .

امام عليه‌السلام . شايد آن مدت نُه ماه كه در شكم مادر بودى ، براى تو بيش ‍ از مدت هشتاد سال يا نود سال كه در اين جهان بسر خواهى برد، جلوه كرده است . چون زمان ، نسبت به تمام افراد در تمام احوال به يك ميزان نيست و هر كس با قدرى توجه اين موضوع را در زندگى خود يافته است .

# مشابهت خواب و مرگ

من اطمينان دارم كه گاهى چند ساعت بر تو طورى با سرعت گذشته كه گوئى يك ساعت بوده و گاهى يك ساعت ، آنقدر براى تو طولانى شده كه گوئى چند ساعت بر تو گذشته است . تو در شكم مادر، يك انسان زنده و كامل بشمار مى آمدى و داراى شعور بودى و به اين جهت شايد آرزوها داشتى و فعلا از آن خاطرات ، كوچكترين چيزى ياد ندارى ، شما كه مردى دانشمند هستى فكر نمى كنى كه خارج شدنت از شكم مادر، و وارد شدنت به اين جهان ، شايد يك نوع مرگ بوده است ؟ فكر نمى كنى كه در شكم مادر، مايل بودى براى هميشه همانجا باشى ، و تصور مى كردى جهانى بهتر و راحت تر از آنجا وجود ندارد و از خارج شدن از مكان خود چنان خشمگين شدى كه وقتى وارد اين جهان گشتى ، فرياد زدى ؟

ولى امروز تصديق مى كنى ، جهانى كه در آن زندگى مى كنى بهتر از جهانى بود كه در شكم مادر داشتى !

جابر: با اينكه نمى دانم آنجا وضعم چگونه بوده ، تصديق مى كنم جهانى كه اكنون در آن زندگى مى كنم ، بهتر از آنجا هست !

امام عليه‌السلام . اين موضوع تاءييد مى كند كه جهان پس از مرگ هم بهتر از اين جهان است .جابر: اگر بدتر از اين جهان باشد چطور؟

امام عليه‌السلام . بدون ترديد جهان ديگر براى كسانيكه به قوانين خداوند عمل نموده اند بهتر از اين جهان است ، چون علاوه بر اينكه خداوند اين موضوع را صريحا به مردم وعده داده و از نظر عقلانى هم غير از اين نمى تواند باشد زيرا خداوند كه دانا و توانا و دادگر است ، كينه و حسد ندارد تا اينكه بندگان خود را از جهان خوب به جهان بد ببرد.

حتى اگر خداوند با صراحت ، وعده هم نداده بود، باز عقل ما حكم مى كرد كه پس از مرگ ، به مناسبت اينكه منظور از خلقت تكامل است ، وضع زندگى انسان بهتر از اين جهان بود... (١٠٤)»

اين مناظره بسيار عالى با آنكه داراى سند معتبرى از لحاظ روايات اسلامى ندارد و از منابع غربى گرفته شده است اما با روايات معتبر اسلامى همخوانى دارد و احتمال مخدوش بودن آن نمى رود.

پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تشابه عالم ورود به عالم برزخ را با تولد او در اين جهان بيان نموده و مى فرمايند:

«بيرون آمدن مؤمن را از دنيا به بيرون آمدن طفل از شكم مادر تشبيه مى كنم كه (كودك) از اين غم و تاريكى (رحم مادر) به راحتى دنيا قدم مى گذارد. (١٠٥)»

ارتباط كلام پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با كلام مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام كاملا آشكار است . هر دو بزرگوار، تشابه ورود به عالم برزخ را همانند ورود كودك به اين جهان بيان مى فرمايند و اين حقيقتى بسيار شفاف است ، زيرا انسان در زمانى كه در رحم مادر بسر مى برد، آنجا برايش دنيايى است كه مدتى در آن زندگى خواهد كرد و پس از گذشتن مدت عمر او در آنجا، ناگزير به اين عالم خاكى قدم خواهد نهاد.

زندگى در اين عالم نيز همانند رحم مادر است كه مدتى انسان در رحم طبيعت به زندگى خود ادامه خواهد داد و با عارضه مرگ ، در عالمى ديگر به نام عالم برزخ متولد خواهد گرديد. چنين استدلالى ، آنهم از زبان راستگوترين راستگويان عالم بطور يقين مى تواند قابل قبول باشد.

بنابراين عالم برزخ ، عالمى است كه به جهان مادى ما احاطه دارد و داراى ويژگيهايى است . مطالعه اين ويژگيها مى تواند ما را با خصوصيات اين جهان ناشناخته آشنا سازد.

# مشابهت خواب و مرگ

براى شناسايى اين كه در زمان مرگ چه اتفاقى مى افتد كه انسان ديگر نمى تواند به اين جهان برگردد، مطالعه رابطه خواب و مرگ مى تواند ما را در اين زمينه يارى نمايد.

براى فهم عميق اين موضوع ، لازم است روح انسان را بطور اجمال مورد بررسى قرار دهيم و با بررسى آن بتوانيم رابطه خواب و مرگ را بطور علمى بشناسيم .

از ديدگاه روانشناسى اسلامى ، انسان داراى دو نوع روح مى باشد؛ يكى روح بدن و ديگرى روح عقل يا نفس .

زمانى كه انسان به خواب مى رود، روح عقل يا نفس ، از بدن مفارقت مى كند و مشغول مشاهده رؤ يا مى گردد، اما روح بدن همچنان در بدن باقى مى ماند و اعمال اُرگانيكى بدن را عهده دار مى شود.

با روايتى از مولاى بزرگوار، امام موسى بن جعفر عليه‌السلام اين موضوع را مورد بررسى قرار دهيم :

آن بزرگوار مى فرمايند:

«وقتى انسان مى خوابد، روح حيوانى در بدن او باقى مى ماند و آنچه از او بيرون مى رود روح عقل است . (١٠٦)

راوى حديث ، عبدالغفار اسلمى و يا كسى كه در محضر امام بزرگوار عليه‌السلام بود عرض كرد؛ خداى تعالى فرمايد:

(اللَّـهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)(زمر، ٤٢)

«يعنى خداست كه جان ها را در زمان مرگ مى ستاند و آنهايى كه نمرده اند در خواب مى گيرد. سپس هر يك از آنها كه مرگش فرا رسيده باشد نگه مى دارد و آن ديگر را (كه زمان مرگش فرا نرسيده است) به بدنش ‍ برمى گرداند تا زمان معين (كه زمان مرگش فرارسد»

آيا اين طور نيست كه هر دو روح به طرف خدا مى رود و آنچه را كه خدا خواهد نگه مى دارد و آنچه را بخواهد به بدن برمى گرداند؟

امام بزرگوار عليه‌السلام فرمودند:

فقط ارواح عقول هستند كه به طرف خدا مى روند و ارواح حيات در بدن ها باقى مى مانند. آنها فقط با مرگ از بدن خارج مى شوند. (١٠٧)

بعد امام بزرگوار عليه‌السلام اضافه فرمودند:

خداوند براى اين موضوع در قرآن درباره اصحاب كهف ، مثلى زده است . آنجا كه مى فرمايد:

(وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ)(كهف ، ١٨)

«و ما ايشان را به راست و چپ مى گردانديم . (١٠٨)»

اين روايت ، روح انسان را به دو بخش تقسيم مى كند: روح بدن و روح عقل ، به عبارت ديگر، مى توان گفت كه روح انسان شامل دو روح است ، يكى روح عقل و ديگرى روح بدن ، كه مجموعه هر دو روح ، روح كلى انسان را تشكيل مى دهند. زمانى كه انسان مى خوابد، روح عقل مشغول مشاهده رويا مى شود اما روح بدن همچنان در بدن وجود دارد. روح بدن و روح عقل زمانى بدن را ترك مى كنند كه مرگ انسان فرارسيده باشد.بنابراين مى توان دريافت كه تشابهى بين خواب و مرگ وجود دارد؛ زيرا كه در زمان خواب تنها روح بدن در بدن انسان باقى مى ماند و همين عامل موجب زنده بودن انسان در زمان خواب مى شود، اما زمانى كه هر دو روح از بدن مفارقت مى كنند، زمان مرگ انسان فرا مى رسد و ديگر بازگشت او به دنيا امكان پذير نيست .

مشابهت خواب و مرگ ، در روايتى از مولاى بزرگوار، امام جواد عليه‌السلام به خوبى قابل مطالعه مى باشد. از مولاى بزرگوار عليه‌السلام سؤ ال شد: مرگ چيست ؟ فرمودند:

«مرگ همان خوابى است كه هر شب به سراغ شما مى آيد، جز آنكه مدت مرگ طولانى است و انسان از آن تا روز قيامت بيدار نمى شود. (١٠٩)»

وجود تشابه خواب و مرگ ، در اين روايت به خوبى قابل بررسى مى باشد زيرا وقتى كه انسان مى خوابد تنها روح عقل يا نفس او از بدن مفارقت مى كند اما به هنگام مرگ ، هر دو روح از بدن جدا مى شوند و در شكلى كه ما خود را در عالم رؤ يا مى بينيم ، وارد عالم برزخ مى شوند.

# ويژگيهاى عالم برزخ

مطالعه عالم برزخ به سبب اينكه مشاهده اين عالم براى ما قابل مشاهده نيست و راهى براى ورود به اين عالم جز گذراندن مرحله مرگ وجود ندارد، بسيار مشكل است . اطلاعات ما در مطالعه عالم برزخ ، براساس وجود آيات نورانى قرآن كريم و روايات ائمه معصومين عليهما‌السلام مى باشد. براساس آگاهى هايى كه ما در اين زمينه بدست آورده ايم ، مى توان گفت كه عالم برزخ عالمى است كه به عالم ما احاطه دارد و عالم ما زير مجموعه اى از آن عالم مى باشد. بنابراين ، چنين علمى بايد وسيع تر از آن باشد كه در تصور ما درمى آيد.

از طرفى هيچگونه ارتباطى بين عالم مادى ما و اين عالم بسيار وسيع وجود ندارد تا بتوانيم از ويژگيهاى آن آگاهى پيدا كنيم .

بايد توجه داشت كه اطلاعات ما از ويژگيهاى اين عالم براساس رواياتى است كه از ائمه معصومين عليهما‌السلام به ما رسيده است ؛ زيرا آن بزرگواران تنها كسانى هستند كه ارتباط مستقيم با اين عالم دارند و مى توانند با انسانهايى كه در اين عالم بسر مى برند، ارتباط برقرار نمايند.

به همين دليل اطلاعات دريافتى ما مبتنى بر اطلاعات آن بزرگواران مى باشد.

روايتى ارزشمند از مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى تواند يارى گر ما در اين زمينه باشد.

مولاى بزرگوار عليه‌السلام زمانى كه از جنگ صفين برمى گشتند، وقتى به قبرستان پشت دروازه كوفه رسيدند رو به مردگان كرده و فرمودند:

«اى ساكنان خانه هاى وحشت زا، و محله هاى خالى و گورهاى تاريك ، اى خفتگان در خاك ، اى غريبان ، اى تنهاشدگان ، اى وحشت زدگان ، شما پيش ‍ از ما رفتيد و ما در پى شما روانيم و به شما خواهيم رسيد.

اما خانه هايتان ! ديگران در آن سكونت گزيدند؛ و اما زنانتان ! با ديگران ازدواج كردند؛ و اما اموال شما! در ميان ديگران تقسيم شد!

اين خبرى است كه ما داريم ، حال شما چه خبر داريد؟

(مولاى بزرگوار عليه‌السلام رو به اصحاب خود كرده و فرمودند): بدانيد اگر اجازه سخن گفتن داشتند، شما را خبر مى دادند كه ؛ تقوى بهترين توشه است . (١١٠)»

اين روايت بسيار جالب كه نكته هاى عميقى در آن نهفته است ، ارتباط ائمه معصومين عليهما‌السلام را با افرادى كه در عالم برزخ زندگى مى كنند، مورد تاءييد قرار مى دهد.

روايت ديگرى از آن بزرگوار، ارتباط ائمه معصومين عليهما‌السلام را با عالم برزخ بطور كامل مورد بررسى قرار مى دهد.

اصبغ بن نباته گويد:

اميرالمؤمنين عليه‌السلام از كوفه بيرون آمدند تا به غريين رسيدند و از آنجا گذشتند و ما به ايشان رسيديم و ديديم كه به پشت بر زمين آرميده و در زير ايشان زيراندازى نيست .

قنبر به او عرض كرد:

آيا لباسم را زير شما پهن كنم ؟

فرمودند:

نه ! اينجا خاك مؤمن است (و اين عمل) مزاحمت در مجلس اوست .

من عرض كردم :

يا اميرالمؤمنين ، تربت مؤمن را مى شناسيم ، اما مزاحمت مؤمن حالا هست يا در آينده ؟ آيا در مجلس وى چيست ؟ امام عليه‌السلام فرمودند:

«اى پسر نباته ، اگر براى شما كشف شود، ارواح مؤمنين را در اين پشت كوفه ، حلقه حلقه مى بينيد كه به زيارت همديگر مى روند و با هم گفتگو مى كنند و در پشت اين كوفه روح هر مؤمن است ؛ و در بيابان برهوت ، روح هر كافر است . (١١١)»

مطالعه اين روايت ثابت مى كنند كه آن بزرگواران با افرادى كه در عالم برزخ زندگى مى كنند، كه در ارتباط هستند و بدين جهت مى توان دريافت كه اطلاعاتى كه ما از طريق آن بزرگواران در زمينه عالم برزخ دريافت مى كنيم مى تواند صحيح و قابل قبول باشد.

براساس اين اطلاعات ، مى توان ويژگيهاى عالم برزخ را مورد بررسى قرار داد و بر همين اساس مى توان گفت افرادى كه در عالم برزخ زندگى مى كنند، مى توانند موجودات عالم ما را مشاهده كنند در حالى كه ما قادر به ديدن آنها نيستيم .

روايتى از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام درستى اين موضوع را مورد تاءييد قرار مى دهد. آن بزرگوار مى فرمايند:

«مومن به ديدار خانواده خود مى آيد، آنچه را كه دوست دارد به او نشان مى دهند و آنچه را كه از احوال خانواده خود ناپسند است از او پنهان مى دارند.

و كافر به ديدار خانواده خود مى آيد آنچه را كه ناپسند است به او نشان مى دهند و آنچه را كه دوست دارد از او پنهان مى دارند.

سپس فرمودند: بعضى از آنان هر روز جمعه به ديدار خانواده خود مى آيند و بعضى از آنان به اندازه عملش به ديدار آنها مى آيند. (١١٢)»

براساس اين روايت مى توان دريافت ، افرادى كه در عالم برزخ مى باشند، به ديدار خانواده خود مى آيند و آنها را مى بينند بى آنكه خانواده آنها از وجود آنان آگاهى داشته باشند و اين موضوع يكى از ويژگيهاى عالم برزخ را مورد بررسى قرار مى دهد و از قانونى كه بر اين عالم حاكم است ، خبر مى دهد.

از ويژگيهاى ديگر عالم برزخ ، وجود ارتباط افراد با يكديگر در اين عالم مى باشد؛ زيرا افرادى كه در عالم برزخ زندگى مى كنند، با همديگر ملاقات مى كنند و همديگر را مى شناسند؛ درست به همان حالتى كه در اين جهان زندگى مى كردند و همديگر را مى شناختند.

در روايتى ارزنده ، اين موضوع بطور دقيق مورد بررسى قرار گرفته است . در اين روايت ، وجود زندگى در اين عالم و ديدن افراد يكديگر را كه در اصطلاح روايات اسلامى به آن قالب مثالى گفته مى شود، مورد بررسى قرار گرفته است .

افرادى كه بعد از مرگ به عالم برزخ منتقل مى شوند، همديگر را با همين شكلى كه امام بزرگوار عليه‌السلام بيان فرمودند، مشاهده مى كنند و مى شناسند.

حمّاد بن عثمان از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه آن بزرگوار در مورد ارواح مؤمنين فرمودند:

«مؤمنين) همديگر را ملاقات مى كنند.

عرض كردم : ملاقات مى كنند؟

فرمودند: بله ، از همديگر سؤ ال مى كنند و همديگر را مى شناسند، حتى زمانى كه او را مى بينى مى گويى فلانى است ؟ (١١٣)»اين روايت نيز قابل مشاهده بودن افراد را در عالم برزخ با تاءكيد بيشترى مطرح مى سازد. و اشاره مى كند كه ديدن و شناختن افراد به توسط قالب مثالى است .

روايت ارزنده ديگرى ، زندگى انسانها را در عالم برزخ با قالب مثالى ، مورد تاءييد قرار مى دهد.

مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام در اين روايت مى فرمايند:

«زمانى كه خداى عزوجل ، اين روح قالبى را مانند شكلى كه در دنيا داشت ، تغيير مى دهد، پس (در آنجا) مى خورند و مى آشامند و زمانى كه كسى پيش آنها مى آيد، با اين صورتى كه در دنيا بود، مى شناسند. (١١٤)»

اين روايات وجود زندگى در عالم برزخ را مورد تاءييد قرار مى دهند؛ زيرا افرادى كه در آن زندگى مى كنند، در ارتباط با همديگر مى باشند، درست همانند زمانى كه در اين عالم زندگى مى كردند.

از ويژگيهاى ديگر عالم برزخ ، ادامه سير تكاملى انسان در اين عالم مى باشد.

براساس قوانينى كه بر اين عالم حاكم است ، انسانها با آموزش هاى خاصى كه براى افراد وجود دارد، به تكامل خود ادامه مى دهند و حتى آموزش هاى خاصى براى آنان در اين عالم وجود دارد.

در روايتى از مولاى بزرگوار، امام موسى بن جعفر عليه‌السلام اين موضوع بطور صريح مورد بررسى قرار گرفته است .

حَفص گويد:

از امام موسى بن جعفر عليه‌السلام شنيدم كه به مردى مى فرمود:

آيا ماندن در اين دنيا را دوست دارى ؟

آن مرد عرض كرد: آرى .

فرمودند: براى چه ؟

عرض كرد؛ براى خواندن «قل هو اللّه احد»

حضرت سكوت نمود و پس از ساعتى به من فرمود:

«اى حفص ، هر كه از دوستان و شيعيان ما بميرد و قرآن را خوب نداند، در قبر (عالم برزخ) به او ياد مى دهند تا خداوند بدان وسيله درجه اش را بالا برد؛ زيرا درجات بهشت برابر با آيات قرآن است ؛ به او گفته شود: بخوان و بالا برو، پس مى خواند و (مرتبه اش) بالا مى رود.... (تا آخر حديث) (١١٥)

با بررسى روايات ارائه شده ، مى توان دريافت كه قانون حاكم بر عالم برزخ ، قانون ويژه اى است و زندگى در اين عالم براساس قوانين خاصى ادامه دارد.

آموزش قرآن براى شيعيان ، يكى از يادگيرى هايى است كه در اين عالم وجود دارد و اين موضوع ، سير تكاملى انسان را در اين عالم بسيار وسيع ، مورد تاءييد قرار مى دهد.

يكى ديگر از ويژگيهاى بسيار جالب عالم برزخ ، وجود شب و روز در اين عالم مى باشد. آيات و روايات متعددى وجود دارد كه اين موضوع را مورد تاءييد قرار مى دهد.

مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام در روايتى ارزشمند براساس آيات قرآن كريم به اثبات اين موضوع پرداخته و مى فرمايند:

«اما ردّ بر (سخن) كسى كه ثواب و عذاب را در دنيا پس از مرگ ، پيش از قيامت را انكار كرده ، آن است كه ؛ پروردگار عالم مى فرمايد:

(يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ﴿[١٠٥](http://tanzil.ir/#11:105)﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿[١٠٦](http://tanzil.ir/#11:106)﴾ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿[١٠٧](http://tanzil.ir/#11:107)﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ )(هود، ١٠٥ الى ١٠٨)

«روزى بيايد كه هيچ كس جز به اذن او سخن نگويد و از مردمان (بعضى) بدبخت و بعضى نيكبخت باشند.

و اما كسانى كه بدبخت شده اند، در آتش دوزخند و آنان را آه و ناله هاست ، پيوسته تا زمانى كه آسمان ها و زمين وجود دارد، در آن هستند مگر آنچه پروردگارت بخواهد؛ كه پروردگارت هر چه خواهد همان تواند كرد.

و اما كسانى كه نيكبخت شده اند، پيوسته تا زمانى كه آسمانها و زمين وجود دارد، در بهشت هستند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد....»

(منظور) آسمانها و زمين پيش از قيامت است ؛ زيرا آنگاه كه قيامت شد، آسمانها و زمين تغيير خواهد يافت .

و آن همانند كلام خداى تعالى است كه مى فرمايد:

(وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ)(مؤمنون ، ١٠٠)

«و پيشاپيش آنان برزخى است تا روزى كه برانگيخته شوند.»

و آن امرى است ميان دو امر و آن ثواب و عذاب ميان دنيا و آخرت است .

و نيز همانند كلام خداى تعالى است كه مى فرمايد:

(النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) (غافر، ٤٦)

«آتش دوزخ كه بامدادان و شامگاهان ، ايشان را بر آن عرضه دارند؛ و روزى كه قيامت برپا شود (گويند) آل فرعون را به سهمگين ترين عذاب وارد كنيد.»

در قيامت ، بامداد و شامگاهى نيست كه در آن داخل شوند براستى كه آن (بامداد و شامگاه) در دنياست .

و خداى تعالى در مورد اهل بهشت مى فرمايد:

(وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا)(مريم ، ٦٢)

«و بامدادان و شامگاهان در آنجا رزقشان براى آنها برقرار است .»

اين بامداد و شامگاه از شب و روز بهشت زندگى (عالم برزخ) پيش از قيامت است .

و اين همانند كلام خداى تعالى است كه مى فرمايد:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّـهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿[١٦٩](http://tanzil.ir/#3:169)﴾ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّـهُ مِن فَضْلِهِ)(آل عمران ، ١٧٠ / ١٦٩)

«و كسانى را كه در راه خدا كشته شده اند، مرده مپنداريد، بلكه آنان زنده اند و در نزد پروردگارشان روزى دارند. و از آنچه خداوند از لطف خويش به آنان بخشيده است ، شادمانند. (١١٦)»

كلام ارزشمند مولاى بزرگوار عليه‌السلام بطور دقيق ، وجود شب و روز در عالم برزخ را مورد تاءييد قرار مى دهد و هيچگونه شكى باقى نمى ماند كه اين عالم داراى شب و روز مى باشد.

افرادى كه در عالم برزخ زندگى مى كنند، اگر از اهل ايمان و تقوى باشند، صبح و شام ، براساس اعمالى كه انجام داده اند، در آنجا متنعم مى شوند و اثر اعمال خود را در آنجا مشاهده مى كنند، و كسانى كه اهل شقاوت هستند و حقيقت را انكار كرده اند و پيروى طاغوت نموده اند، بر اثر نتيجه اعمالشان ، در هر شب و روز عالم برزخ ، به آتش عرضه مى شوند و اين امر موجب عذاب آنان مى شود.

روايتى از پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درستى اين حقيقت را بطور تلويحى مورد تاءييد قرار مى دهد.

آن بزرگوار مى فرمايند:

«هرگاه يكى از شما مى ميرد، صبح و شام جايگاه وى به او نشان داده مى شود. اگر از اهل بهشت باشد از بهشت (نشان داده مى شود) و اگر از اهل آتش باشد، از آتش (نشان داده مى شود) و به او مى گويند: اين جايگاه تو است تا خداوند عالم ، تو را برانگيزد. (١١٧)»

با توجه به كلام پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز مى توان دريافت كه عالم برزخ داراى شب و روز مى باشد و انسانهايى كه در آن بسر مى برند، اگر از اهل بهشت باشند جايگاهشان را در بهشت نشان مى دهند و اگر اهل دوزخ باشند، جايگاهشان در دوزخ به آنان نشان داده مى شود.

اين روايت بطور تلويحى بيان مى دارد افرادى كه اهل بهشت هستند، در عالم برزخ متنعم هستند و آنانى كه اهل جهنم مى باشند، در اين عالم به عذاب گرفتارند.

براساس رواياتى كه در ويژگيهاى عالم برزخ مطرح گرديد، اهميت آماده شدن براى ورود به اين عالم ، آشكار مى شود؛ زيرا انسان به مكانى مى خواهد برود كه اطلاعات چندانى از آن ندارد. بنابراين ، لازم است كه خود را براى رفتن به اين ديار ناشناخته آماده تر سازد.

# آماده شدن براى ورود به عالم برزخ

براى ورود به عالم برزخ ، لازم است انسان به ناچار از پلى به نام مرگ عبور كند تا خود را به عالم برزخ برساند؛ زيرا بدون عارضه مرگ ، نمى توان وارد اين عالم بسيار وسيع شد.

با توجه به اهميتى كه عامل مرگ براى ورود به عالم برزخ دارد، لازم است انواع مرگ را مورد بررسى قرار دهيم و بدين وسيله خود را براى ورود به اين عالم وسيع ، بيشتر آماده كنيم .

مولاى بزرگوار، امام رضا عليه‌السلام از پدرشان امام كاظم عليه‌السلام نقل مى فرمايند كه به امام صادق عليه‌السلام گفته شد؛ مرگ را براى ما توصيف فرما.

آن بزرگوار فرمودند:

«(مرگ) براى مؤمن خوشبوترين گل ها است كه آن را مى بويد و از بوى خوش آن از حال مى رود و خستگى درد از او منقطع مى شود و براى كافر نيش افعى و عقرب ، بلكه سخت تر است . (١١٨)»

سؤ ال شد: بعضى مى گويند، مرگ از تكه تكه شدن با اره و قيچى و كوبيده شدن با سنگ و چرخاندن سنگ آسيا بر حدقه چشم ، سخت تر است !

امام عليه‌السلام فرمودند:

«براى بعضى از كافران و فاجران همينطور است . آيا از اين افراد كسى را كه اين سختى ها را مى كشد، نديده ايد؟

و آن چيزى كه از اين هم شديدتر است ، عذاب آخرت است زيرا از عذاب دنيا سخت تر و شديدتر است . (١١٩)»

گفته شد: پس چرا ما مى بينيم ، جان كندن بر بعضى از كفار آسان است در حالى كه مى خندد و سخن مى گويد، مى ميرد؟!

و بعضى از مؤمنين هم همينطورند؛ ولى بعضى از مؤمنين و كافران در هنگام سكرات موت ، دچار اين سختى ها مى شوند؟

امام عليه‌السلام فرمودند:

«راحتى مؤمن در آن حال ، ثواب زودرس است و سختى هنگام مرگ براى او باعث پاك شدن از گناه است تا پاكى و تميزى (از گناهان) به آخرت وارد شود و بدون هيچ مانعى ، استحقاق ثواب ابدى را داشته باشد؛ و اما راحتى كافر در آن حال ، به خاطر آن است كه اجر نيكى هاى خود را بطور تمام و كمال ، در دنيا دريافت دارد و وقتى وارد آخرت مى شود، جز عذاب نبيند و سختى حال كافر در موقع مرگ ، آغاز عذاب اوست و اين به خاطر آن است كه خداوند عادل است و ظلم نمى كند. (١٢٠)»

بدون ترديد در زمان مرگ ، قانون خداى تعالى حاكم بر انسانها مى باشد و هيچ كس را قدرت مقابله با آن نيست . افراد مؤمن براساس عمل شايسته خويش اگر دچار سختى سكرات مرگ شوند، بطور يقين خداى تعالى با اين عمل اراده فرموده است كه گناهان او را بدين وسيله از بين ببرد و او زمانى كه وارد عالم برزخ مى گردد، پاك و بى آلايش از گناهان ، وارد اين عالم گردد، و اگر كافران و ظالمانى كه به هنگام مرگ خوشحال و شادمان مى ميرند، خداى تعالى به خاطر اينكه آنها اعمال نيكى كه در دنيا انجام داده اند، سكرات مرگ را از آنان برمى دارد تا آنان در عالم برزخ هيچگونه انتظار پاداشى از خداوند متعال نداشته باشند.

قضاى خداى تعالى بر اين مقدر گرديده است كه مؤمن گناهكار، آنگونه وارد عالم برزخ شود و افراد كافر و فاجر، با چنين وضعى زندگى را وداع كنند و به عالم برزخ وارد شوند.

بدون ترديد اعمال انسان در زمان مرگ سرنوشت ساز است ؛ زيرا كه اعمال شايسته اهل ايمان ، آنان را اميدوار مى سازد كه با خاطرى آسوده ، زندگى را وداع كنند، اگر چه با مرگى سخت مواجه شوند؛ اما اگر اعمال افراد شايسته نباشد، بدون ترديد از روبروشدن با عارضه مرگ ، دچار وحشت خواهد گرديد و اين عامل بر اضطراب وى در چنين لحظاتى ، تاءثيرگذار خواهد شد.

از مولاى بزرگوار، امام حسن مجتبى عليه‌السلام سؤ ال شد، مرگى كه مردم از آن بى خبرند، چيست ؟

امام عليه‌السلام فرمودند:

«(مرگ) برترين خوشحالى است كه بر مردم مؤمن وارد مى شود؛ زيرا از خانه سخت و مشقت بار به نعيم ابد منتقل مى شوند؛ و بدترين هلاكت و بدبختى به كافران است ؛ زيرا از بهشت خود به آتش خاموش نشدنى منتقل مى گردند. (١٢١)»

با توجه به رهنمود ارزشمند امام بزرگوار عليه‌السلام عارضه مرگ در افراد مختلف ، متفاوت است . افراد مؤمن با مشاهدات و مكاشفاتى كه در زمان مرگ به آنان رخ مى دهد، به آينده خود اميدوار مى گردند؛ ولى افرادى كه عمرى را با ظلم و شقاوت سپرى نموده اند، مشاهده عارضه مرگ نمى تواند رضايت بخش باشد و به همين جهت از روبروشدن با آن همواره در وحشت و اضطرابند.

بنابراين مى توان دريافت كه عمل صالح و شايسته در زمان مرگ تا چه اندازه به سود انسان مى باشد. خداوند متعال به خاطر اعمال شايسته بندگان مؤمن ، مرگى آرامش بخش به آنان عطا مى فرمايد تا آنان با خاطرى مطمئن و آسوده اين جهان را ترك كنند و به جهان ابديت بپيوندند.

پيامبر بزرگوار عليه‌السلام مى فرمايند:

«مؤمن بطور دائم نسبت به سوء عاقبت خود در وحشت و نگرانى است . او تا هنگام جان دادن و روبروشدن با فرشته مرگ ، اطمينان به وصال رضوان اللّه ندارد؛ وقتى شر همه دشمنان ايمان و عمل صالح را پشت سر گذاشت و با كمال سلامت به مقام لقاء رسيد، به نجات خويش مطمئن مى گردد. (١٢٢)»

سعادت مندترين افراد، كسانى هستند كه در لحظات آخر عمر، خود را از تمام آلودگى هاى دنيوى رها نمايند و بر اثر اعمال شايسته ، خود را براى ورود به عالمى كه تكامل ديگرى در انتظار آنان مى باشد، آماده سازند.

اما با اين همه ممكن است حتى افراد مؤمن كه داراى اعمال شايسته اى مى باشند، در زمان مرگ دچار ناراحتى و با جان كندن مشكل روبرو شوند.

بدون ترديد چنين مرگى براساس مصلحتى است كه خداوند متعال بر آنان مقدر فرموده است .

رهنمود ارزشمند ائمه معصومين عليهما‌السلام مى تواند در چنين مراحلى ، مشكل گشاى انسانها باشد.

زراره گويد: امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

«اگر كسى در آستانه مرگ قرار گيرد و جان سپردن او با دشوارى و شكنجه همراه گردد، او را به نمازگاهش منتقل سازيد و يا روى سجاده نمازش ‍ بخوابانيد. (١٢٣)»

لحظات بحرانى انتقال به عالم برزخ ، براى افراد مؤمن اگر با سختى همراه باشد، جايگاه اعمال شايسته او مى تواند گره گشاى آنان در زمان ارتحال باشد؛ زيرا با قرار گرفتن در نمازگاههايشان ، لطف خداى تعالى شامل حالشان خواهد گرديد و با آرامش بهترى به ديار عقبى رهسپار خواهند شد.

روايت ديگرى اين حقيقت را مورد تاءييد قرار مى دهد.

مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد؛ جدم على بن الحسين عليه‌السلام فرمودند:

«ابوسعيد خُدرى از ياران رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و از راه حق منحرف نبود، سه روز در آستانه مرگ قرار گرفت . خاندانش او را غسل دادند و به جايگاه نمازش منتقل كردند، در آنجا به راحتى جان سپرد. (١٢٤)» با توجه به روايات ارائه شده ، مى توان گفت كه زمان مرگ و انتقال به عالم برزخ ، براى افرادى كه در آستانه آن قرار مى گيرند، هم مى تواند آرامش بخش ‍ باشد و انسان با خاطرى آسوده و به سلامت رهسپار اين عالم گردد و نيز مى تواند براى افرادى كه داراى عقايدى نادرست و اعمال ناشايسته هستند، با مرگى نامطلوب و ناهنجار روبرو گردند.

افرادى كه اهل ايمان هستند، با احساس فرارسيدن مرگ ، از آن استقبال مى كنند و مى دانند كه به مكانى قدم خواهند نهاد كه سراسر نعمت و كرامت است و مرگ را جز پلى بين اين جهان و عالم برزخ نمى دانند.

بدين ترتيب زمانى كه لحظه ارتحال آنان فرامى رسد، با شادمانى به استقبال آن مى شتابند و با آغوش باز آن را پذيرا مى شوند.

اين لحظات براى افراد باايمان بسيار باشكوه است ؛ زيرا در اين لحظه آنها احساس مى كنند كه از يك جهان پست به جهانى بسيار باشكوه و پر نعمت قدم مى گذارند.

مولاى بزرگوار امام جواد عليه‌السلام از پدرانش و از امام على بن الحسين عليه‌السلام روايت كرده اند كه :

«چون كار بر حسين بن على عليه‌السلام سخت شد، كسانى كه با او بودند به او نگاه كردند و ديدند حال او برخلاف ديگران است ؛ زيرا آنان بتدريج كه كار سخت مى شد، رنگهايشان تغيير مى كرد و پاهايشان به لرزه مى افتاد و ترس قلبهايشان را فرامى گرفت و امام حسين عليه‌السلام و برخى از ياران ويژه اش ، چهره هايشان درخشان و اندامها و قلبها مطمئن بود. به خاطر اين بود كه بعضى به بعضى ديگر مى گفتند:

نگاه كنيد، چگونه به مرگ اعتنايى ندارد!

آنگاه امام حسين عليه‌السلام فرمودند:

«اى فرزندان پدران بزرگوار، شكيبا باشيد كه مرگ جز پلى نيست كه شما را از سختى و ناراحتى به بهشت گسترده و نعمت هاى پايان ناپذير مى رساند. كداميك از شماست كه آرزوى انتقال يافتن از زندانى به كاخى را نداشته باشد؟ و مرگ براى دشمنان شما انتقال يافتن از كاخ به زندان است . (١٢٥)»

مؤمنينى كه در آستانه ارتحال قرار مى گيرند، براساس اعمال شايسته شان و نيز براساس مشاهداتى كه به هنگام انتقال ، اتفاق مى افتد، با خاطرى آسوده خود را آماده ورود به عالم برزخ مى نمايند، به همين لحاظ زمان مرگ ، لحظه با شكوهى براى افراد مؤ من بشمار مى رود و آنان با مشاهداتى كه در اين لحظات برايشان رخ مى دهد، اشتياقشان براى ورود به اين عالم بيشتر مى شود.

مطالعه چنين لحظات و مشاهده عواملى كه در اين زمان براى افراد مؤمن صورت مى پذيرد، بسيار جالب و قابل تاءمل است .

براى آشنايى با چنين صحنه هايى ، بايد آن را براساس رواياتى ارزشمند از ائمه معصومين عليهما‌السلام مورد مطالعه قرار دهيم و ارزش ايمان واقعى را در اين لحظات بسيار حساس بهتر بشناسيم ؛ زيرا در اثر ايمان واقعى است كه لطف خداى متعال شامل افراد مؤمن مى گردد و آنان خود را با صحنه هاى شگفت انگيز مواجه مى بينند.

# مكاشفه در زمان مرگ

يكى از باشكوه ترين لحظات يك فرد مؤمن حقيقى ، زمانى است كه در انتظار مرگ و انتقال به عالم برزخ بسر مى برد؛ زيرا در اين لحظه ، براساس ‍ اعمال شايسته وى ، لطفى از سوى خداوند تعالى و ائمه معصومين عليهما‌السلام نسبت به او صورت مى پذيرد كه نمى توان بهايى بر آن قائل گرديد.

چنين لحظه با عظمتى ، مشاهده مكاشفه اى بسيار باشكوه مى باشد كه فرد مؤمن با آن روبرو مى گردد.

جريان اين مكاشفه بسيار باشكوه را از زبان مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مورد مطالعه قرار مى دهيم .

ابان بن عثمان گويد؛ شنيدم كه مولاى بزرگوار، ابوعبداللّه صادق عليه‌السلام مى فرمودند:

«موقعى كه آخرين نفس در سينه حبس مى شود، بنده مؤمن مى بيند.»

عرض كردم ؛ قربانت گردم ، چه مى بيند؟ فرمودند:

«رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى بيند كه به او مى فرمايد؛ منم رسول اللّه ، مژده باد كه رستگار گشتى . و على بن ابى طالب عليه‌السلام را مى بيند كه مى فرمايد؛ منم على بن ابى طالب كه دوست دار او بودى . مى خواهى كه امروز پشت و پناهت باشم ؟ (١٢٦)»

عرض كردم آيا ممكن است كه انسان به اين مرحله برسد و مجددا به دنيا بازگردد؟

«فرمودند: نه ! اگر به اين مرحله برسد ديگر جز حركت به سوى آخرت ، راهى ندارد.»

و فرمودند: اين موضوع در قرآن است كه خداى عزوجل مى فرمايد:

(الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿[٦٣](http://tanzil.ir/#10:63)﴾ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّـهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)(يونس ، ٦٤/٦٣)

«همان كسانى كه ايمان آورده اند و تقوى ورزيده اند، مژده بشارت را در زندگى دنيا و آخرت دريافت مى كنند، سخن خدا دگرگون نخواهد شد. (١٢٧)»

اگر انسان به مرحله اى از ايمان برسد كه شايستگى آن را داشته باشد در زمان ارتحال ، چنين مكاشفه باشكوهى نصيب وى گردد، ارزش و بهاى چنين حالتى با جهانى نمى تواند برابرى نمايد؛ زيرا كه لطف خداوند متعال در چنين مرحله اى براساس اعمال شايسته بنده اش ، شامل حال وى مى گردد و او مشاهده گر صحنه اى مى گردد كه بزرگترين و والاترين آرزوى يك انسان واقعى مى باشد.

مشاهده چنين مكاشفه اى مى تواند آرامش قلبى و اطمينان نفس را در فرد ايجاد بكند و او با خاطرى آسوده جان به جان آفرين تسليم كند و او را به خاطر لطفى كه در حق بنده اش مرحمت فرموده ، شاكر و سپاسگزار باشد.

چنين مكاشفه باشكوهى ، تنها براى فرد مؤمنى كه در حال احتضار است ، ميسر مى گردد و ديگران از حال او بى خبرند و تنها از رفتار فرد محتضر مى توان فهميد كه آيا به چنين موهبت عظيمى نايل گرديده است ؟

علامت وجود چنين مكاشفه اى را در كلامى ارزنده از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مى توان بررسى قرار داد.

يحيى بن سابور گويد؛ شنيدم امام صادق عليه‌السلام مى فرمودند:

«افراد مؤمن كه به هنگام جان دادن ، قطرات اشكى از گوشه چشم فرو مى ريزند، بدين علت است كه رسول خدا را با حال رضايت ديدار مى كنند و مسرور مى شوند.

نديده ايد كه هنگام مسرت و شادى ، قلب انسان شكفته مى شود و اشك از ديدگانش فرو مى ريزد؟ (١٢٨)»

در چنين لحظاتى بايد همواره مشاهده گر فرد مؤمن بود و واكنش هاى او را مورد بررسى قرار داد و اگر آثار لطف خداى تعالى در رفتار او ظاهر گرديد، شرط ادب در حضور پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهما‌السلام بجاى آورد؛ زيرا كه در چنين لحظات باشكوهى ، مكاشفه اى در حالت وقوع است كه افراد ديگر از وجود آن بى خبرند و تنها فرد محتضر از آن آگاهى دارد.

نكته بسيار جالبى در اين لحظه وجود دارد آن است كه افراد ديگرى نيز ممكن است به طريقى از حضور پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهما‌السلام آگاهى پيدا كنند و اين رازى است كه تنها افراد باايمان از آن آگاهى دارند و به زبان درنمى آيد؛ زيرا اثر چنين مكاشفه اى در قلب افراد باايمان كه در كنار فرد محتضر مى باشند، گاهى قابل ادراك مى شود.

پيوستگى فرد باايمان با ائمه معصومين عليهما‌السلام ، در حال حيات او، موجب به ثمر رسيدن چنين لحظاتى مى شود. افرادى كه در اين عالم ، همواره اين پيوستگى را حفظ نمايند، بدون ترديد براساس لطف خداى تعالى ، اين پيوستگى در زمان مرگ و عالم قيامت همچنان استوار و پايدار خواهد ماند.

مولاى بزرگوار امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

«كسى كه دل او براى ما به درد آيد، روزى كه هنگام مردنش باشد، ما را مى بيند؛ چنان شادمان مى شود كه اين شادمانى در دلش مى ماند تا در حوض كوثر بر ما وارد شود و حوض براى دوستان ما شاد شود؛ آنگاه بر آن وارد شوند؛ آنقدر از خوردنى ها به او بچشانند تا جايى كه راضى نمى شود از آنجا به جاى ديگر برود. (١٢٩)» تاءثير خدمتگزارى و ارادت به ائمه معصومين عليهما‌السلام در حال حيات و در زمان ارتحال بسيار قابل توجه است . بطور يقين ائمه معصومين عليهما‌السلام افراد فداكار و خدمتگزار به اسلام را در همه حال ، بخصوص در زمان مرگ هرگز فراموش نمى كنند و او را با شكوه خاصى كه شايسته آنان است ، روانه عالم برزخ مى نمايند.

توجه و لطف ائمه معصومين عليهما‌السلام در زمان ارتحال ، مقدمه و بشارت بسيار باشكوه لقاءاللّه است ؛ زيرا فرد مؤمن با مشاهده چنين صحنه اى ، اميدوار مى شود كه اعمال او قبول درگاه حضرت بارى تعالى فراگرفته و او را شايسته رسيدن به لقاءاللّه گردانيده است .

مولاى بزرگوار اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايند:

«...به آنچه خدا دستور فرموده ، چنگ زنيد. ميان هيچيك از شما و آنچه مورد غبطه است و دوستش مى دارد، فاصله اى نيست مگر آن كه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دَم مرگ نزد تو بيايد؛ و آنچه نزد خداست ، بهتر و ماندگارتر است و سوگند به خدا، مژده اى از جانب خدا به آن بنده اى خواهد رسيد كه چشمش روشن شود و مشتاق لقاء خداوند متعال گردد. (١٣٠)»

مشاهده پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهما‌السلام در زمان ارتحال ، با عامل بسيار مهمى در ارتباط است كه اگر اين ارتباط وجود نداشته باشد، امكان رسيدن به چنين مرحله باشكوهى بطور يقين وجود نخواهد داشت .

كسانى كه در ايام زندگى خود، اعمالشان براساس دستورات پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهما‌السلام باشد، بطور يقين ، به چنين موهبت عظيمى در زمان مرگ نايل خواهند گرديد اما كسانى كه طريق ديگرى جز اين راه را انتخاب كرده باشند، بطور يقين به رسيدن چنين لحظه باشكوهى موفق نخواهند گرديد.

عمار بن مروان گويد، از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه فرمودند:

«چون يكى از شيعيان به حال احتضار رسد و رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤمنين عليه‌السلام و جبرئيل و ملك الموت نزد او حاضر شوند... ملك الموت به او نزديك شده و مى گويد: بنده خدا، حكم آزادى خود را گرفته اى ؟ امان برائت را اخذ كرده اى ؟ در دنيا به عصمت كبرى چنگ زده اى ؟ پس خدا تو را توفيق دهد، گويد: آرى ،

ملك الموت گويد: آن كدام است ؟

جواب دهد:

ولايت على بن ابى طالب عليه‌السلام ... (١٣١)»

اين روايت ارزنده ارتباط قبولى اعمال براساس ولايت را با تاءكيد فراوانى مورد تاءييد قرار مى دهد؛ زيرا كسى كه در زمان حيات ، اعمالش با دستورات ائمه معصومين عليهما‌السلام مطابقت داشته باشد، بدون ترديد در زمان مرگ ، آن بزرگواران ، او را فراموش نمى كنند و به يارى وى مى شتابند كه آثار چنين انتخابى ، در زمان مرگ آشكار خواهد گرديد و آن ايجاد نفس مطمئنه در قلب بنده مؤمن مى باشد.

سدير صيرفى گويد؛ به مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام عرض ‍ كردم :

يابن رسول اللّه فدايت شوم ، آيا مؤمن قبض روح خود را مكروه مى دارد؟

فرمودند:

«به خدا نه ، وقتى كه فرشته مرگ براى تحويل گرفتن روح او مى آيد، ناله مى كند!

فرشته مرگ به او مى گويد؛

اى دوست خدا ناله مكن .

به خدايى كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مبعوث كرده ، من به تو از يك پدر مهربان ، نيكوكارتر و مهربان ترم ! چشمت را باز كن و ببين !در آن وقت رسول خدا و اميرالمؤمنين و فاطمه و حسن و حسين و امامان از ذريه آنها عليهما‌السلام بر وى متمثل مى شوند و به او مى گويند؛

اين رسول خدا و اميرالمؤمنين و فاطمه و حسن و حسين و امامان ، دوستان تو هستند.آن وقت چشم باز كرده و نگاه مى كند؛روح او را از جانب خداى باعزت ندا كننده اى ندا كرده و مى گويد:

هان اى نفس مطمئنه به محمد و اهل بيتش ، به سوى پروردگارت كه تو از او خشنودى و به ولايت اهل بيت كه با ثواب الهى ، از تو خشنود است ، بازگرد. و در زمره بندگان من ؛ يعنى محمد و اهل بيت او، درآى ، و به بهشت من داخل شو.

در آن وقت هيچ چيز خوشايند تر از آن نيست كه روح از بدنش كشيده شود و به منادى ملحق گردد. (١٣٢)

ملاحظه مى شود كه باشكوه ترين زمان افراد باايمان كه داراى ايمانى خالص ‍ و مطابق دستورات ائمه معصومين عليهما‌السلام باشند، در زمان مرگ چگونه آثار خود را آشكار مى سازد.

بدون ترديد چنين لطفى در اثر عمل شايسته افراد مؤمن به آنان ارزانى مى گردد و افرادى كه در قبول و عمل به دستورات آن بزرگواران كوتاهى كرده باشند، از اين نعمت عظمى بى بهره خواهند گرديد.

# سؤ ال در برزخ

يكى از موضوعات بسيار جالبى كه ممكن است در ذهن انسان وجود داشته باشد، اين است كه آيا فردى كه روح او از بدنش مفارقت نموده و به جسدى غيرمتحرك تبديل گشته است و ديگر حواس پنجگانه و مغز او كار نمى كند، آيا حرف انسانها زنده را مى شنود، و اگر مى شنود، چگونه است ؟بايد گفت شنيدن انسان حتى در زمان زنده بودن توسط روح (نفس ناطقه قدسيه) صورت مى گيرد؛ زيرا اثر محركات (صداهايى كه در محيط وجود دارند) به وسيله حس شنوايى و به وسيله اعصاب حسى ، به مغز منتقل مى گردد و سپس اين محركات توسط روح ، به ادراك در مى آيند.

اكنون كه روح از بدن فرد مفارقت نموده و در عالم برزخ بسر مى برد، مى توان گفت كه او از زمانى كه در اين عالم ماده بود، شنواتر است و بطور مسلم تمام حرفهاى اطرافيان را مى شنود؛ زيرا نفس ناطقه قدسيه كه عامل شنوايى و بينايى و... مى باشد، از بين نرفته است و تمام ادراكات و اطلاعاتى كه فرد در طول حيات خويش كسب كرده بود، در آن منعكس ‍ است ؛ زيرا كه ادراكات و اطلاعات ، با عارضه مرگ ، از بين نمى روند. (١٣٣)

براى اثبات اين حقيقت ، مى توان روايتى از پيامبر بزرگوار را مورد بررسى قرار داد و درستى آن را اثبات نمود.

از پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه آن حضرت در پايان جنگ بدر، كنار چاه بدر ايستاد و به مشركين كه آن روز كشته شده بودند و آنها را به چاه بدر انداخته بودند، فرمود:

«بطور تحقيق شما براى پيامبر خدا همسايه هاى بدى بوديد، او را از منزلش بيرون كرديد، و او را از وطنش آواره نموديد، سپس بر عليه او گرد آمديد و با او به جنگ برخاستيد.

آنچه را كه پروردگارم به من وعده داده بود حق يافتم ، آيا شما هم آنچه را كه پروردگارتان به شما وعده داده بود، حق يافتيد؟ (١٣٤)»

عمربن خطاب گفت : يا رسول اللّه ، به جسدهايى كه مُرده اند، چه مى فرمائيد!؟

فرمودند:

«اى پسر خطاب ، به خدا سوگند، تو از آنها شنواتر نيستى و ميان آنها و فرشته ها كه آنها را با عمودهاى آهنين برسرشان مى زنند، جز آنكه صورتم را اينطور از آنها برمى گردانم . (١٣٥)»

اين روايت ، شنيدن افراد را پس از جداشدن روح از بدن ، مورد تاءييد قرار مى دهد.

برهمين اساس مى توان گفت كه روح فرد در عالم برزخ شنواتر از زمان حيات خويش مى باشد و به همين دليل است كه فرموده اند، در زمان مرگ و پس از به خاك سپارى مُردگان ، به آنها تلقين دهيد.

بايد توجه داشت كه تلقين زمان مرگ براى فرد بسيار مشكل گشا است و مى تواند او را در لحظات آخر عمر و ورود به عالم برزخ يارى دهد.

مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

«شما به افرادى كه در آستانه مرگ مى باشند، لا اله الا اللّه تلقين مى كنيد (كه با كلمه توحيد بميرند) ولى ما به افراد در حال مرگ «محمد رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم » را تلقين مى كنيم . (كه با گواهى دادن به رسالت هم بميرند (١٣٦)»

تلقين زمان مرگ براى كسى كه در حال احتضار است ، همانند دارويى است كه به بيمار تزريق مى شود؛ زيرا فردى كه در حال ارتحال است ، نياز شديدى به تلقينى كه بر وى ارائه مى شود، خواهد داشت و بدين جهت تلقين در زمان مرگ و در زمان به خاك سپارى مُردگان با تاءكيد فراوانى همراه بوده است .

اسحاق بن عمار از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام روايت مى كنند كه فرمودند:

«...سپس دست چپ خود را بر بازوى چپ ميت مى گذارى و او را به شدت حركت داده و مى گويى :

اى فلان بن فلان ، چون مورد سؤ ال قرار گرفتى ،

بگو: اللّه پروردگار من است ، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيامبر من و اسلام دين من و قرآن كتاب من و على امام من است ، بعد هم امامان را تا آخر ذكر مى كنى و بعد دوباره براى او مى خوانى و مى گويى :

آيا فهميدى ؟

او در جواب مى گويد:

آرى فهميدم .بعد مى گويى : خدا تو را در قول راست و صراط مستقيم هدايت فرمايد و خدا در قرارگاه رحمت خويش ، ميان تو و ائمه معصومين آشنايى برقرار فرمايد. (١٣٧)

مفاهيم و اطلاعاتى كه در زمان خاك سپارى مردگان به آنها تلقين مى گردد، بسيارى از مشكلات روحى آنان را برطرف مى نمايد؛ زيرا به محض اينكه مرده را به خاك مى سپارند، زمان سؤ ال در قبر (عالم برزخ) آغاز مى شود و فرشتگان الهى به پرسش سؤ الاتى از فرد مى پردازند. اين سؤ الات به منزله آزمون ورودى به عالم برزخ مى باشد و اگر فرد در اين آزمون سربلند و موفق بگردد، زندگى او در عالم برزخ آسان تر خواهد گرديد و اگر از اين آزمون موفقيتى به دست نياورد، زندگى سختى در اين عالم خواهد داشت .

مولاى بزرگوار امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

«در قبر از پنج چيز مرده سؤ ال مى شود: از نمازش ، زكاتش ، حجش ، روزه اش و ولايتش نسبت به ما اهل بيت .

ولايت از گوشه قبر به آن چهار گويد: هر نقصى كه داشته باشيد، اتمام آن برعهده من است . (١٣٨)»

موقعيتى كه براى فرد در لحظه ورود به عالم برزخ ايجاد مى شود، بسيار تعيين كننده است و با عقايد و اعتقادات او در اين جهان ارتباط كامل دارد؛ زيرا اگر فرد در اين عالم ، با ايمان باشد و اعمال شايسته اى انجام داده باشد، در لحظه ورود به عالم برزخ ، در مقابل سؤ الات فرشتگان مى تواند پاسخگو باشد و خود را از خطرات برهاند؛ اما اگر فرد داراى عقايد كفرآميز و شرك آلود باشد، در زمان ورود به اين عالم ، دچار مشكلاتى خواهد گرديد.مولاى بزرگوار، امام موسى كاظم عليه‌السلام مى فرمايند:

«به مؤمن در قبر (عالم برزخ) گفته مى شود: خدايت كيست ؟

مى گويد: اللّه

گفته مى شود: دينت كدام است ؟

مى گويد: اسلام

گفته مى شود پيامبرت كيست ؟

مى گويد: محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

گفته مى شود: امامت كيست ؟

مى گويد: على عليه‌السلام و يازده فرزندش

گويند: اينها را از كجا دانسته اى ؟

مى گويد: عقيده اى است كه خدايم بدان هدايت فرموده و در آن استوارم كرده است . گويند: بخواب ، خوابى كه در آن پريشانى نيست (مانند) خواب عروس . سپس درى از بهشت براى او گشوده مى شود و از روح و ريحان آن بر وى وارد مى گردد. مى گويد: خدايا قيامت را زود برسان تا بطرف اهل و مال خود برگردم .

به كافر گفته مى شود: پروردگارت كيست ؟

گويد: اللّه

گويند: پيامبرت كيست ؟

گويد: محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

گويند: دينت چيست ؟

گويد: اسلام

گفته مى شود: از كجا اين را دانسته اى ؟

گويد: شنيدم مردم اينطور مى گفتند، من هم گفتم .

او را با ضربه اى مى زنند كه جن و انس طاقت آن را ندارند... (١٣٩)

ارزش عمل انسان به هنگام ورود به عالم برزخ با واقعيتى حيرت انگيز همراه است ؛ زيرا اگر فرد در حال حيات خويش اهل نماز و زكات و حج و روزه باشد و اعمالش بر اساس ولايت صورت گرفته باشد، احتمال رهايى از شكنجه هاى عالم برزخ برايش وجود دارد ولى اگر فرد، داراى عقايدى سست و متزلزل باشد و اهل نماز و روزه و زكات و حج نباشد و از همه مهمتر اعمالش تابع دستورات ائمه معصومين عليهما‌السلام نباشد، روزگار سختى در اين عالم خواهد داشت .

بايد توجه داشت كه سؤ ال در عالم برزخ ، تنها اختصاص به افراد مؤمن و يا افراد كافر دارد و انسانهايى كه نه مؤمن هستند و نه كافر، هيچگونه سؤ الى از آنان به عمل نمى آيد.

روايتى از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام بيانگر اين حقيقت مى باشد، آن بزرگوار مى فرمايند:

«در قبر جز از مؤمن محض و يا كافر محض سؤ ال نمى شود (١٤٠)».

بنابراين مى توان گفت كه سؤ ال در عالم برزخ براى مؤمنين و كافران ، به منزله آزمون ورودى خواهد بود؛ اگر از اهل ايمان باشند، زندگى لذت بخشى در اين عالم خواهند داشت و اگر از كافران باشند، زندگى عذاب آورى در انتظارشان خواهد بود.

# نقش ولايت در زمان مرگ

يكى از موضوعات بسيار مهمى كه در زندگى انسان و اعمال وى داراى ارزش و اهميت است ، عامل ولايت است ؛ زيرا اگر اعمال انسان براساس ‍ توصيه هاى ائمه معصومين عليهما‌السلام نباشد، اعمالش بى ارزش خواهد بود.انسان زمانى مى تواند به درستى اعمال خود اطمينان داشته باشد كه عملش ‍ براساس رهنمودهاى ائمه معصومين عليهما‌السلام باشد.

# بيدار شدن نفس لوامه در عالم برزخ

افرادى كه اعمالشان بدون تاءييد ولايت باشد، نتيجه اى از اعمال خود خواهند ديد؛ زيرا هيچ عملى بدون تاءييد ولايت ، مورد قبول درگاه الهى قرار نمى گيرد.

ابوحمزه ثمالى گويد:

مولاى بزرگوار امام سجاد عليه‌السلام از ما پرسيدند:

چه سرزمينى برترين مكانها است ؟

عرض كردم : خدا و رسول و فرزند رسولش داناترند.

آن بزرگوار فرمودند:

«بهترين مكانها، بين ركن و مقام است . اگر مردى مانند نوح ، نهصد و پنجاه سال در آن مكان روز را به روزه و شب را به عبادت سپرى كند ولى عبادتش ‍ برمحور رهبرى هاى ما نباشد، از عبادت خود بهره اى نخواهد برد. (١٤١)»

كلام ارزنده مولاى بزرگوار، بيانگر حقيقتى شگفت انگيز و هشداردهنده مى باشد؛ زيرا عبادتى كه براساس رهنمودهاى ائمه معصومين عليهما‌السلام نباشد، مورد قبول درگاه الهى واقع نخواهد گرديد و بر همين اساس ‍ مى توان گفت كه راه رسيدن به سعادت ، جز از طريق رهنمودهاى ارزنده آن بزرگواران نمى تواند باشد و هر كس بخواهد خود را به سرچشمه اين حقيقت شگفت انگيز برساند، بايد رهنمودهاى آن بزرگواران را چراغ راه خود قرار دهد.

اگر عمل انسان براساس دستورات پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ولايت باشد، آثار آن در زمان مرگ و انتقال به عالم برزخ كاملا آشكار و نمايان مى گردد؛ زيرا شيطان در اين لحظه بسيار حساس ، سعى مى كند انسان را به سوى دوزخ سوق دهد؛ اما وسوسه اش در مقابل افراد باايمان و معتقد به ولايت بى اثر مى گردد.

مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

«شيطان در هنگام مرگ يكى از مواليان ما مى آيد تا او را از ولايت ما باز بدارد؛ از طرف راستش مى آيد، حريف نمى شود و از طرف چپش مى آيد، باز حريف نمى شود. و همين موقف است كه خداى تعالى فرموده است :

(يُثَبِّتُ اللَّـهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّـهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّـهُ مَا يَشَاءُ) (ابراهيم ، ٢٧)

«خداوند مؤمنان را در زندگانى دنيا و آخرت به سخن استوار، پايدار مى دارد. (١٤٢)» تاءثير عمل به دستورات ائمه معصومين عليهما‌السلام و نقش ولايت در زمان مرگ ، در اين روايت به خوبى قابل مطالعه مى باشد؛ زيرا كسى كه دوستدار آن بزرگواران بوده و اعمالش براساس رهنمودهاى آن بزرگواران باشد، بدون ترديد، لطف خداى تعالى در زمان مرگ شامل حالش مى شود و او را در لحظه بسيار حساس ، كه شيطان قصد انحراف او را دارد، از اين خطر هولناك نجات مى بخشد.

# بيدار شدن نفس لوامه در عالم برزخ

از ديدگاه روانشناسى اسلامى ، انسان داراى نفس ناطقه قدسيه است كه داراى حالات مختلف مى باشد.

گاهى نفس انسان به دنبال اميال لذت و شهوت مى باشد و عوامل لذت آفرين را دوست دارد و به همين جهت به سوى لذت ها گرايش پيدا مى كند، در چنين حالتى ، نفس را اماره گويند؛ زيرا كه همواره انسان را به سوى لذت هاى نامطلوب سوق مى دهد.

افرادى كه به دنبال لذت هاى نامطلوب متعددى مانند، شراب و قمار و موسيقى هاى لذت آفرين و.... مى باشند و از مشغول شدن با آنها، لذت فراوان مى برند، در اين حالت ، پيرو نفس اماره مى باشند. نفس اماره داراى ويژگى هاى خاصى است كه مطالعه آن مجالى ديگر مى طلبد. (١٤٣)بايد دانست كه نفس انسان با آنكه بدنبال لذت و شهوت است اما بعد از ارتكاب هر عمل زشتى كه براساس نفس اماره صورت مى پذيرد، حالت پشيمانى و احساس ندامت و نفس او پديد مى آيد و انسان از عملى كه انجام داده است ، احساس شرم و پشيمانى مى نمايد. در اصطلاح زبان فارسى در چنين حالتى گويند كه «وجدان» انسان بيدار گشته است . مشاهده چنين رفتارى در انسان ، در اصطلاح روانشناسى اسلامى ، بيدار شدن نفس لوامه ناميده مى شود؛ زيرا خداوند متعال براساس قانونى كه بر نفس انسان حاكم گردانيده است ، به دنبال هر عمل زشت و گناه آلودى ، نفس انسان احساس پشيمانى و ندامت مى كند و به سوى خير و صلاح گرايش پيدا مى نمايد.

اگر خداوند متعال لطف خود را شامل بنده اى بگرداند، در همين عالم ، چشم آگاهى بخش و نفس لوامه او را بيدار مى كند و او براساس ادراكات واقعى خود، به جبران آنچه كه از دست داده است ؛ مى پردازد. مشاهده افرادى كه از اعمال ننگين گذشته خود توبه مى كنند و به سوى خدا برمى گردند، درستى اين حقيقت را به خوبى ثابت مى كند.

اما كسانى كه تا لحظات آخرين عمر خود، به آگاهى نرسيده باشند و روز به روز بدنبال اميال لذت جويى افراطى خود باشند، در حقيقت بايد گفت كه مغضوب خداى متعال مى باشند؛ زيرا خداوند متعال در اين دنيا اجازه نداده است كه چشم حقيقت بين آنان گشوده گردد و آنان به جبران گذشته خود بپردازند.

چنين افرادى ، زمانى كه چهره از اين عالم برمى تابند و وارد عالم برزخ مى شوند، خداوند متعال چشم حقيقت بين آنان را مى گشايد و آنها تازه متوجه مى شوند كه در چه گرداب عظيمى فرورفته اند و راه خروج از آن برايشان امكان پذير نمى باشد؛ لذا از خداوند متعال درخواست مى كنند كه بار ديگر آنان را به اين جهان برگرداند تا اعمال شايسته انجام دهند!

اما بدون ترديد، اين آرزوى باطلى است ؛ زيرا براساس قانون مدون الهى ؛ هر كس وارد عالم برزخ شود، امكان بازگشت به اين دنيا برايش ميسر نخواهد بود.

اين افراد همچنان با حالت ندامت و پشيمانى در عالم برزخ بسر مى برند؛ و اين سرنوشت كسانى است كه آگاهانه بدنبال لذت هاى افراطى اين جهان بودند و از مرتكب شدن به گناهان واهمه اى نداشتند.

بيدارشدن نفس لوامه در عالم برزخ براساس آيه (١٠٠/٩٩) سوره مومنون ، قابل بررسى مى باشد كه خداى تعالى مى فرمايد:

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿[٩٩](http://tanzil.ir/#23:99)﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ)

«زمانى كه يكى از آنها، مرگش فرارسد، گويد: پروردگارا مرا به دنيا برگردان تا شايد عمل شايسته اى انجام دهم در آنچه فروگذار كرده ام .

حاشا! آن سخنى است كه او گوينده اش مى باشد و از وراى (مرگ آنها) تا روزى كه برانگيخته شوند عالم برزخ است .»

اين آيه شريفه به خوبى چهره ندامت بار افرادى كه در اين دنيا نتوانسته اند اعمال شايسته انجام دهند و پس از مشاهده حقيقت در عالم برزخ ، نفس ‍ لوامه در آنها بيدار شده و براساس ندامتى كه در آنها پديد آمده است ؛ از خداوند متعال طلب بازگشت به اين دنيا را مى نمايند؛ زيرا كه احساس ‍ ندامت و پشيمانى از ويژگيهاى نفس لوامه مى باشد.

براساس تفسيرهايى كه از ائمه معصومين عليهما‌السلام در مورد اين آيه بيان گرديده است ، به خوبى مى توان آثار نفس لوامه را در عالم برزخ مورد مطالعه قرار داد.

پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:«ترك كننده نماز درخواست مى كند كه به دنيا برگردد. و اين است سخن خداى متعال : زمانى كه يكى از آنان را مرگش فرارسد گويد: پروردگارا مرا (به دنيا) برگردان تا شايد عمل شايسته اى انجام دهم در آنچه بازگذاردم .

نه چنين است ! آن سخنى است كه او گوينده اش مى باشد و از وراى (مرگ آنها) تا روزى كه برانگيخته شوند عالم برزخ است . (١٤٤)» (مؤ منون آيه ١٠٠/٩٩)

براساس رهنمود پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى توان دريافت كسانى كه در اين عالم فريضه نماز خود را ترك نموده اند پس از ورود به عالم برزخ ، نفس لوامه در آنها بيدار شده و آروزى بازگشت به اين جهان را مى نمايند.

روايت ديگرى از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام در تفسير اين آيه وجود دارد كه روشنگر موضوع بحث ما خواهد بود.

ابوبصير گويد؛ مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

«هر كس زكات مالش را نپردازد، هنگام مرگ آرزوى بازگشت (به دنيا) مى كند و اين كلام خداى متعال است كه مى فرمايد:

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿[٩٩](http://tanzil.ir/#23:99)﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ )(١٤٥)»

كلام مولاى بزرگوار عليه‌السلام نيز بيانگر بيدارشدن نفس لوامه در زمان ورود به عالم برزخ مى باشد؛ زيرا كسى كه زكات مال خود را نپرداخته است ، براساس تمايل و علاقه اى بوده كه به مال دنيا داشته است و به همين جهت نتوانسته حقوق واجب آن را كه خداوند متعال برايش مقرر فرموده است ، ادا نمايد و اكنون كه نفس لوامه و چشم آگاهى بخش او بيدار گشته است ، اين حقيقت را درمى يابد كه بايد حقوق واجب خود را ادا مى نمود و بدين سبب از خداوند متعال درخواست مى نمايد كه او را بار ديگر به دنيا برگرداند تا او عمل شايسته اى كه اداى حقوق شرعى مى باشد، انجام دهد اما قانون حاكم بر خلقت ديگر اجازه نمى دهد چنين پديده اى بوجود آيد؛ زيرا خداوند متعال قوانينى بر اين عالم حاكم گردانيده است كه سرپيچى از آن عواقب ناگوارى دارد.

در قرآن كريم آيات متعدد ديگرى وجود دارد كه بيانگر بيدارشدن نفس ‍ لوامه در عالم برزخ را مورد تاءييد قرار مى دهد.

خداى تعالى در (سوره انعام ، آيه ٢٧) مى فرمايد:

(وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

«و اگر آنان را ببينى وقتى كه بر آتش بازداشته شوند، گويند، كاش ما را (به دنيا) بازمى گرداندند تا ديگر آيات پروردگارمان را انكار نمى كرديم و از مؤمنان مى شديم .»

احساس ندامت براساس انكار حقيقت و ارتكاب اعمال نامطلوب گناهكاران ، در اين آيه به خوبى قابل مطالعه مى باشد؛ زيرا وقتى آنها نتيجه اعمال خود را كه منجر به ارائه شدن بر آتش است ، مشاهده مى كنند، از اعمال خود احساس ندامت و پشيمانى مى كنند و آرزو مى نمايند كه اى كاش بار ديگر به دنيا بازگردانده مى شدند تا اعمال نامطلوب خود را جبران مى نمودند.

در روايات متعددى ، بيدارشدن نفس لوامه در عالم برزخ مورد بررسى قرار گرفته است .

جعفر جعفى گويد:

مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام از پدرشان نقل كرده كه پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده اند:

«هر كس گناهى كند و خندان باشد، به دوزخ رود در حالى كه گريان باشد. (١٤٦)»

اين روايت نيز بطور تلويحى ، بيدارشدن نفس لوامه را در عالم برزخ و قيامت به خوبى بيان مى دارد؛ زيرا كسى كه در اين جهان گناهى انجام دهد كه موجب لذت او باشد، آثار همين گناه در عالم برزخ و روز قيامت بصورت عذاب كه براساس بيدارشدن نفس لوامه مى باشد، آشكار خواهد گرديد.

اگر ميل لذت جويى و انگيزه شهوت در تمام زمينه ها از حد تعادل خارج گردد، به آتشى مى ماند كه در دل انسان شعله ور مى گردد. اين آتش همان شعله اى است كه جان را مى سوزاند اگر چه بظاهر بسيار شوق انگيز باشد. كسى كه پيرو لذات شهوت انگيز افراطى در همه زمينه ها مى باشد در حقيقت آتشى را دنبال مى كند كه روزى او را در شعله هاى سوزان خود فرا خواهد گرفت . چنين فردى با عمل نامطلوب خود، آتشى با خود حمل مى كند. همچنان كه در اين دنيا از تمايل به آن سير نمى شد و نمى توانست از آن دل بكند، تجسم همين عمل پس از مرگ و پس از بيدارشدن نفس لوامه ، به آتشى سوزان مبدل خواهد گرديد كه او نمى تواند از آن بگريزد.

مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايند:

«تلخكامى دنيا، شيرينى آخرت ؛ و شيرينى دنيا حرام ، تلخى آخرت است . (١٤٧)»

كلام ارزشمند مولاى بزرگوار عليه‌السلام نيز بيدارشدن نفس لوامه را در عالم برزخ و روز قيامت ثابت مى كند؛ زيرا كسى كه شيرينى و لذت عمل حرام را بچشد، همين عمل موجب تلخكامى و عذاب نفس او در جهان برزخ و قيامت خواهد بود.

گرايش انسان به گناه براساس ميل شهوت و لذت ، عذاب خواركننده اى در عالم برزخ به همراه خواهد داشت ؛ زيرا خداوند متعال با آنكه به انسان در اين دنيا اراده اى عطا فرموده است كه هر عمل دلخواهش را انجام دهد، اما به او عقلى نيز عطا فرموده است كه به وسيله آن بسنجد و تشخيص دهد كه كدامين عمل را انتخاب كند تا موجب عذاب وى نشود. كسى كه بى اعتنا به قوانين حاكم بر خلقت باشد، بدون ترديد بايد منتظر عواقب خفت بار و خواركننده آن نيز باشد.

# زندگى در عالم برزخ

براساس مطلبى كه تاكنون مورد بررسى قرار گرفته ، متوجه شده ايم كه عالم برزخ در بعضى روايات ، با اصطلاح «قبر» بيان شده است كه مكان زندگى انسانها بعد از مرگ آنها مى باشد.

كسى كه در اين جهان مى ميرد، در حقيقت در عالم برزخ متولد مى شود؛ زيرا كه مرگ اين عالم ، همراه با تولد او در عالم برزخ مى باشد؛ همانطورى كه خارج شدن كودك از رحم مادر، تولد او در اين عالم مى باشد.

و گفتيم كه عالم برزخ ، داراى وسعت بيش از آن است كه ذهن ما بتواند آن را تصور كند؛ زيرا انسانهايى كه تا زمان ما مرده اند و انسانهايى كه بعد از ما خواهند مُرد، همگى در اين عالم استقرار دارند و چنين مكانى بايد وسعتى غيرقابل تصور داشته باشد.

اكنون مى خواهيم بدانيم كه زندگى در عالم برزخ بر چه اساسى است و زندگى افراد آن چگونه سپرى مى شود.

پيامبر بزرگوار، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

«قبر (عالم برزخ) باغى از باغات بهشت و يا گودالى از گودال هاى دوزخ است . (١٤٨)»

براساس كلام ارزنده پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عالم برزخ براى افراد نيكوكار، يكى از باغات بهشت و براى افراد گناهكار و مشرك و كافر، گودالى از آتش است .

افرادى كه وارد عالم برزخ مى گردند، پس از سؤ الات فرشتگان و تعيين درجه ايمان آنها در باغهايى از باغ بهشت برزخى مستقر مى گردند و به سير تكاملى خود ادامه مى دهند و از نعمت هاى آنجا بهره مند مى شوند.

ابوبصير گويد؛ از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام درباره چگونگى ارواح مؤمنين سؤ ال كردم .

آن بزرگوار فرمودند:

«(مؤمنين) در حجره هاى بهشت (برزخى) مستقرند از غذاهاى آن مى خورند و از نوشيدنيهاى آن مى نوشند و از خداوند درخواست مى كنند هر چه زودتر قيامت را برپا نمايد. (١٤٩)»

اين روايت نيز، زندگى پرنعمت و با بركت را در عالم برزخ براى افراد مؤمن ، مورد تاءييد قرار مى دهد.

افراد مؤمن در مكان خاصى در عالم برزخ به زندگى پرنعمت خود ادامه مى دهند و آن جايى به نام «وادى السلام» مى باشد كه در پشت كوفه قرار دارد.

در روايتى از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام اين موضوع مورد بررسى قرار گرفته است . احمد بن عمر از فردى نقل مى كند كه گويد؛ به مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام عرض كردم ؛ برادرم در بغداد است ، مى ترسم در آنجا بميرد.

آن بزرگوار فرمودند:

«باك نداشته باش از اينكه هرجا بميرد؛ آگاه باش ، هيچ مؤمنى در مشرق و مغرب زمين نمى ماند، مگر اينكه خداوند عزوجل او را به وادى السلام گرد آورد (١٥٠)»

عرض كردم ؛ وادى السلام كجاست ؟

فرمودند: پشت كوفه .

آگاه باش ، گويى آنها را مى بينم حلقه حلقه نشسته اند و با هم گفتگو مى كنند. (١٥١)»

با توجه به اين روايت ارزنده ، مى توان دريافت كه مؤمنين در جايگاه با بركتى در جوار همديگر در نعمت هاى الهى غوطه ورند و با همديگر در ارتباط هستند و از مصاحبت يكديگر برخوردارند و از آن لذت مى برند.

يكى از نعمت هاى عالم برزخ كه در قرآن از آن با اصطلاح «روح و ريحان» نام برده شده است ، از نعمت هايى است كه مؤمنين از آن برخوردارند.

ابوبصير گويد؛ از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام درباره اين آيه سؤ ال كردم :

(فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿[٨٨](http://tanzil.ir/#56:88)﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ) (واقعه ، ٨٩/٨٨)

«سپس آنگاه اگر از مقربان باشد، روح و ريحان براى آنان است .»

فرمودند؛

«روح و ريحان در قبر (عالم برزخ) است .... (١٥٢)»

براساس اين روايت ارزنده ، نعمت هاى عالم برزخ بايد بسيار ارزشمند باشد كه خداوند متعال آن را براى افراد باايمان عطا مى فرمايد. اطلاعات ما درباره نعمتهاى برزخى كه عبارت از روح و ريحان است ، بسيار ناقص ‍ مى باشد؛ زيرا نمى توان اصطلاحات خاصى كه در قرآن كريم بكار رفته است ، با راءى و نظر خود تفسير نمود. اما بايد توجه داشت كه منظور از روح و ريحان ، نعمت هاى بسيار مهمى مى باشد كه شايسته مؤمنينى است كه به عالم برزخ وارد مى شوند و از آن برخوردار مى گردند. بدين جهت مفهوم اين اصطلاحات بايد بسيار عميق باشد.

اما بايد دانست كه علاوه بر روح و ريحان ، مصاحبت با افراد مؤمن و بهره مند شدن از اطلاعات و افكار آن ها، خود نعمتى عظيم بشمار مى رود كه افراد مؤمن از آنها برخوردار مى گردند.

موقعيت زندگى كافران و مشركين نيز در عالم برزخ ، براساس آيات و روايات اسلامى ، مورد بررسى قرار گرفته است .

مكانى كه كافران و مشركين در آنجا به زندگى خود ادامه خواهند داد، در مكانى به نام «برهوت» مى باشد.

مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام ويژگيهاى اين مكان را در روايتى بيان نموده و مى فرمايند:

«در وراء يمن ، بيابانى است كه آن را برهوت مى گويند. در اين بيابان جز مارهاى سياه و جغد از پرنده ها نمى باشد.

در اين بيابان چاهى است كه آن را «بَلَهوت» مى گويند.

ارواح مشركين صبح و شام به آنجا برده مى شوند و از آب چركين به آنان مى نوشانند. (١٥٣)»

براساس اين روايت ، منكران و مشركين در مكانى به نام برهوت با وضعيتى نامطلوب به زندگى خود ادامه خواهند داد.

بايد توجه داشت كه خداوند متعال به هيچ يك از بندگان خود ستم روانمى دارد و آنانكه در برهوت با دشواريهاى زيادى روبرو مى شوند، براساس اعمال و تفكرات نامعقولى است كه در اين جهان با اراده خود انتخاب نموده اند و اين انتخاب سرانجامى جز عذاب در عالم برزخ نخواهد داشت .

ابوبصير گويد؛ از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام درباره ارواح مشركين سؤ ال كردم . فرمودند:

«(مشركين) در آتش معذبند و مى گويند؛ پروردگارا، قيامت را برپا نما، و وعده اى از عذاب كه به ما داده اى قطعى مساز، و آينده ما را به گذشته ما ملحق مفرما (١٥٤)»

زندگى مشركان و كافران در برزخ ، با عذابهايى همراه است كه آنان از آن به تنگ آمده و آرزوى برپاشدن قيامت را نمى نمايند زيرا مى دانند كه عذاب آخرت بسى دشوارتر است . يكى ديگر از عذاب هاى افرادى كه در برهوت زندگى مى كنند، عرضه نمودن آب جوشان (حميم) بر آنان مى باشد.

...ابوبصير گويد؛ درباره اين آيه ، از مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام سؤ ال كردم :

(وَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ ﴿[٩٢](http://tanzil.ir/#56:92)﴾ فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ) (واقعه ، ٩٣/٩٢)

«و اما اگر از منكران گمراه باشد، پذيرائيش از آب جوشان است»

امام عليه‌السلام فرمودند؛ (ارائه آب جوشان) در عالم برزخ است .... (١٥٥)»

براساس آيات و رواياتى كه در زمينه زندگى در عالم برزخ ارائه گرديد، تا حدودى طريقه زندگى در اين عالم براى ما آشكار و مشخص مى گردد. افراد باايمان ، همراه با نعمتهاى بهشتى برزخى به سير تكاملى خود در اين عالم ادامه خواهند داد و مشركان و منكران نيز براساس انتخاب طريقى كه در اين جهان نموده بودند، آثارش را در عالم برزخ مشاهده خواهند نمود.

# نمونه هاى عذاب برزخى

بدون ترديد، براى افرادى كه در اين جهان اعمال شايسته اى انجام دهند و اعمالشان براساس دستورات ولايت باشد، هيچگونه ناراحتى در عالم برزخ نخواهند داشت ؛ زيرا آنان راهى را انتخاب كرده اند كه كژى و سستى در آن راه ندارد و اعمالشان مورد قبول درگاه حضرت احديت مى باشد.

اما كسانى كه در اين جهان خود را آلوده به انواع گناهان نموده و اعمالى قابل قبول و قابل ارائه در پيشگاه حضرت بارى تعالى ندارند و همواره در راه كفر و ضلالت قدم برداشته اند، پس از ورود به عالم برزخ ، قيامتشان برپا مى شود و براساس عقايد نادرست و اعمال ناشايسته اى كه داشتند، مورد بازخواست قرار مى گيرند.

پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

«هرگاه يكى از شما بميرد، قيامتش برپا مى شود.... (١٥٦)»

زندگى در عالم برزخ براى مؤمنان و مشركان و كافران همچنان ادامه دارد و هر كدام در سير تكاملى خود به تكامل مى رسند.

افرادى كه باايمان هستند، بر ايمانشان افزوده مى شود و كافران و مشركان به حقايقى دست پيدا مى كنند كه در اين جهان به آن نرسيده بودند. و افرادى كه داراى اعمال ناشايسته اى بودند، عملشان در عالم برزخ تجسم مى يابد و بر همين اساس به عذاب گرفتار مى شوند؛ به لحاظ اينكه ، هيچ عملى در جهان بى پاسخ نمى ماند و قانون خداى تعالى چنين حكم مى كند هر فردى كه كوچكترين خطايى از او سرزده است و به جبران آن نپرداخته است ، بايد نتيجه اعمالش را مشاهده كند.

نتيجه عمل انسان در عالم برزخ به اشكال گوناگون ظاهر مى گردد كه با قانون اين جهان متفاوت است .

مولاى بزرگوار، خطاب به فردى به نام اسماعيل بن صيرفى مى فرمايد:

«...اى اسماعيل ، هر كه براى حاجتى نزد برادرش رود كه او توانايى انجام آن را داشته باشد، و انجام ندهد، خداوند در قبر (عالم برزخ) مارى بر او مسلط كند كه انگشت ابهامش را تا روز قيامت بگزد، چه آنكه آن فرد آمرزيده شده يا معذب باشد. (١٥٧)»

عذابى كه انسانها براساس اعمالشان مشاهده مى كنند، متفاوت است . در روايات اسلامى ، نمونه هاى بارزى از اين نوع عذاب ها بيان گرديده است كه مطالعه آنها مى تواند ما را با اين ويژگى عالم برزخ آشنا سازد.

مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايند:

«هر كسى با زنى مسلمان يا يهودى يا مسيحى يا زرتشتى ، آزاد يا بنده ، زنا كند و توبه ننمايد و با اصرار بر آن بميرد، خداوند، سيصد باب در قبرش باز كند كه مار و عقرب و اژدهاى دوزخى از آن درآيد و تا روز قيامت بسوزد و چون از قبرش برآيد، مردم از بوى گندش در آزار باشند (١٥٨)»

بطور يقين ، عالم برزخ جايگاه تكامل واقعى انسانها مى باشد، حتى براى كسانى كه اعمال ناشايست و نامطلوب انجام داده باشند؛ زيرا تاءديب انسان موجب رشد و كمال وى مى گردد و انسان را به آگاهى مى رساند.

افرادى كه در عالم برزخ عذاب مى بينند، در حقيقت تجسم اعمال خودشان در اين دنيا مى باشد كه بازتابش در عالم برزخ ، بصورت عذاب خودنمايى مى كند و افرادى كه عذاب مى بينند، به حقانيت عذاب خود واقف مى گردند؛ زيرا مى دانند اعمالى كه در دنيا انجام داده بودند، نتيجه اى جز اين عذابها نخواهد بود.

حقيقت زندگى در عالم برزخ ، واقعيتى انكارناپذير است زيرا عدالت خداى تعالى ايجاب مى كند كه افراد ستمگر بالاخره روزى نتيجه اعمال خود را بطور مجسم مشاهده كنند.

روايت تكان دهنده اى از پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در زمينه عذاب در عالم آخرت بيان گرديده است كه مى تواند نمونه اى از عذاب برزخى بشمار آيد.

عبدالعظيم حسنى از مولاى بزرگوار، امام جواد عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود؛ پدرم بواسطه آباء گراميش از اميرالمؤمنين عليه‌السلام نقل كرد كه فرمودند من و فاطمه عليها‌السلام به حضور رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيديم ، در حالى كه ايشان سخت مى گريستند.

عرض كردم ؛ پدر و مادرم فدايتان باد، چه چيزى موجب شده است كه اينگونه گريه مى كنيد؟

در پاسخم فرمودند:

«ياعلى ! شبى كه مرا به آسمان (به معراج) بردند، زنانى از امتم را در عذابى شديد مشاهده كردم و آن وضع بر من سخت گران آمد، و گريه ام به جهت عذاب سخت آنان است كه به چشم خويش وضعشان را ديدم .

زنى را ديدم با مويش در دوزخ معلق آويخته بودند كه مغز سر او مى جوشيد.

و زن ديگرى را ديدم كه به زبانش در جهنم آويزان بود و آتش در حلقوم او مى ريختند.

زن ديگرى را مشاهده كردم كه با پستانهايش آويخته بودند،

و ديگرى را ديدم كه پاهايش را به دستهايش زنجير كرده بودند و مارها و عقرب ها بر او مسلط بودند.

# آثار سازنده ياد مرگ

و زنى را ديدم كَر و كور و لال كه در تابوتى از آتش بود و مُخ او از بينى اش ‍ خارج مى شد و همه بدنش قطعه قطعه از جذام و برص بود.

و زن ديگرى را مشاهده كردم كه در تنورى از آتش به پاهايش آويزان است .

و زنى را ديدم كه صورت و دستهايش آتش گرفته و مشغول خوردن روده هايش مى باشد.

و زنى را ديدم كه سرش خوك و بدنش الاغ است و هزار هزار نوع او را عذاب مى كنند.

و زنى را به صورت سگ ديدم كه از عقب بر شكم او آتش مى ريزند و از دهانش بيرون مى آيد و فرشته هاى با گرزهاى آتشين بر سر و پيكر او مى زنند.

پس فاطمه عليها‌السلام به پدرش عرض كرد؛ پدرجان ، بفرمائيد كه اينها چه كرده بودند و رفتارشان چه بود كه به اين عقوبت گرفتار شده بودند؟

رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند؛ اى دختر عزيزم ،

آن زنى كه به موى سرش معلق در آتش بود، فردى بود كه موى سر خويش را از نامحرمان نمى پوشانيد،

و آن زنى كه به زبانش آويخته بود، كسى بود كه با زبان خود، شوهرش را آزار مى داد،

و آنكه به پستانهايش آويخته بود، زن شوهردارى بود كه از آميزش با شوهرش امتناع مى نمود،

و اما آنكه به پاهايش در دوزخ معلق بود، كسى بود كه بدون اجازه همسر خود از خانه بيرون مى رفت ،

و اما آن زنى كه گوشت بدن خويش را مى خورد، كسى بود كه خود را براى نامحرمان زينت مى كرد،

اما آنكه دست و پايش را به هم زنجير كرده بودند و مارها و عقرب ها بر او مسلط بودند، زنى بود كه درست وضو نمى ساخت و لباسش را از آلودگى به نجس تطهير نمى كرد و غسل جنابت و حيض بجا نمى آورد و خود را نظيف نمى كرد و به نماز اهميت نمى داد،

و اما آنكه كر و كور و لال بود، زنى بود كه از غير شوهرش داراى فرزند مى شد و به شوهر خود نسبت مى داد،

و آنكه گوشت بدنش با قيچى مى بريدند، زنى بود كه خود را در اختيار مردان اَجنبى قرار مى داد و خود را به آنها عرضه مى نمود،

و اما آن زنى كه سر و رويش آتش گرفته بود، و مشغول خوردن روده هاى خود بود، كسى بود كه دلالى جنسى به حرام مى كرد،

و آنكه سرش خوك و بدنش الاغ بود، زنى بود كه سخن چينى به دروغ مى كرد،

و اما آنكه صورتش همانند رخسار سگ بود و آتش در عقب او مى ريختند و از دهانش بيرون مى آمد، زنى آوازه خوان و نوحه گر و حسود بود.

آنگاه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

واى بر زنى كه شوهرش را به غضب آورد و خوشا به حال زنى كه شوهرش ‍ از او راضى باشد (١٥٩)»

مطالعه اين روايت ، حقيقت آشكارى را مشخص مى سازد و نتيجه اعمال زنانى را بيان مى دارد كه در اين دنيا با اعمال ناشايست خود، موجب ناراحتى همسرانشان مى گردند و اعمالى انجام مى دهند كه شايسته يك انسان نمى باشد.

مطالعه زندگى در عالم برزخ ، حقيقتى را براى ما روشن مى سازد و آن اينكه هيچ عملى ، چه نيكو و چه زشت ، بى پاسخ نمى ماند و قانون مدونى بر جهان حاكم است كه اگر فردى در اين دنيا به عللى نتايج اعمال خود را مشاهده نكرد، بطور يقين در عالم برزخ و در عالم آخرت ، نتيجه اعمال خود را خواهد ديد.

خوشا به حال افرادى كه در اين دنيا به آگاهى مى رسند و از اعمال زشت خود توبه مى كنند و گذشته هاى نامطلوب خود را جبران مى كنند و در راه حقيقت و راستى گام برمى دارند و بدين وسيله خود را از عذاب عالم برزخ و عالم آخرت ايمن مى سازند.

بطور مسلم خداى تعالى بر تمام بندگان خود به ديده رحمت مى نگرد و هيچگاه راضى نيست كه بندگانش در عذاب و بيچارگى بسر برند؛ اما اين خود انسانها هستند كه با اعمال ناشايست و نامطلوب خود زمينه عذاب را براى خود ايجاد مى نمايند و عدالت خداوند متعال كه براساس قانونى مدون استوار است ، چنين ايجاب مى كند كه هر ستمگرى نتيجه اعمال خود را بايد مشاهده كند وگرنه مفهوم عدالت در جهان بيهوده خواهد بود.

مطالعه عالم برزخ به ما مى آموزد، راهى كه انتخاب مى كنيم ، سنجيده و انتخاب شده باشد؛ زيرا انتخاب راه حقيقت صحيح براساس دستورات پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهما‌السلام و عمل به آنها مى تواند راهگشاى انسان به سوى سعادت و خوشبختى ابدى باشد.

# آثار سازنده ياد مرگ

براساس اطلاعاتى كه در زمينه زندگى در عالم برزخ مورد مطالعه قرار گرفت ، مى توان چنين استدلال نمود كه ، كسانى كه در عالم برزخ احساس ‍ رضايت و سعادت خواهند نمود، كه همواره براى ورود به اين عالم ، در حال آمادگى بسر ببرند؛ زيرا هر لحظه امكان دارد كه مدت اقامت انسان در اين دنيا بسر رسد و زمان انتقال او به عالم برزخ آغاز گردد.

بدين جهت از سوى ائمه معصومين عليهما‌السلام روايت مؤكدى بيان گرديده است كه همواره به ياد مرگ باشيم و خود را براى رفتن به اين سرزمين ناشناخته ، آماده سازيم .

بدين جهت ، ياد مرگ داراى آثار سازنده اى در تزكيه نفس انسان مى تواند داشته باشد. آگاه بودن از آنچه كه در عالم برزخ مى گذرد، موجب تقويت نيروى تقوى در انسان مى شود؛ زيرا يادآورى عذاب هاى برزخى ، عامل تقوى در نفس را افزايش مى دهد و انسان را وادار مى نمايد كه هرچه بيشتر در انجام دستورات خداوند متعال كوشا باشد.

بدين جهت ، در روايات اسلامى ، ياد مرگ بعنوان يكى از عوامل مهم تلقى گرديده و توصيه هاى مؤ كدى شده است كه همواره به ياد مرگ باشيم .

پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

«مرگ را بيشتر ياد كنيد؛ زيرا هيچ بنده اى زياد ياد مرگ نكند مگر اينكه خداى تعالى قلبش را زنده كند و مرگ را برايش آسان نمايد. (١٦٠)»

بر اثر ياد مرگ ، ميل لذت جويى انسان به دنيا كاهش مى يابد و انسان را از هوى ، كه آثارش ، خوردن مال حرام ، غفلت در انجام واجبات ، سبك انگاشتن سنت هاى الهى ، و غوطه ورشدن در كارهاى بيهوده مى باشد، بازمى دارد.

مولاى بزرگوار، امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

«ياد مرگ شهوات را در نفس مى ميراند و مراكز روئيدن غفلت را نابود مى كند و قلب را به وعده هاى خدا، تقويت مى نمايد و طبع را رقيق كرده و نشانه هاى هوى را مى شكند. (١٦١)»

تاءثير ياد مرگ در سير تكاملى نفس انسان به مناسبت اينكه روزى بالاخره اين عامل در زندگى وى اتفاق خواهد افتاد، نقش تعيين كننده اى دارد و در قلب انسان حالت بى رغبتى به مال دنيا و جمع آورى ثروت ايجاد مى نمايد؛ زيرا انسان آگاهى پيدا مى كند، ثروتى را كه بدست مى آورد، روزى از دست خواهد داد و به افراد ديگر خواهد سپرد، به همين لحاظ يكى از آثار سازنده ياد مرگ ، تقويت عامل زهد و بى رغبتى به دنيا مى باشد.

پيامبر بزرگوار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

«برترين زُهد در دنيا، ياد مرگ است و بهترين عبادت ، انديشه و تفكر است . كسى كه ياد مرگ بر سنگينى نيكى هايش بيفزايد، قبرش (در عالم برزخ) را باغى از باغات بهشت يابد. (١٦٢)»

ياد مرگ در تزكيه نفس انسان نقش والايى دارد و براى فرد بسيار سودمند است ، ياد مرگ مى تواند ديدگاه انسان را نسبت به جهان ، دگرگون سازد. كسى كه آگاهى يابد اينكه روزى مرگ او را در خواهد ربود، بدون ترديد، زندگى معقولى براى خود انتخاب مى كند كه بعد از مرگ ، حوادث نامطلوب عالم برزخ گريبانگير وى نشود و مستوجب عذاب برزخى نگردد.

مولاى بزرگوار، اميرالمؤمنين عليه‌السلام در روايتى ارزشمند خطاب به فرزند بزرگوار خود مى فرمايند:

«بدان كه تو براى آخرت آفريده شده اى نه براى دنيا! و براى نيستى نه براى جاودانه زيستن (در اين دنيا)، و براى مُردن نه براى زنده ماندن .

همانا تو در منزلى هستى ، ناپايدار كه بايد از آن رخت بربندى . تنها چند روزى در آن خواهى زيست ، راه تو، راه آخرت است و تو شكار مرگى كه نه تو را از آن گريز است و نه گزير. (مرگ) در پى هركه باشد، خواه و ناخواه ، او را دريابد. از آن بترس در حالى كه تو سرگرم گناهى باشى ، گرفتارت سازد، به اين اميد كه پس از آن توبه خواهى كرد، و مرگ ميان تو و توبه ات حائل شود كه در اين صورت خود را تباه ساخته باشى . (١٦٣)»

كلام ارزنده مولاى بزرگوار عليه‌السلام كه مخاطبش ، فرزند آن بزرگوار مى باشد، در حقيقت خطاب به همه كسانى است كه كلام ايشان به آنان مى رسد.

امام بزرگوار عليه‌السلام در سخن خود، به حقيقت مسلمى اشاره مى فرمايند و آن اينكه انسان بايد خود را همواره براى مرگ و انتقال به عالم برزخ آماده سازد و چنين پندارد كه لحظه اى ديگر اين انتقال صورت خواهد پذيرفت .

اگر تفكر فردى چنين باشد، بطور مسلّم اعمالش مطابق عقل و دستورات خداوند متعال خواهد گرديد؛ زيرا او رهسپار مكانى است كه ويژگيهايش را تا حدودى مى داند و به جايى قدم خواهد نهاد كه قانون خداوند متعال بر آن حكمفرماست و عذاب هيچ لغزشى بى پاسخ نخواهد ماند مگر اينكه فرد از آن توبه كرده و به جبران آن پرداخته باشد.

فردى كه داراى چنين نگرشى باشد، بخوبى مى داند كه آثار عقايد نامطلوب ، در عالم برزخ بازتابى نامطلوبى خواهد داشت . در چنين موقعيتى انسان دورانديش بايد خود را آماده انتقال به اين عالم بداند و همواره مراقب اعمال خود گردد.

# پى نوشت ها

۱ - انّ اءوّل ما خلق اللّه عزّوجلّ ما خلق منه كلّ شى ء. قلت جعلت فداك و ما هو؟ قال : الماء... (علل الشرايع ، ج ۱، ص ‍ ۲۹۳)

۲- فاءوّل شى ء خلقه من خلقه الشّى ء الّذى جميع الاءشياء منه و هو الماء (توحيد، ص ۶۷)

۳- و كان الخالق قبل المخلوق ، و لو كان اءوّل ماخلق من خلقه الشّى ء من الشّى ء اذا لم يكن له انقطاع اءبدا، و لم يزل اللّه اذا و معه شى و ليس هو يتقدّمه ، ولكنّه كان اذا لاشى ء الّذى جميع الاءشياء منه و هو الماء الّذى خلق الاءشياء منه (نورالثقلين ، ج ۵، ص ‍ ۵۰۱)

۴- احتجاجات ، ج ۱، ص ۳۰۱.

۵- مناظره درباره مسائل ايدئولوژيكى ، ص ۶۱.

۶- تكامل از ديدگاه انسان امروز، ص ۱۹۰.

۷- انّ مكّة بلد عظّمه اللّه و عظّم حرمته ، خلق مكّة و حفّها بالملائكة قبل اءن يخلق شى ء باءلف عام ... (الحج و العمره ، ص ۳۴)

۸- وما علم الملائكة بقولهم ؛ «اءتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدّماء» لولا اءنّهم قدكانوا راءوا من يفسد فيها و يسفك الدّماء (الحديث ، ج ۱، ص ۶)

۹- لقد خلق اللّه عزّوجلّ فى الاءرض منذ خلقها سبعة عالمين ليس هم من ولد آدم خلقهم من اءديم الاءرض فاءسكنهم فيها واحدا بعد واحد مع عالمه . ثمّ خلق اللّه عزّوجلّ آدم اءبا هذا البشر و خلق ذرّيّته منه ... (خصال ، ج ۲، ص ۱۱۵)

۱۰- تكامل از نظر انسان امروز، ص ۱۸۹.

۱۱- در غاث اللّغة نسناس را موجودى معرفى مى كند كه به صورت نصف آدمى بوده و داراى يك گوش و يك دست و يك پا مى باشد.

۱۲- انّ اللّه تبارك و تعالى لمّا اءحبّ اءن يخلق خلقا بيده ، و ذلك بعد ما مضى من الجنّ و النّسناس فى الاءرض سبعة آلاف سنة قال : و لمّا كان من شاءن اللّه اءن يخلق آدم للّذى اءراد من التّدبير و التّقدير لما هو مكنونه فى السّماوات و الاءرض ، و علمه لما اءراد من ذلك كلّه كشط عن اءطباق السّماوات ثمّ قال للملائكة : انظروا الى اءهل الاءرض من خلقى من الجنّ و النّسناس فلمّا راءوا مايعملون فيها من المعاصى و سفك الدّماء و الفساد فى الاءرض بغير الحقّ عظم ذلك عليهم و غضبوا اللّه و اءسفوا على الاءرض ، و لم يملكوا غضبهم اءن قالوا: يا ربّ انت العزيز القادر الجبّار القاهر العظيم الشّاءن ، و هذا خلقك الضّعيف الذّليل فى اءرضك يتقلّبون فى قبضتك و يعيشون برزقك و يستمتعون بعافيتك و هم يعصونك بمثل هذه الذّنوب العضام . لاتاءسّف و لاتغضب و لاتنتقم لنفسك ، لما تسمع منهم و ترى ، و قد عظم ذلك علينا و اءكبرناه فيك (علل الشرايع ، ج ۱، ص ۳۶۵).

۱۳- فلمّا سمع اللّه عزّوجلّ ذلك من الملائكة ، قال : انّى جاعل فى الاءرض خليفة لى عليهم ، فيكون حجّة لى عليهم فى اءرضى على خلقى . فقالت الملائكة : سبحانك ، اءتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدّماء و نحن نسبّح بحمدك و نقدّس لك . و قالوا: فاجعله منّا فانّا لانفسد فى الاءرض و لانسفك الدّماء. قال جلّ جلاله : يا ملائكتى انّى اءعلم مالا تعلمون ، انّى اريد اءن اءخلق خلقا بيدى اءجعل ذرّيّته اءنبياء مرسلين و عبادا صالحين ، و اءئمّة مهتدين ، اءجعلهم خلفائى على خلقى فى اءرضى ، ينهونهم عن المعاصى و ينذرونهم عذابى و يهدونهم الى طاعتى ، و يسلكون بهم طريق سبيلى ، و اءجعلهم حجّة لى عذرا او نذرا. و ابيّن النّسناس من اءرضى فاطهّرها منهم ، و اءنقل مردة الجنّ العصاة عن بريّتى و خلقى و خيرتى ، و اءسكنهم فى الهواء و فى اءقطار الاءرض لايجاورون نسل خلقى ، و اءجعل بين الجنّ و بين خلقى حجابا و لا يرى نسل خلقى الجنّ، و لايؤ انسونهم و لايخالطونهم و لايجالسونهم ، فمن عصانى من نسل خلقى الّذين اصطفيتى اءسكنتهم مساكن العصاة و آردتهم مواردهم و لاابالى . فقالت الملائكة : يا ربّنا افعل ماشئت لاعلم لنا الّا ماعلّمتنا انّك اءنت العليم الحكيم . (علل الشرايع ، ج ۱، ص ۳۶۵)

۱۴- تاءمّل خلق القرد و شبهه بالانسان فى كثير من اءعضائه اءعنى الرّاءس و الوجه و المنكبين و الصّدر، و كذلك اءحشاؤ ه شبيهة ايضا باءحشاء الانسان ، و خصّ مع ذلك بالذّهن و الفطنة الّتى بهايفهم عن سائسه مايؤ مى ء اليه ، ويحكى كثيرا ممّا يرى الانسان يفعله حتّى انّه يقرب من خلق الانسان و شمائله فى التّدبير فى خلقته على ما هى عليه اءن يكون عبرة للانسان فى نفسه فيعلم اءنّه من طينة البهائم و سنخها اذ كان يقرب ، من خلقها هذا القرب ، و اءنّه لولا فضيلة فضّله اللّه بها فى الذّهن و العقل و النّطق كان كبعض البهائم و الفصل الفاصل بينه و بين الانسان بالصّحة هو النّقص فى العقل و الذّهن و النّطق (بحارالانوار، ج ۳، ص ۹۷).

۱۵- خلق اللّه فبقى اءربعين سنة مصوّرا، و كان يمرّ به ابليس اللّعين ، فيقول لاءمر ماخلقت (الميزان ، ج ۱، ص ۲۳۶).

۱۶- ثمّ جمع سبحانه من حزن الاءرض و سهلها و عذبها و سبخها، تربة سنّها بالماء حتّى خلصت ، و لاطها بالبلّة حتّى لزبت ، فجبل منها صورة ذات اءحناء و وصول ، و اءعضاء و فصول ، اءجمدها حتّى استمسكت ، و اءصلدها حتّى صلصلت ، لوقت معدود، و اءمد معلوم ؛ ثمّ نفخ فيها من روحه فمثلت انسانا ذا اءذهان يجيلها، و فكر يتصرّف بها... (نهج البلاغه ، ص ۳۷)

۱۷- انّ اللّه تبارك و تعالى قبض قبضة من طين فخلطها بيمينه وكلتا يديه يمين فخلق منها آدم و فضلت فضلة من الطّين فخلق منها حوّاء (گزيده ميزان الحكمه ، ج ۲، ص ۹۴۵)

۱۸- كانت من جنان الدّنيا تطلع فيها الشّمس والقمر، و لو كانت من جنان الاخرة ، ماخرج منها اءبدا (الميزان ، ج ۱، ص ‍ ۲۶۰)

۱۹- ثمّ اسكن سبحانه آدم دارا اءرغد فيها عيشه ، و آمن فيها محلّته ، و حذّره ابليس و عداوته (نهج البلاغه ، ص ۳۷)

۲۰- انّما كان لبث آدم و حوّاء فى الجنّة حتّى اءخرجا منها سبع ساعات من اءيّام الدّنيا حتّى اءهبطهما اللّه يومهما (الميزان ، ج ۱، ص ۲۷۲)

۲۱- حديث قدسى ، ص ۱۹.

۲۲- اءسماء الاءدوية والنّبات و الشّجر و الجبال من الاءرض (الميزان ، ج ۱، ص ۲۲۸)

۲۳- عيون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۶۱۸.

۲۴- عيون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۳۹۶.

۲۵- واللّه ، لقد خلق اللّه آدم للدّنيا، واءسكنه الجّنّة ليعصية فيردّه الى ماخلقه له (الميزان ، ج ۱، ص ۲۷۷)

۲۶- الميزان ، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲۷- انّ اللّه عزّوجلّ لمّا اءخرج ذريّة آدم عليه‌السلام من ظهره لياءخذ عليهم الميثاق بالرّبوبيّة له و بالّنبّوة لكلّ نبىّ فكان اءوّل من اءخذله عليهم الميثاق بنبوّته محمّد بن عبداللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ثمّ قال اللّه عزّوجلّ لادم :

انظر ماذاترى ؟ فنظر آدم عليه‌السلام الى ذريّته و هم ذرّ قد ملاء و السّماء. قال آدم عليه‌السلام : يا ربّ ما اءكثر ذرّيّتى و لاءمر ماخلقتهم ، فما تريد منهم باءخذك الميثاق عليهم ؟ قال اللّه عزّوجلّ: يعبد و ننى ولايشركون بى شيئا و يؤ منون برسلى و يتّبعونهم . قال آدم عليه‌السلام : يا ربّ فمالى اءرى بعض الذّرّ اءعظم من بعض و بعضهم له نور كثير و بعضهم له نور قليل و بعضهم ليس له نور؟ فقال اللّه عزّوجلّ: كذلك خلقتهم لابلوهم فى كلّ حالاتهم . قال آدم عليه‌السلام : يا ربّ فتاءذن فى الكلام فاءتكلّم ؟ قال اللّه عزّوجلّ: تكلّم فانّ روحك من روحى و طبيعتك (من) خلاف كينونتى . قال آدم عليه‌السلام : يا ربّ، فلوكنت خلقتهم على مثال واحد وقدر واحد وطبيعة واحدة وجبلّة واحدة والوان واحدة واءعمار واحدة وارزاق سواء لم يبغ بعضهم على بعض و لم يكن بينهم تحاسد و لاتباغض ولااختلاف فى شى من الاءشياء. قال اللّه عزّوجلّ: يا آدم بروحى نطقت وبضعف طبيعتك تكلّفت ما لاعلم لك به و اءنا الخالق العالم ، بعلمى خالفت بين حلقهم و بمشيئتى يمضى فيهم اءمرى و الى تدبيرى و تقديرى صائرون ، لاتبديل لخلقى ، انّما خلقت الجنّ والانس ليعبدون و خلقت الجنّة لمن اءطاعنى و عبدنى منهم واتّبع رسلى و لاابالى وخلقت النّار لمن كفربى و عصانى ولم يتّبع رسلى ولاابالى . و خلقتك و خلقت ذرّيتك من غير فاقة بى اليك واليهم وانّما خلقتك و خلقتهم لاءبلوك و اءبلوهم اءيّكم اءحسن عملا فى دارالدّنيا فى حياتكم و قبل مماتكم فلذلك خلقت الدّنيا والاخرة والحياة والموت والطّاعة والمعصية والجنّة والنّار و كذلك اءردت فى تقديرى و تدبيرى وبعلمى النّافذ فيهم خالفت بين صورهم و اءجسامهم و اءلوانهم و اءعمارهم و اءرزاقهم و طاعتهم و معصيتهم فجعلت منهم الّشقىّ و السّعيد و البصير و اءلاءعمى و القصير و الطّويل و الجميل و الدّميم و العالم و الجاهل و الغنىّ و الفقير و المطيع و العاصى و الصّحيح و السّقيم و من به الزّمانة و من لاعاهة به ، فينظر الصّحيح الى الّذى به العاهة فيحمدنى على عافيته ، و ينظر الّذى به العاهة الى الصّحيح فيدعونى و يساءلنى اءن اعافيه و يصبر على بلائى فاثيبه جزيل عطائى ، و ينظر الغنىّ الى الفقير فيحمدنى و يشكرنى ، و ينظر الفقير الى الغنىّ فيدعونى و يساءلنى و ينظر المؤمن الى الكافر فيحمدنى على ماهديته فلذلك خلقتهم لاءبلوهم فى السّرّاء و الضّرّاء و فيما اعافيهم و فيما اءبتليهم و فيما اعطيهم و فيما اءمنعهم و انا اللّه الملك القادر، ولى اءن اءمضى جميع ماقدّرت على مادبّرت ولى اءن اغيّر من ذلك ماشئت الى ماشئت و اقدّم من ذلك مااءخرّت و اؤ خّر من ذلك ماقدّمت و اءنا اللّه الفعّال لمااريد لااساءل عمّا اءفعل و اءنا اءساءل خلقى عمّاهم فاعلون . (اصول كافى ، جلد سوم ، ص ۱۵ ۱۴ ۱۳)

۲۸- نعم فثبتت المعرفة و نسوا الموقف و سيذكرونه و لو لا ذلك لم يدر اءحد من خالقه و رازقه فمنهم من اءقرّ بلسانه فى الذّرّ و لم يؤ من بقلبه فقال اللّه (آيه ۱۰۱ سوره اعراف) (تفسيرالميزان ، ج ۱۶، ص ۲۲۱)

۲۹- كلّ يولد على المعرفة باءنّ الفطرة يعنى على المعرفة باءنّ اللّه عزّوجلّ خالقه كذالك قوله (آيه ۸۷، سوره زخرف) (اصول وافى ، ج ۱، ص ۸۷)

۳۰- كلّ مولود يولد على الفطرة حتّى يكون اءبواه يهوّدانه و ينصّرانه (الحديث ، ج ۲، ص ۳۷۷)

۳۱- انّ هذا العدّو الّذى ذكرت لايضرّه عداوته و لاينفعه ولايته ، عداوته لاتنقض من ملكه شيئا و ولايته لاتزيد فيه شيئا و انّما يتّقى العدوّ اذا كان فى قوّة يضرّ و ينفع ، ان همّ بملك اءخذه اءو بسلطان قهره فاءمّا ابليس فعبد خلقه ليعبده و يوحّده ، و قد علم حين خلقه ماهو و الى مايصير اليه ، فلم يزل يعبده مع الملائكة حتّى امتحنه بسجود آدم ، فامتنع من ذلك حسدا و شقاوة غلبت عليه ، فلعنه عند ذلك و اءخرجه عن صفوف الملائكة ، و اءنزله الى الاءرض ملعونا مدحورا. فصار عدوّ آدم و ولده بذلك السّبب و ماله من السّلطنة على ولده الّا الوسوسة و الدّعاء الى غيرالسّبيل و قد اءقرّ مع مصيبته لربّه بربوبيّته (بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۶۷)

۳۲- لم يكن من الملائكة و كانت الملائكة ترى اءنّه منها، و كان اللّه يعلم اءنّه ليس منها، و لم يكن يلى شيئا من اءمر السّماء و لاكرامة (الميزان ، ج ۱۵، ص ۸۷)

۳۳- خلق اللّه عزّوجلّ الجنّ ثلاثة اءصناف : صنف حيّات و عقارب و خشاش الاءرض ، و صنف كالرّيح فى الهواء، و صنف عليهم الحساب و العقاب (نهج الفصاحه ، ص ۱۷۵)

۳۴- خلّلوا لحاكم و قصّوا اءظفاركم ، فانّ الشّيطان يجرى ما بين اللّحم و الظّفر (نهج الفصاحه ، ص ۴۱۴)

۳۵- الميزان ، ج ۱۵، ص ۸۴.

۳۶- ما منكم من اءحد الّا و له شيطان . قالوا و اءنت يا رسول اللّه ؟ قال : واءنا، الّا اءنّ اللّه عزّوجلّ اءعاننى عليه فاءسلم ، فلاياءمرنى الّا بخير (الحديث ، ج ۲، ص ۲۲۰)

۳۷- «من بين اءيديهم» (معناه) اهوّن عليهم الاخرة «و من خلفهم» آمرهم بجمع الاءموال و منعها عن الحقوق لتبقى لورثتهم «و عن اءيمانهم» افسد عليهم اءمر دينهم بتزيين الضّلالة و تحسين الشّبهة «و عن شمائلهم» بتحبيب اللّذّة و تغليب الشّهوات على قلوبهم (تفسيرالميزان ، ج ۱۵، ص ۸۲)

۳۸- اءللّه مع القاضى مالم يجر فاذا جار تخلّى اللّه عنه و لزمه الشّيطان (نهج الفصاحه ، ص ۴۱۲)

۳۹- لايتمكّن الشّيطان بالوسوسة من العبد الّا و قد اءعرض عن ذكراللّه واستهان باءمره و سكن الى نهيه و نسى الطّلاعه على سرّه (حديث تربيت ، ج ۴، ص ۶۵)

۴۰- لاتسبّوا الشّيطان و تعوّذوا باللّه من شرّه (نهج الفصاحه ، ص ۴۱۴)

۴۱- الميزان ، ج ۱۰، ص ۱۷۷.

۴۲- همان ، ج ۷، ص ۲۴۷.

۴۳- علل الشرايع ، ج ۱، ص ۸۱.

۴۴- احتجاجات ، ج ۲، ص ۱۵۰.

۴۵- انّ اللّه تبارك و تعالى لم يخلق عبثا و لم يتركهم سدى بل خلقهم لاظهار قدرته و ليكلّفهم طاعته فيستوجبوا بذلك رضوانه و ماخلقهم ليجلب منهم منفعة و لاليدفع بهم مضّرة بل خلقهم لينفعهم و يوصلهم الى نعيم الابد. (عرفان اسلامى ، ج ۷، ص ‍ ۲۶۱)

۴۶- معرفت النّفس اءنفع المعارف (اصول وافى ، ص ۱۱۵)

۴۷- اطلبوا العلم ولو بالصّين و هو معرفت النّفس و فيه معرفت الرّب عزّوجلّ (مصباح الشريعه ، ص ۲۵۷، «باب علم»

۴۸- من عرف نفسه ، فقد عرف ربّه (غررالحكم ، ص ۶۲۵)

۴۹- و خلق الانسان ذا نفس ناطقة ان زكّاها بالعلم و العمل شابهت جواهر اءوائل عللها و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاءضداد فقد شارك بها السّبع الشّداد (غررالحكم ، ص ۴۵۹)

۵۰- مناظره درباره مسائل ايدئولوژيكى ، ص ۳۷.

۵۱- فكرة ساعة خير من عبادة سنة و لاينال منزلة التّفكّر الّا من خصّه اللّه بنور المعرفة و التّوحيد. (عرفان اسلامى ، ج ۷، ص ۳۵۵)

۵۲- امالى شيخ صدوق ، ص ۴۱۸.

۵۳- ليست العبادة كثرة الصّيام و الصّلوة و انّما العبادة كثرة التّفكّر فى اءمر اللّه . (تحف العقول ، ص ۸۰۲)

۵۴- اذا غضب اللّه على امّة و لم ينزل العذاب عليهم ، غلت اءسعارها، و قصرت اءعمارها و لم تربح تجّارها، و لم تزك ثمارها، و لم تغزر اءنهارها، و حبس عنها اءمطارها، و سلّط عليها اءشرارها. (تحف العقول ، ص ۸۷)

۵۵- ولاتتركوا الاءمر بالمعروف و النّهى عن المنكر فيولّى اللّه اءمركم شراركم ، ثمّ يدعون فلايستجاب لكم عليهم . (همان ، ص ۳۳۵) ۵۶- اذا ساد القوم فاسقهم و كان زعيم القوم اءذلّهم و اكرم الرّجل الفاسق فلينتظر البلاء. (تحف العقول ، ص ۵۹)

۵۷- كلّما اءحدث العباد من الذّنوب مالم يكون يعملون ، اءحدث اللّه لهم من البلاء مالم يكونوا يعرفون (اصول كافى ، ج ۳، ص ۳۷۷)

۵۸- انّ اءهل الاءرض لمرحومون ماتحابّوا و اءدّوا الاءمانة و عملوا الحقّ (الحديث ، ج ۲، ص ۴۲)

۵۹- استدلّ على مالم يكن بما قد كان فانّ الامور اءشباه .... (حديث تربيت ، ج ۲، ص ۴۱)

۶۰- طريق مظلم فلاتسلكوه ، و بحر عميق فلاتلجوه ، و سرّاللّه فلاتتكّلفوه (نهج البلاغه ، حكمت ۲۸۷، ص ۶۹۸)

۶۱- لواءجبتك لكفرت (ولايت نامه ، ص ۳۶)

۶۲- لاجبر و لاقدر ولكن منزلة بينهما، فيها الحقّ الّتى بينهما لايعلمها الّا العالم اءو من علّمها ايّاه العالم (اصول كافى ، ج ۱، ص ۲۲۲)

۶۳- يابن آدم ، بمشيئتى كنت اءنت الّذى تشاء و بقوّتى اءدّيت الىّ فرائضى و بنعمتى قويت على معصيتى ؛ جعلتك سميعا، بصيرا. مااءصابك من حسنة فمن اللّه و مااءصابك من سيّئة فمن نفسك و ذلك اءنّى اءولى بحسناتك منك و اءنت اءولى بسيّئاتك منّى و ذلك اءنّى لااسئل عمّا اءفعل و هم يساءلون ؛ قد نظمت لك كلّ شى ء تريد (اصول كافى ، ج ۱، ص ۲۲۲)

۶۴- والّذى خلق الحبّة وبراء النّسمة ، ماقطعنا واديا و لاعلونا تلعة الّا بقضاء و قدر... لعلّك ظننته قضاء لازما و قدرا حاتما، لوكان ذلك لسقط الوعد و الوعيد و بطل الثّواب و العقاب ، و لااءتت لاءئمة من اللّه لمذنب و لامحمدة من اللّه لمحسن ، و لاكان المحسن اءولى بثواب الاحسان من المذنب . ذلك مقال اءحزاب عبدة الاوثان ... و مجوسها. ولكنّ اللّه اءمر بالخير تخييرا و نهى الشّرّ تحذيرا، ولم يعص مغلوبا ولم يطع مكرها، و لايملّك تفويضا. (منتخب ميزان الحكمه ، ج ۲، ص ۸۴۱)

۶۵- اءفرّ من قضاء اللّه الى قدر عزّوجلّ (حديث تربيت ، جلد اول ، ص ۳۶)

۶۶- ما من نكبة تصيب العبد الّا بذنب (حديث تربيت ، ج ۱، ص ۹)

۶۷- انّ اللّه قضى قضاء حتما اءلّا ينعم على العبد بنعمة فيسلبها ايّاه حتّى يحدث العبد ذنبا يستحقّ بذلك النّقمة (اصول كافى ، ج ۳، ص ۳۷۵)

۶۸- اصول كافى ، ج ۳، ص ۳۷۵.

۶۹- الميزان ، ج ۱۲، ص ۴۰۳.

۷۰- حديث قدسى ، صفحه ۲۹۹.

۷۱- هو العبد يذنب الذّنب فتجدّد له النّعمة معه تلهيه تلك النّعمة عن الاستغفار من ذلك الذّنب (اصول كافى ، ج ۴، ص ‍ ۱۸۹)

۷۲- الاستدراج من اللّه سبحانه لعبده اءن يسبغ عليه النّعم و يسلبه الشّكر (تحف العقول ، ص ۴۲۹)

۷۳- ...و ربّ منعم عليه مستدرج بالنّعمى (الحياة ، ج ۳، ص ۴۱۲)

۷۴- اذا اءبغض اللّه عبدا حبّب اليه المال و بسط له و اءلهمه دنياه و وكله الى هواه فركب العناد و بسط الفساد و ظلم العباد (همان ، ج ۴، ص ۹۰)

۷۵- كم من مستدرج بالاحسان اليه و مغرور بالسّتر عليه و مفتون بحسن القول فيه ، و ماابتلى اللّه اءحدا بمثل الاملاء له (الحياة ، ج ۳، ص ۴۱۲)

۷۶- اصول كافى ، ج ۳، ص ۳۵۵.

۷۷- خصال ، ج ۱، ص ۸۴.

۷۸- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۷.

۷۹- عيون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۳۶۷.

۸۰- همان ، ج ۱، ص ۳۶۹.

۸۱- و هل يمحى الّا ماكان ثابتا و هل يثبت الّا مالم يكن (اصول كافى ، ج ۱، ص ۲۰۲)

۸۲- الدّعاء يردّ القضاء بعد ماابرم ابراما، فاءكثر من الدّعاء فانّه مفتاح كلّ رحمة و نجاح كلّ حاجة ، و لاينال ما عنداللّه عزّوجلّ الّا بالدّعاء و انّه ليس باب يكثر قرعه الّا يوشك اءن يفتح لصاحبه (اصول كافى ، ج ۴، ص ۲۱۶)

۸۳- والذّنوب الّتى تهتك العصم ، شرب الخمر و اللّعب بالقمار و تعاطى مايضحك النّاس من اللّغو و المزاح ، و ذكر عيوب النّاس و مجالسة اءهل الرّيب (معانى الاخبار، ج ۲، ص ۱۵۳)

۸۴- والذّنوب الّتى تنزل النّقم ، عصيان العارف بالبغى و التطاول على النّاس و الاستهزاء بهم و السّخريّة منهم . (معانى الاخبار، ج ۲، ص ۱۵۲)

۸۵- انّ الذّنوب الّتى تغيّر النّعم ؛ البغى على النّاس ، و الزّوال عن العادة فى الخير، واصطناع المعروف ، و كفران النّعم و ترك الشّكر. قال اللّه عزّوجلّ (رعد، ۱۱) (معانى الاخبار، ج ۲، ص ۱۵۱)

۸۶- سوء النيّة ، و خبث السّريرة ، و النّفاق مع الاخوان ، و ترك التّصديق بالاجابة ، و تاءخير الصّلوات المفروضات حتّى تذهب اوقاتها، و ترك التّقرّب الى اللّه عزّوجلّ بالبرّ و الصّدقة ، و استعمال البذاء و الفحش بالقول . (همان ، ج ۲، ص ۱۵۴)

۸۷- لايستنبط اجابة دعائك و قدسددت طريقه بالذّنوب (غررالحكم ، ص ۸۱۳)

۸۸- ترك اغاثة الملهوف ، و ترك المعاونة المظلوم ، و تضييع الاءمر بالمعروف و النّهى عن المنكر (معانى الاخبار، ج ۲، ص ‍ ۱۵۲)

۸۹- اءلياءس من روح اللّه ، والقنوط من رحمة اللّه ، والثّقة بغيراللّه ، والتّكذيب بوعداللّه عزّوجلّ. (معانى الاخبار، ج ۲، ص ‍ ۱۵۳)

۹۰- انّ اللّه اذا اءحبّ انفاذ اءمر، سلب كلّ ذى لبّ لبّه (نهج الفصاحه ، ص ۴۶۷)

۹۱- فى كلّ نفس فوت ، فى كلّ وقت موت فى كلّ لحظة اءجل ، نفس المرء خطاه الى اءجله (اصول وافى ، ج ۱، ص ‍ ۲۷۰)

۹۲- كفى بالاءجل حرزا، انّه ليس اءحد من النّاس الّا و معه حفظة من اللّه يحفظونه اءن لايتردّى فى بئر، و لايقع عليه حائط، و لايصيبه سبع ، فاذا جاء اءجله ، خلّوا بينه و بين اءجله (تحف العقول ، ص ۳۸۸)

۹۳- تعدّ السّنين ، ثمّ تعدّ الشّهور، ثمّ تعدّ الاءيّام ، ثمّ تعدّ السّاعات ، ثمّ تعدّ الاءنفاس : (الاية) (تفسير نورالثقلين ، ج ۲، ص ‍ ۲۷)

۹۴- مناظره ، ص ۴۲.

۹۵- مناظره ، ص ۴۲.

۹۶- امالى شيخ صدوق ، ص ۵۱۰.

۹۷- اءلموت اءوّل منزل من منازل الاخرة و آخر منزل من منازل الدّنيا. فطوبى لمن اءكرم عند النّزول باءوّلها و طوبى لمن احسن مشايعته فى آخرها (بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۳۳)

۹۸- يا فضيل ، كلّ شى ء فى الكرسىّ، السّماوات و الاءرض و كلّ شى ء فى الكرسىّ (اصول كافى ، ج ۱، ص ۱۷۹)

۹۹- ماالسّماوات و الاءرض عند الكرسىّ الّا كحلقة خاتم فى فلاة و ما الكرسىّ عند العرش الّا كحلقة فى فلاة . (مجمع البيان ، ص ۳۶۲)

۱۰۰- هذه اءرض الدّنيا و السّماء الدّنيا فوقها قبّة و الاءرض الثّانية فوق السّماء الدّنيا و السّماء الثّانية فوقها قبّة ، و الاءرض الثّالثة فوق السّماء الثّانية و السّماء الثّالثة فوقها قبّة ، و الاءرض الرّابعة فوق السّماء الثّالثة و السّماء الرّابعة فوقها قبّة ، و الاءرض الخامسة فوق السّماء الرّابعة و السّماء الخامسة فوقها قبّة ، و الاءرض السّادسة فوق السّماء الخامسة و السّماء السّادسة فوقها قبّة ، و الاءرض السّابعة فوق السّماء السّادسة و السّماء السّابعة فوقها قبّة ، و عرش الرحمن تبارك و تعالى فوق السّماء السّابعة و هو قول اللّه عزّوجلّ (طلاق ، ۱۲) (الميزان ، ج ۳۸، ص ۳۰۳)

۱۰۱- اسم السّماء الدّنيا رفيع و هى من ماء و دخان ، واسم السّماء الثّانية فيدوم و هى على لون النّحاس ، والسّماء الثّالثة اسمها الماروم و هى على لون الشّبه ، والسّماء الرّابعة اسمها اءرفلون و هى على لون الفضّة ، والسّماء الخامسة اسمها هيعون و هى على لون الذّهب ، والسّماء السّادسة عروس و هى ياقوته خضراء، والسّماء السّابعة اسمها عجماء و هى درّة بيضاء. (عيون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۴۹۸)

۱۰۲- ماخلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و انّما تنقلون من دار الى دار. (حديث تربيت ، ج ۳، ص ۹۲)

۱۰۳- خلقنا للبقاء و كيف يفنى جنّة لاتبيدو نار لاتخمد؟ ولكن قل : انّما نتحوّل من دار الى دار. (الميزان ، ج ۲۰، ص ‍ ۲۰۶)

۱۰۴- مناظره درباره مسائل ايدئولوژيكى ، ص ۷۲ تا ۷۴.

۱۰۵- ما شبّهت خروج المؤمن من الدّنيا الّا مثل خروج الصّبىّ من بطن امّه من ذلك الغمّ و الظّلمة الى روح الدّنيا (اصول وافى ، ج ۱، ص ۲۴۴)

۱۰۶- انّما يصير اليه اءرواح العقول ، فامّا اءرواح الحياة فانّها باقية فى الابدان لايخرج الّا بالموت .

۱۰۷- و لو كان روح الحياة خارجة لكان بدنا ملقى لايتحرّك

۱۰۸- بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۴۳.

۱۰۹- هو النّوم الّذى ياءتيكم كلّ ليلة الّا اءنّه طويل مدّته لاينتبه منه الّا يوم القيامة (الحديث ، ج ۲، ص ۴۰۷)

۱۱۰- يا اءهل الدّيار الموحشة ، و المحالّ المقفرة ، والقبور المظلمة ، يا اءهل الغربة يا اءهل الوحدة ، يا اءهل الوحشة ، اءنتم لنا فرط سابق ، و نحن لكم تبع لاحق . اءمّا الدّور فقد سكنت ، و اءمّا الاءزواج فقد نكحت ، و اءمّا الاءموال فقد قسمت ، هذا خبر ما عندنا، فما خبر ما عندكم ؟ رو به اصحاب نموده و فرمودند:

اءما لو اذن لهم فى الكلام لاءخبروكم اءنّ: خير الزّاد التّقوى (نهج البلاغه ، حكمت ۱۳۰، ص ۶۵۴)

۱۱۱- اصول وافى ، ج ۱، ص ۲۸۰.

۱۱۲- انّ المؤمن ليزور اءهله فيرى مايحبّ و يستر عنه مايكره ، و انّ الكافر ليزور اءهله فيرى مايكره و يستر عنه مايحبّ قال عليه‌السلام و منهم من يزور كلّ جمعة و منهم من يزور على قدر عمله . (اصول وافى ، جلد اول ، ص ۲۸۲)

۱۱۳- ذكر الاءرواح ، اءرواح المؤمنين . فقال : يلتقون قلت : يلتقون ؟ قال نعم : يتسائلون و يتعارفون اذا راءيته قلت فلان (اصول وافى ، جلد اول ، ص ۳۰۲)

۱۱۴- فاذا قبضه اللّه عزّوجلّ صيّر تلك الرّوح فى قالب كقالبه فى الدّنيا فياءكلون و يشربون فاذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصّورة الّتى كانت فى الدّنيا (الحديث ، ج ۲، ص ۱۰۴)

۱۱۵- يا حفص ، من مات من اوليائنا و شيعتنا و لم يحسن القرآن علّم فى قبره ليرفع اللّه به من درجته فانّ درجات الجنّة على قدر آيات القرآن يقال له : اقرء وارق ، فيقراءثمّ يرقى ...(الخ) (اصول كافى ، ج ۴، ص ۴۰۸)

۱۱۶- و اءمّا الرّدّ على من اءنكر الثّواب و العقاب فى الدّنيا بعد الموت قبل القيامة ، فيقول اللّه تعالى ، (هود، ۱۰۵ الى ۱۰۸)

يعنى السّماوات و الاءرض قبل القيامة ، فاذا كانت القيامة بدّلت السّماوات و الاءرض ، و مثل قوله تعالى : (مؤمنون ، ۱۰۱)

و هو اءمر بين اءمرين ، و هو الثّواب و العقاب بين الدّنيا و الاخرة و مثل قوله تعالى : (غافر، ۴۶)

والغدوّ و العشىّ لايكونان فى القيامة الّتى هى دار الخلود، و انّما يكونان فى الدّنيا. و قال اللّه تعالى : (مريم ، ۶۲)

والبكرة و العشىّ من اللّيل و النّهار فى جنّة الحياة قبل يوم القيامة و مثل قوله تعالى : (آل عمران ، ۱۷۰ ۱۶۹) (بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۴۵)

۱۱۷- انّ اءحدكم اذا مات عرض عليه مقعده بالغداة و العشىّ. فان كان من اهل الجنّة فمن الجنّة و ان كان من اءهل النّار فمن النّار. يقال ، هذا مقعدك حتّى يبعثك اللّه يوم القيامة . (الميزان ، ج ۱۷، ص ۳۵۸)

۱۱۸- للمؤمن كاءطيب ريح يشمّه فينعس لطيبه و ينقطع التّعب و الاءلم كلّه عنه ، و للكافر كلسع الاءفاعى و لدغ العقارب و اءشدّ.

۱۱۹- كذلك هو على بعض الكافرين و الفاجرين ، اءلا ترون منهم من يعاين تلك الشّدائد؟ فذلكم الّذى هو اءشدّ من هذا الاءمر عذاب الاخرة ، فانّه اءشدّ من عذاب الدّنيا.

۱۲۰- ما كان من راحة للمؤمن هناك فهو تعجيل ثواب ، و ما كان من شديد فتمحيصه من ذنوبه ليرد الاخرة نقيّا نظيفا، مستحقا للثّواب الاءبد، لامانع له دونه ، و ما كان سهولة هناك على الكافر فليوفى اءجر حسناته فى الدّنيا ليرد الاخرة و ليس له الّا مايوجب عليه العذاب ، و ما كان من شدّة على الكافر هناك فهو ابتداء عذاب اللّه له ، ذلكم باءنّ اللّه عدل لايجور (عيون اخبارالرضا، ج ۱، ص ‍ ۵۶۱)

۱۲۱- اءعظم سرر يرد على المؤمنين ، اذ نقلوا عن دار النّكد الى النّعيم الاءبد، و اءعظم ثبور يرد على الكافرين ، اذ نقلوا عن جنّتيهم الى نار لاتبيد و لاتنفذ (ديار عاشقان ، ج ۱، ص ۲۸۸)

۱۲۲- لايزال المؤمن خائفا من سوء العاقبة لايستقين الوصول الى رضوان اللّه حتّى يكون وقت نزع روحه و ظهو الملك الموت له (عرفان اسلامى ، ج ۱، ص ۱۷۹)

۱۲۳- اذا اشتدّت عليه النّزع فضعه فى مصلّاه الّذى كان يصلّى فيه او عليه . (گزيده كافى ، ج ۲، ص ۱۲۶)

۱۲۴- انّ اءبا سعيد الخدرى كان من اءصحاب رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و كان مستقيما فنزع ثلاثة اءيّام فغسله اءهله ثمّ حمل الى مصلّاه فمات فيه (همان ، ج ۲، ص ۱۲۶)

۱۲۵- صبرا بنى الكرام ! فما الموت الّا قنطرة ، تعبربكم عن البؤ س و الضرّاء، الى الجنان الواسعة و النّعيم الدّائمة . فاءيّكم يكره اءن ينتقل من سجن الى قصر؟ و ما هو لاءعدائكم الّا كمن ينتقل من قصر الى سجن ... (الحياة ، ج ۱، ص ۵۰۶)

۱۲۶- اءنا رسول اللّه اءبشر. ثمّ يرى على بن ابى طالب عليه‌السلام ، فيقول : اءنا علىّ بن ابيطالب الّذى كنت تحبّه تحبّ اءن اءنفعك اليوم ؟

۱۲۷- لا، اذا راءى هذا اءبدا مات و اءعظم ذلك ، وذلك القرآن قول اللّه عزّوجلّ: (يونس ، ۶۴ ۶۳)

۱۲۸- تدمع عينه عند الموت ، فقال : ذلك عند معاينه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فيرى مايسرّه . ثمّ قال ، اءما ترى الرّجل يرى مايسرّه و مايحبّ فتدمع عينه لذلك و يضحك (گزيده كافى ، ج ۲، ص ۱۲۸)

۱۲۹- انّ الموجع قلبه لنا ليفرح يوم يرانا عند موته فرحة لاتزال تلك الفرحة فى قلبه حتّى يرد علينا الحوض ، و ان ؟ الكوثر ليفرح بمحبّنا اذا ورد عليه ، حتّى انّه ليذيقه من ضروب الطّعام ما لايشتهى اءن يصدر عنه ... (اصول وافى ، ج ۱، ص ۳۸۸)

۱۳۰- تمسّكوا بما اءمركم اللّه به فما بين اءحدكم و بين اءن يغتبط و يرى مايحبّ الّا اءن يحضره رسول اللّه و ما عنداللّه خير و اءبقى و تاءتيه البشارة واللّه فتقرّ عينه و يحبّ لقاءاللّه ... (تحف العقول ، ص ۱۶۷)

۱۳۱- كافى ، ج ۳، ص ۱۳۱.

۱۳۲- لاواللّه ، اذا اءتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك ، فيقول له ملك الموت ؛ يا ولى اللّه لاتجزع ، فوالّذى بعث محمّدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لاءنا اءبرّبك و اءشفق عليك من والد رحيم لو حضرتك ، افتح عينيك فاءنظر. قال : و يمثّل له رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤمنين و فاطمة والحسن والحسين والاءئمة من ذرّيّتهم عليهما‌السلام فيقال له : هذا رسول اللّه و اميرالمؤمنين و فاطمة والحسن والحسين والاءئمة رفقائك ، قال : فيفتح عينه فينظر فينادى روحه مناد من قبل ربّ العزّة فيقول : يا اءيّتها النّفس المطمئنّة (الى محمد و اهل بيته) ارجعى الى ربّك راضية (بالولاية) مرضيّة (بالثّواب) فادخلى فى عبادى (يعنى محمدا و اهل بيته) واخلى جنّتى ، فما شى ء اءحبّ اليه من استعلال روحه واللّحوق بالمنادى (كافى ، ج ۳، ص ۱۲۷)

۱۳۳- براى مطالعه بيشتر به كتاب روانشناسى از ديدگاه اسلام ، تاءليف نگارنده مراجعه شود.

۱۳۴- لَقَد كُنتُم جيران سوء لرسول اللّه ، اءخرجتموه من منزله و طردتموه ثمّ اجتمعتم عليه و حاربتموه . فقد وجدت ما وعدنى ربّى حقّا، فهل وجدتم ما وعد ربّكم حقّا؟

۱۳۵- مه يابن الخطّاب ، فواللّه ما اءنت اءسمع منهم ، و ما بينهم اءن تاءخذهم الملائكة بمقامع الحديد الّا اءن اءعرض بوجهى هكذا عنهم (اصول وافى ، ج ۱، ص ۲۸۱)

۱۳۶- انّكم تلقّنون موتاكم عند الموت : لا اله الا اللّه . و نحن تلقّن موتانا: محمد رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (گزيده كافى ، ج ۲، ص ۱۲۴).

۱۳۷- ثمّ تضع يدك اليسرى على عضده الاءيسر و تحرّكه تحريكا شديدا، ثمّ تقول : يا فلان بن فلان ، اذا سئلت ، فقل : اللّه ربّى و محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبيّى و الاسلام دينى و القرآن كتابى و على امامى ، حتّى تستوفى الائمة ثمّ تعيد عليه القول ثمّ تقول : اءفهمت يا فلان ؟ و قال عليه‌السلام : فانّه يجيب و يقول : نعم . ثمّ تقول : ثبّتك اللّه بالقول الثّابت هداك اللّه الى صراط مستقيم عرّف اللّه بينك و بين اوليائك فى مستقرّ من رحمته (سيرى در عالم برزخ ، ص ۸۰)

۱۳۸- يسئل الميّت فى قبره عن خَمس : عن صلاته و زكاته و حجّه و صيامه و ولايته ايّانا اءهل البيت . فتقول الولاية من جانب القبر للاءربع : ما دخل فيكنّ من نقص فعلىّ تمامه (كافى ، ج ۳، ص ۲۴۱)

۱۳۹- يقال للمؤمن فى قبره ، من ربّك ؟ فيقول ، اللّه . فيقال له ما دينك ؟ فيقول ، الاسلام . فيقال له ، من نبيّك ؟ فيقول ، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فيقال : من امامك ؟ فيقول فلان . فيقال كيف علمت بذلك ؟ فيقول ، اءمر هدانى اللّه له و ثبّتنى عليه . فيقال له ، نم نومة لاحلم فيها، نومة العروس . ثمّ يفتح له باب الى الجنّة فيدخل عليه من روحها و ريحانها فيقول يا ربّ عجّل قيام السّاعة لعلّى اءرجع الى اءهلى و مالى . و يقال للكافر، من ربك ؟ فيقول اللّه . فيقال من نبيّك ؟ فيقول ، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فيقال ما دينك ؟ فيقول ، الاسلام . فيقال من اءين علمت ذلك ؟ فيقول ، سمعت النّاس يقولان فقلته . فيضربانه بمرزبه بمرزبه لو اجتمع عليها الثقلان الاءنس و الجنّ لم يطيقوها (كافى ، ج ۳، ص ۲۳۸)

۱۴۰- لايسئل فى القبر الّا من محض الايمان محضا، اءو محض الكفر محضا (گزيده ميزان الحكمه ، ج ۲، ص ۸۱۹)

۱۴۱- انّ اءفضل البقاع ما بين الرّكن و المقام . و لو اءنّ رجلا عمّر ما عمّر نوح عليه‌السلام فى قومه اءلف سنة الّا خَمسين عاما يصوم النّهار و يقوم اللّيل فى ذلك المقام ثمّ لقى اللّه عزّوجلّ بغير ولايتنا لم ينتفع بذلك شيئا (ثواب الاعمال ، ص ۴۵۵)

۱۴۲- الشّيطان لياءتى الرّجل من اوليائنا فياءتيه عند موته و ياءتيه عن يمينه و عن يساره ليصدّه عمّا فياءبى اللّه ذلك و كذالك قال اللّه : (ابراهيم ، ۲۷) (الميزان ، ج ۲۳، ص ۹۸)

۱۴۳- براى مطالعه بيشتر به كتاب شناخت علمى نفس ناطقه قدسيه ، تاءليف نگارنده مراجعه فرماييد.

۱۴۴- تارك الصّلوة يساءل الرّجعة الى الدّنيا. و ذلك قول اللّه تعالى (آيات ۱۰۰ ۹۹ مؤمنون) (اصول وافى ، جلد دوم ، صفحه ۷۰)

۱۴۵- من منع الزّكاة ساءل الرّجعة عندالموت و هو قول اللّه عزّوجلّ (الايه) (ثواب الاعمال ، ص ۵۳۳)

۱۴۶- من اءذنب ذنبا و هو ضاحك دخل النّار و هو باك (ثواب الاعمال ، ص ۵۰۴)

۱۴۷- مرارة الدّنيا حلاوة الآخرة ، و حلاوة الدّنيا مرارة الآخرة (نهج البلاغه ، حكمت ۲۵۱، ص ۶۸۰)

۱۴۸- انّ القبر روضة من رياض الجنّة او حفرة من حفر النّيران (بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۰۵)

۱۴۹- فى حجرات الجنّة ياءكلون من طعامها و يشربون من شرابها و يقولون ربّنا اءقم السّاعة (الحديث ، ج ۲، ص ۱۰۵)

۱۵۰- لاتبال حيثما مات ، اءما انّه لايبقى مؤمن فى شرق الاءرض و غربها الّا حشره اللّه روحه الى وادى السّلام .

۱۵۱- ظهر الكوفة ، اءما انّى كاءنّى بهم حلق حلق قعود يتحدّثون (بحارالانوار، ج ۶، ص ۶۲۸)

۱۵۲- فى قبره (اصول وافى ، ج ۱، ص ۲۹۳)

۱۵۳- انّ من وراء اليمين واديا يقال لها برهوت ، و لايجاور ذلك الوادى الّا الحيّات السّود، والبوم من الطّير. فى ذلك الوادى بئر يقال لها بلهوت ، يغدى و يراح اليها باءرواح المشركين يسقون من ماء الصّديد (اصول وافى ، ج ۱، ص ۲۷۶)

۱۵۴- فى النّار يعذّبون ، يقولون ربّنا لاتقم لنا السّاعة و لاتنجزلنا ما وعدتنا و لاتلحق آخرنا باءوّلنا (الحديث ، ج ۲، ص ۱۰۴)

۱۵۵- فى القبر (اصول وافى ، ج ۱، ص ۲۹۳)

۱۵۶- اذا مات اءحدكم فقد قامت قيامته .... (ميزان الحكمه ، ج ۹، ص ۲۲۵)

۱۵۷- يا اسماعيل من اءتاه اءخوه فى حاجة يقدر على قضائها، فلم يقضها له سلّط اللّه عليه شجاعا ينهش ابهامه فى قبره الى يوم القيامة ، مغفورا له او معذّبا (اصول كافى ، ج ۳، ص ۲۷۸)

۱۵۸- من زنا باءمراءة مسلمة اءو يهوديّة اءو نصرانيّة اءو مجوسيّة حرّة او اءمة ثمّ لم يتب و مات مصرّا عليه فتح اللّه له فى قبره ثلاث ماءة باب تخرج منه حيّات و عقارب و ثعبان النّار فهو يحترق الى يوم القيامة فاذا بعث من قبره تاءذّى النّاس من نتن ريحه .... (امالى صدوق ، ص ۴۲۷)

۱۵۹- عيون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۶۶۳.

۱۶۰- اءكثروا ذكر الموت ، فما عبد اءكثر ذكره الّا اءحيى اللّه قلبه و هوّن عليه الموت (ديار عاشقان ، ج ۷، ص ۳۱۴)

۱۶۱- ذكر الموت يميت الشّهوات فى النّفس ، و يقلع منابت الغفلة ، و يقوّى القلب بمواعد اللّه ، و يرقّ الطّبع ، و يكسر اءعلام الهوى (ديار عاشقان ، ج ۷، ص ۳۱۴)

۱۶۲- اءفضل الزّهد فى الدّنيا ذكر الموت ، و اءفضل العبادة التّفكر، فمن اءثقله ذكر الموت وجد قبره روضة من رياض الجنّة (همان ، ج ۷، ص ۳۱۴)

۱۶۳- واءعلم اءنّك للاخرة لا للدّنيا، و للفناء لا للبقاء، و للموت لا للحياة ، و اءنّك فى منزل قلعة و دار بلغة ، و طريق الى الاخرة ، انّك طريد الموت الّذى لاينجو (منه) هاربه ، و لابدّ اءنّه يدركك يوما، فكن منه على حذر اءن يدركك على حال سيّئة ، قد كنت تحدّث نفسك فيها بالتّوبة ، فيحول بينك و بين ذلك ، فاذا اءنت قد اءهلكت نفسك (تحف العقول ، ص ۱۲۴)

فهرست مطالب

+-

[پيش گفتار 2](#_Toc56717082)

[آغاز خلقت 3](#_Toc56717083)

[زندگى بر روى زمين 9](#_Toc56717084)

[خلقت آدم عليه‌السلام و حوا 19](#_Toc56717085)

[ماجراى عالم اَلَست 33](#_Toc56717086)

[راز وجود شيطان در عالم خلقت 35](#_Toc56717087)

[راز وجود شيطان در عالم خلقت 39](#_Toc56717088)

[فرزندان آدم عليه السّلام 50](#_Toc56717089)

[شناخت انسان 60](#_Toc56717090)

[بازتاب قانون در زندگى انسانها 70](#_Toc56717091)

[مطالعه قضا و قَدَر 75](#_Toc56717092)

[تاءثير رفتار انسان بر قضا 84](#_Toc56717093)

[تاءثير رفتار انسان بر قضا 85](#_Toc56717094)

[استدراج 92](#_Toc56717095)

[بداء 96](#_Toc56717096)

[تاءثير دعا در دگرگونى قضا 100](#_Toc56717097)

[تاءثير دعا در دگرگونى قضا 101](#_Toc56717098)

[رضا به قضا 108](#_Toc56717099)

[فلسفه مرگ 116](#_Toc56717100)

[مشابهت خواب و مرگ 132](#_Toc56717101)

[مشابهت خواب و مرگ 134](#_Toc56717102)

[ويژگيهاى عالم برزخ 137](#_Toc56717103)

[آماده شدن براى ورود به عالم برزخ 146](#_Toc56717104)

[مكاشفه در زمان مرگ 153](#_Toc56717105)

[سؤ ال در برزخ 160](#_Toc56717106)

[نقش ولايت در زمان مرگ 165](#_Toc56717107)

[بيدار شدن نفس لوامه در عالم برزخ 166](#_Toc56717108)

[بيدار شدن نفس لوامه در عالم برزخ 168](#_Toc56717109)

[زندگى در عالم برزخ 174](#_Toc56717110)

[نمونه هاى عذاب برزخى 179](#_Toc56717111)

[آثار سازنده ياد مرگ 183](#_Toc56717112)

[آثار سازنده ياد مرگ 186](#_Toc56717113)

[پى نوشت ها 190](#_Toc56717114)

[فهرست مطالب 205](#_Toc56717115)